

روش شناسی پژوهش در علوم انسانی

سال چهاردهم، شماره دوم، پیاپی ۲۸، پاییز و زمستان ۱۴۰۲



مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

دوفصلنامه «روش شناسی پژوهش در علوم انسانی» به استناد ماده واحده مصوب ۱۳۸۷/۰۳/۲۱ شورای عالی انقلاب فرهنگی و بر اساس نامه شماره ۹۵۸۶ مورخ ۱۳۹۷/۰۷/۱۷ شورای اعطای مجوزها و امتیازهای علمی وابسته به شورای عالی حوزه های علمیه، از شماره ۱۱ حائز رتبه «علمی - ترویجی» گردید

مدیر مسئول و سردبیر

احمدحسین شریفی

جانشین سردبیر

عباس گرانی

مدیر اجرایی

روح الله فریس آبادی

صفحه آرا

امیرحسین نیک پور

ناظر چاپ

حمید خانی

چاپ

زمزم

سامانه ارسال و پیگیری مقالات:

www.nashriyat.ir

شاپا الکترونیکی: ۸۵۲۹-۲۹۸۰

اعضای هیئت تحریریه

حسین بستان (نحفی)

استادیار پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

محمود رجبی

استاد مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

سیدحسین شرف الدین

استاد مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

احمدحسین شریفی

استاد مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

محمد فتحعلی خانی

استادیار پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

سیف الله فضل الهی قمی

دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی قم

نعمت الله کرم الهی

دانشیار دانشگاه باقرالعلوم

نشانی: قم، بلوار امین، بلوار جمهوری اسلامی،

مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی - طبقه چهارم،

اداره کل نشریات تخصصی

تحریریه ۳۲۱۱۳۴۶۸

مشترکان ۳۲۱۱۳۴۷۱ - دورنگار ۳۲۹۳۴۴۸۳ (۰۲۵)

صندوق پستی ۳۷۱۸۵-۴۳۳۳

www.iki.ac.ir & www.nashriyat.ir

فروشگاه اینترنتی: <http://eshop.iki.ac.ir>

نمایه در:

sid.ir & isc.gov.ir

magiran.com & noormags.ir

اهداف و رویکرد نشریه روش‌شناسی پژوهش در علوم انسانی

۱. ایجاد بستر مناسب به منظور کاوش‌های عمیق روش‌شناختی نظری و کاربردی در عرصه پژوهش؛
 ۲. فراهم نمودن زمینه تضارب آراء پژوهشگران حوزه و دانشگاه در حوزه‌های مختلف پژوهش؛
 ۳. شناسایی و طراحی بحث در گستره و محورهای گوناگون پژوهش؛
 ۴. آسیب‌شناسی عرصه پژوهش‌های علوم اسلامی و انسانی.
- نشریه علمی - ترویجی «روش‌شناسی پژوهش در علوم انسانی»، پذیرای مقالات پژوهشگران و اساتید ارجمند حوزه و دانشگاه با عنایت به محورهای ذیل خواهد بود و از انتقاد و پیشنهادهای صاحب‌نظران و مخاطبان در مسیر بالندگی و پویایی نشریه استقبال می‌نماید.

اصول و فنون پژوهش

- شناخت انواع پژوهش‌های نظری به‌ویژه در پژوهش‌های دین‌شناختی؛
- بررسی معیارهای اعتبار پژوهش؛
- ویژگی‌ها و شرایط پژوهشگر؛
- ارکان پژوهش (مسئله، روش و اطلاعات، تحلیل)؛
- مهارت‌های پژوهش؛
- مسئله‌شناسی پژوه؛
- مفهوم‌شناسی پژوهش (اصطلاح‌شناسی پژوهش)؛
- روش‌پردازش و سازماندهی پژوهش؛

روش‌شناسی پژوهش

- روش استفاده از متون دینی در علوم انسانی؛
- روش‌شناسی در علوم انسانی با رویکرد اسلامی؛
- فلسفه روش‌های پژوهش؛
- نقد روش‌های موجود؛
- بررسی شیوه‌های پژوهش در مراکز پژوهشی داخلی و خارجی؛
- روش جمع‌آوری اطلاعات و فیش‌برداری؛
- روش‌های جدید فیش‌برداری؛
- روش و معیارهای تدوین پایان‌نامه، تحقیق و مقالات علمی؛
- روش و معیارهای نقد علمی؛
- معرفی و نقد منابع راهبردی و کاربردی در زمینه روش تحقیق.

بهمینه‌سازی پژوهش

- نقش فناوری در فرایند پژوهش؛
- آموزش ضمن پژوهش و پژوهش ضمن آموزش؛
- بررسی ضرورت، کیفیت و راهکارهای حوزه فرصت‌های مطالعاتی؛
- بررسی عوامل مؤثر بر کیفیت پژوهش (فردی، اجتماعی، فیزیکی، زمانی، مکانی و...)
- ضرورت و جایگاه پژوهش‌های گروهی در مراکز پژوهشی.

اخلاق پژوهش

- مبادی و مبانی اصول اخلاقی در پژوهش و راهکارهای کاربردی ساختن آن؛
- راهکارهای کاربردی ساختن اخلاق در پژوهش؛
- مسئولیت‌های اخلاقی پژوهشگر؛
- روش‌های گسترش و ترویج اخلاق پژوهش.

ابعاد پژوهش

- روان‌شناسی پژوهش؛
- اقتصاد پژوهش؛
- جامعه‌شناسی پژوهش؛
- مدیریت پژوهش؛
- سیاست پژوهش؛
- حقوق پژوهش؛
- تاریخ پژوهش؛
- فلسفه پژوهش؛
- مبادی معرفت‌شناختی پژوهش؛

آسیب‌شناسی پژوهش

- شناخت آسیب‌های پژوهش و ریشه‌یابی آن؛
- راهکارهای مصونیت در برابر آسیب‌های پژوهش؛
- بررسی اشتباهات رایج در پژوهش، بررسی مزایا، معایب و شرایط پژوهش‌های گروهی و موانع شکل‌گیری و کارایی آن.

اشتراک: قیمت هر شماره مجله، ۶۰۰۰۰۰ ریال، و اشتراک دو شماره آن در یک سال، ۱۲۰۰۰۰۰ ریال است. در صورت تمایل، وجه اشتراک را به حساب شبای IR910600520701102933448010 بانک مهر ایران، واریز، و اصل فیش بانکی یا تصویر آن را همراه با برگ اشتراک به دفتر مجله ارسال نمایید.

راهنمای تهیه و تنظیم مقالات

الف) شرایط عمومی

۱. مقالات ارسالی باید برخوردار از صبغه تحقیقی - تحلیلی، ساختار منطقی، انسجام محتوایی، و مستند و مستدل بوده و با قلمی روان و رسا به زبان فارسی نگارش یافته باشند.
۲. مقالات خود را در محیط **WORD** با پسوند **Doc** از طریق تارنمای نشریه به <https://nashriyat.ir> ارسال نمایید.
۳. حجم مقالات حداکثر در ۲۵ صفحه (۳۰۰ کلمه‌ای) تنظیم شود. از ارسال مقالات دنباله‌دار جدا خودداری شود.
۴. مشخصات کامل نویسنده شامل: نام و نام خانوادگی، مرتبه علمی / تحصیلات، نشانی کامل پستی، نشانی صندوق الکترونیکی، شماره تلفن تماس، شماره دورنگار، مؤسسه علمی وابسته، همراه مقاله ارسال شود.
۵. مقالات ارسالی نباید قبلاً در نشریات داخلی و یا خارجی و یا به‌عنوان بخشی از یک کتاب چاپ شده باشند. و نیز همزمان برای چاپ به سایر مجلات علمی ارسال نشده باشند.
۶. از ارسال مقالات ترجمه شده خودداری شود. نقد مقالات علمی و یا آثار و کتاب‌های منتشر شده، که حاوی موضوعات بدیع یا نکات علمی ویژه، که با مقتضیات و نیاز جامعه علمی تناسب داشته باشد، امکان چاپ دارند. البته، چاپ مقالات پژوهشی و تألیفی بر این‌گونه مقالات اولویت خواهد داشت.

ب) نحوه تنظیم مقالات

- مقالات ارسالی باید از ساختار علمی برخوردار باشند؛ یعنی دارای عنوان مشخصات نویسنده، چکیده، کلیدواژه‌ها، مقدمه، بدنه اصلی، نتیجه و فهرست منابع باشند.
۱. چکیده: چکیده فارسی مقاله (در صورت امکان به همراه چکیده انگلیسی) حداکثر ۱۵۰ کلمه تنظیم گردد و به اختصار شامل: بیان مسئله، هدف پژوهش، روش و چگونگی پژوهش و اجمالی از یافته‌های مهم پژوهش باشد. در چکیده از طرح فهرست مباحث یا مرور بر آنها، ذکر ادله، ارجاع به ماخذ و بیان شعاری خودداری گردد.
 ۲. کلیدواژه‌ها: شامل حداکثر ۷ واژه کلیدی مرتبط با محتوی که ایفاکننده نقش نمایه موضوعی مقاله باشد.
 ۳. مقدمه: در مقدمه مقاله، مسئله تعریف، به پیشینه پژوهش اشاره، ضرورت و اهمیت پژوهش طرح، جنبه نوآوری بحث، سؤالات اصلی و فرعی، تصویر اجمالی ساختار کلی مقاله براساس سؤالات اصلی و فرعی مطرح و مفاهیم و اصطلاحات اساسی مقاله تعریف گردد.
 ۴. نتیجه‌گیری: نتیجه بیانگر یافته‌های تفصیلی تحقیق است که به‌صورت گزاره‌های خبری موجز بیان می‌گردد. از ذکر بیان مسئله، جمع‌بندی، مباحث مقدماتی، بیان ساختار مباحث، ادله، مستندات، ذکر مثال یا مطالب استطرادی در این قسمت خودداری شود.
 ۵. فهرست منابع: اطلاعات کتاب‌شناختی کامل منابع و ماخذ تحقیق (اعم از فارسی، عربی، و لاتین) در انتهای مقاله براساس شیوه زیر آورده می‌شود:

نام خانوادگی و نام نویسنده، سال نشر، نام کتاب، ترجمه یا تحقیق، نوبت چاپ (بجز چاپ اول)، محل نشر، ناشر.
نام خانوادگی و نام نویسنده، سال نشر، «عنوان مقاله»، نام نشریه، شماره نشریه، صفحات ابتدا و انتهای مقاله.

ج) یادآوری

۱. حق رد یا قبول و نیز ویرایش مقالات برای مجله محفوظ است.
۲. مجله حداکثر پس از شش ماه از دریافت مقاله، نتیجه پذیرش یا عدم پذیرش را به نویسنده اطلاع خواهد داد.
۳. حق چاپ مقاله پس از پذیرش برای مجله محفوظ و امکان نقل مطالب در جای دیگر با ذکر نشانی نشریه بلامانع است.
۴. مطالب مقالات مبین آراء نویسندگان می‌باشد و مسئولیت آن نیز بر عهده آنهاست.
۵. مقالات دریافتی، نرم‌افزارها، و... در صورت تأیید یا عدم تأیید بازگردانده نمی‌شود.

فهرست مطالب

تحلیل نقش توحید و مراتب آن در شکل گیری علوم انسانی اسلامی از دیدگاه ... / ۷

ابوذر رجبی / کسب مژده نوروزی راهگانی / نشرین نوروزی راهگانی

کاوشی در ماهیت، اعتبار، مصادیق و کاربرد معرفت احتمالی / ۳۱

علی جابری / کسب محمدجواد قاسمی اصل

روش شناسی تحلیل گفتمان؛ ابزارهایی برای فهم ساختارهای اجتماعی / ۵۵

فاطمه مهاجرنیا / کسب سیفاله فضل الهی قمشی

جستاری در فلسفه علم، معناشناسی «مبنا» و «اصل» و ربط این دو / ۷۷

احمد رضا تجیری

بررسی ابهامات مقیاس های اندازه گیری در پژوهش ها و رفع آن از طریق خواص و ... / ۹۷

کسب احمد هدایت پناه شالدهی / بنرینه هدایت پناه / علی سفیدی / زهرا نامور عربانی / مرضیه هدایت پناه شالدهی

واکاوی روش شناسی تحلیل مضمون و شبکه مضامین به مثابه یک پژوهش کیفی / ۱۱۹

زهرا کاظمی زاده / زهرا کاظمی زاده / کسب سیفاله فضل الهی قمشی



An Analysis of the Role of Tawhid and Its Levels in the Formation of Islamic Humanities from the Perspective of Ayatollah Misbah Yazdi

Abuzar Rajabi / Associate Professor, Department of Theoretical Foundations of Islam, University of Ma'aref
Qom, rajabi@maaref.ac.ir

✉ **Mozhdeh Noruzi Rahkani**  / Ph.D. Student of Teaching the Theoretical Foundations of Islam, University
of Tehran mozhdeh.noruzi.r@ut.ac.ir

Nasrin Noruzi Rahkani / M.A. in Teaching Islamic Studies, University of Ma'aref, Qom

Received: 2024/08/08 - Accepted: 2024/11/21

n.noruzi1120@gmail.com

Abstract

The Islamization of knowledge, particularly in the humanities within the framework of religious science, has been a primary concern for Islamic thinkers in recent decades. Although diverse perspectives exist on this matter, views concerning the role of theological foundations are largely convergent. Ayatollah Misbah Yazdi does not generally agree with the concepts of religious science or the Islamization of all sciences; rather, he deems it acceptable only within the domain of the humanities, especially in prescriptive and normative fields. He also maintains that the normative dimensions of the natural sciences can possess a religious character. This research examines the role of Tawhid (Divine Oneness) in the formation of Islamic humanities from the perspective of Ayatollah Misbah Yazdi. The main aim of this study is to analyze the influence of different levels of Tawhid (doctrinal, practical, psychological, and intuitive) on the foundations, objectives, and subject matter of the humanities. Conducted through an analytical-descriptive method based on a review of Ayatollah Misbah Yazdi's works, the findings indicate that Tawhid, particularly legislative lordship (*rububiyyat-e tashri'i*), plays a fundamental role in determining the foundations and objectives of Islamic humanities and contributes to the formation of theories in political, legal, and ethical domains. This influence leads to the development of diverse epistemological methods in the humanities, especially in the analysis of religious and social issues. Ultimately, the primary objective of Islamic humanities, aligned with the principles of Tawhid, is the realization of true perfection and proximity to God.

Keywords: Tawhid and its levels, religious science, Islamic humanities, Ayatollah Misbah Yazdi, descriptive and normative sciences.

تحلیل نقش توحید و مراتب آن در شکل‌گیری علوم انسانی اسلامی از دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی

rajabi@maaref.ac.ir

mozhdeh.noruzi.r@ut.ac.ir

n.noruzi1120@gmail.com

ابوذر رجبی / دانشیار گروه مبانی نظری اسلام دانشگاه معارف اسلامی قم

مژده نوروزی راهکانی /  دانشجوی دکتری مدرسی مبانی نظری اسلام دانشگاه تهران

نسرین نوروزی راهکانی / کارشناس ارشد مدرسی معارف اسلامی دانشگاه معارف اسلامی

دریافت: ۱۴۰۳/۰۵/۱۸ - پذیرش: ۱۴۰۳/۰۹/۰۱

چکیده

اسلامی‌سازی علوم، به‌ویژه علوم انسانی در چارچوب علم دینی، از دغدغه‌های اصلی متفکران اسلامی در دهه‌های اخیر بوده است. اگرچه دیدگاه‌های متفاوتی در این زمینه وجود دارد، اما نظرات درباره نقش مبانی الهیاتی تقریباً همسو هستند. آیت‌الله مصباح یزدی به‌طور کلی با علم دینی و با اسلامی‌سازی همه علوم موافق نیست، بلکه آن را فقط در حوزه علوم انسانی، به‌ویژه در زمینه‌های توصیه‌ای و هنجاری قابل پذیرش می‌داند. ایشان همچنین بر این باور است که ابعاد هنجاری علوم طبیعی نیز می‌تواند ماهیتی دینی داشته باشد. این پژوهش به بررسی نقش توحید در شکل‌گیری علوم انسانی اسلامی از دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی می‌پردازد. مسئله اصلی این تحقیق، تحلیل تأثیر مراتب مختلف توحید (اعتقادی، عملی، نفسانی و شهودی) بر مبانی، اهداف و مسائل علوم انسانی است. این پژوهش با روش تحلیلی و توصیفی و بر پایه بررسی آثار آیت‌الله مصباح یزدی انجام شده است. یافته‌ها نشان می‌دهد که توحید، به‌ویژه ربوبیت تشریعی، نقشی بنیادین در تعیین مبانی و اهداف علوم انسانی اسلامی ایفا می‌کند و به شکل‌گیری نظریات در حوزه‌های سیاسی، حقوقی و اخلاقی یاری می‌رساند. این تأثیر موجب توسعه روش‌های معرفتی متنوع در علوم انسانی، به‌ویژه در تحلیل مسائل دینی و اجتماعی می‌شود. در نهایت، هدف اصلی علوم انسانی اسلامی، همراستا با اصول توحیدی، تحقق کمال حقیقی و قرب الهی است.

کلیدواژه‌ها: توحید و مراتب آن، علم دینی، علوم انسانی اسلامی، آیت‌الله مصباح یزدی، علوم توصیفی و هنجاری.

«توحید» اصلی بنیادین است که می‌تواند در تمام معارف و علوم بشری نقش مؤثری ایفا کند. در علوم انسانی اسلامی، مباحث مرتبط با خدشناسی از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند. ضعف اساسی علوم انسانی رایج آن است که مبانی آنها بر اساس دین و خدامحوری تدوین نشده‌اند. از این رو در جهت‌دهی این علوم، چالش‌های جدی پدید آمده است. به همین دلیل، اسلامی‌سازی علوم انسانی یکی از دغدغه‌های مهم اندیشمندان و بزرگان اسلامی به‌شمار می‌رود. علوم رایج تحت‌تأثیر مبانی فکری غرب، با مبانی اندیشه اسلامی ناسازگارند.

این موضوع در آثار متفکرانی همچون فاروقی (فاروقی، ۱۳۸۵، ص ۲۴۴-۲۴۹؛ ۱۳۸۴، ص ۱۲۰-۱۶۵)، العطاس (العطاس، ۱۳۷۵، ص ۱۶؛ ۱۳۷۴، ص ۱۴۵)، گلشنی (گلشنی، ۱۳۸۸، ص ۲۴؛ ۱۳۸۵، ص ۲۰-۴۱)، میرباقری (میرباقری، ۱۳۸۹، ص ۱۰۲) و مصباح یزدی (مصباح یزدی، ۱۳۹۵، ص ۲۲۰) به‌روشنی بیان شده است.

در میان علوم - اعم از علوم طبیعی و انسانی - علوم انسانی بیش از سایر حوزه‌ها با این چالش مواجه‌اند؛ علوم انسانی‌ای که بتواند موجب تعالی فرد و جامعه شود، باید بر پایه جهان‌بینی توحیدی شکل بگیرد، درحالی که علوم انسانی غربی با مبنای غیرتوحیدی، از تحقق این هدف بازمانده‌اند.

امروزه شاهد آن هستیم که علوم همچون اقتصاد، جامعه‌شناسی، مدیریت و دیگر رشته‌های علوم انسانی بر مبنای ضد دینی و نامعتبر بنا شده‌اند. از این رو نیازمند تحول بنیادین و اسلامی‌سازی‌اند و باید بر اساس مبانی قرآنی بنا گردند (بیانات رهبر معظم انقلاب، ۱۳۸۳/۹/۲۶؛ ۱۳۹۳/۴/۱۱).

اصطلاح «اسلامی‌سازی معرفت» یا «رویکرد اسلامی به علم» در چهار دهه اخیر در میان مسلمانان مطرح شده است. نخستین بار این اصطلاح در سال ۱۹۷۸ توسط محمد نقیب العطاس، فیلسوف مالزیایی در آثارش به کار رفت و بعدها اسماعیل راجی فاروقی، متفکر فلسطینی آن را ترویج کرد. البته انگاره «علم اسلامی» پیش از آن نیز توسط متفکرانی همچون سیدجمال‌الدین اسدآبادی و محمد اقبال لاهوری بررسی مطمح‌نظر واقع شده بود.

در دهه‌های اخیر، دیدگاه‌ها و نظریه‌های متنوعی درباره علم اسلامی مطرح شده و شخصیت‌هایی همچون شهید سیدمحمدباقر صدر، شهید مرتضی مطهری، علامه محمدتقی جعفری و علامه محمدتقی مصباح یزدی تلاش‌های چشمگیری در این زمینه داشته‌اند. این متفکران بر اهمیت شناخت دقیق اسلام و استفاده از روش اجتهادی برای استخراج آموزه‌های اسلامی در حوزه‌های مختلف علوم انسانی تأکید کرده‌اند (برای مطالعه بیشتر، ر.ک. شریفی، ۱۳۹۷).

آیت‌الله مصباح یزدی از سال‌ها پیش از انقلاب اسلامی، در زمینه اسلامی‌سازی علوم انسانی نظریه‌پردازی کرده است. ایشان با طرح ناکارآمدی علوم انسانی موجود و آسیب‌های ناشی از علوم انسانی غربی، پیشرفت در ابعاد مادی و تمدنی را منوط به تحول در علوم انسانی می‌داند؛ تحولی که بتواند از طریق حرکت‌های سیاسی، مدیریتی، اقتصادی و اجتماعی، حیات مادی انسان را به سوی کمال نهایی سوق دهد (مصباح یزدی، ۱۳۹۵، ص ۳۳).

ایشان همچنین معتقد است: علوم انسانی غربی بر پایهٔ پیش‌فرض‌های انسان‌گرایانه (اومانیستی) و مادی‌گرایانه بنا شده‌اند که بطلان آنها در معرفت‌شناسی و فلسفهٔ اسلامی اثبات شده است. از این رو بر ضرورت شکل‌گیری علوم انسانی مبتنی بر جهان‌بینی الهی و قرآنی باور دارد (مصباح یزدی، ۱۳۹۵، ص ۳۵-۳۹).

در زمینهٔ پیشینهٔ خاص، پژوهش‌های پیشین دربارهٔ اسلامی‌سازی علوم انسانی به تحلیل‌هایی در حوزهٔ مبانی نظری، تأثیر خدااباوری و مفاهیم خاص توحید پرداخته‌اند. برخی از این آثار عبارت‌اند از:

کتاب مبانی علوم انسانی/اسلامی از دیدگاه علامه مصباح یزدی (شریفی، ۱۳۹۷)؛ نویسنده اصول و مبانی اسلامی‌سازی علوم انسانی را بررسی کرده و مراتب توحید را به‌عنوان مبانی کلامی علوم انسانی اسلامی معرفی نموده است.

مقالهٔ «تحلیل نقش خدااباوری در کارکردهای علوم انسانی دستوری از منظر آیت‌الله مصباح یزدی» (رجبی و محیطی اردکان، ۱۳۹۹)؛ نویسندگان به تأثیر خدااباوری در علوم انسانی دستوری از دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی پرداخته‌اند.

مقالهٔ «بررسی مفهوم توحید عبادی از دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی و ابن تیمیه» (ادریسی، ۱۳۹۷)؛ نویسنده به تحلیل و تفسیر این مفهوم در اندیشهٔ این دو متفکر پرداخته است.

مقالهٔ «بررسی چپستی علوم انسانی اسلامی از دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی» (سلیمانی امیری و گنج‌خانی، ۱۳۹۶)؛ نویسندگان به چپستی و ضرورت موضوع، اهداف و دستاوردهای علوم انسانی اسلامی از دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی پرداخته‌اند.

این پژوهش با روش «توصیفی - تحلیلی» و بر پایهٔ آثار آیت‌الله مصباح یزدی، مراتب توحید را به‌عنوان مبنای اصلی علوم انسانی اسلامی بررسی کرده و تأثیر آنها را بر ابعاد مختلف این علوم تحلیل نموده است. تحقیق حاضر نوآوری‌هایی دارد و به طور خاص به تحلیل جامع تأثیر مراتب توحید بر مبانی نظری، روش‌شناسی، نظام‌سازی علمی و اهداف علوم انسانی اسلامی پرداخته است. همچنین الگوهایی عملی برای اسلامی‌سازی علوم انسانی بر اساس اصول توحیدی ارائه داده است.

توحید دارای مراتبی است و هریک از انواع آنها در شکل‌گیری علوم انسانی اسلامی نقش دارند، به‌ویژه توحید ربوبی تشریعی و مراتب پیشین آن؛ مانند توحید در خالقیت و توحید ربوبی تکوینی که تأثیر بسزایی در تعیین مبانی، اهداف، منابع و مسائل علوم انسانی دارند.

۱. تبیین مفاهیم تحقیق

در آغاز، برای دستیابی به نتایجی دقیق‌تر و واقع‌بینانه‌تر، ضروری است کلیدی‌ترین واژگان و مفاهیم تحقیق به‌روشنی تبیین و توضیح داده شوند:

۱-۱. «توحید»

«توحید» مصدر باب تفعیل، از ریشهٔ «وَحَدَّ» به‌معنای انفراد و یگانگی است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۸۵۷؛ فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۲۸۰). در زبان عربی، این واژه دارای معانی متعددی است؛ ازجمله «یکی کردن» و «یکی شمردن» (فیروزآبادی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۴۷۶).

مقصود از «توحید» به‌عنوان بنیادی‌ترین اصل اعتقادی مسلمانان «یکی دانستن و یکی شمردن خداوند» است و در اصطلاح نیز همین معنا مد نظر است (مصباح یزدی، ۱۳۹۱ الف، ج ۱، ص ۱۵۹؛ ۱۳۹۸ الف، ص ۲۱۸؛ جواد آملی، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۳۵۴).

متکلمان اسلامی علاوه بر معنای یادشده، «توحید» را به‌معنای بساطت ذات نیز تعریف کرده‌اند (الله‌باشی، ۱۳۹۰، ص ۱۴۷).

۲-۱. مراتب توحید

آیت‌الله مصباح یزدی توحید را به چهار دسته کلی تقسیم می‌کند: اعتقادی (نظری)، عملی، نفسانی، و شهودی. توحید اعتقادی (نظری) نیز به سه مرتبه ذاتی، صفاتی و افعالی تقسیم می‌شود. هرچند این تقسیم‌بندی در میان متکلمان، فیلسوفان و عارفان مشترک است، اما از نظر معنا و ترتیب، تفاوت‌هایی میان آنها وجود دارد (مصباح یزدی، ۱۳۹۴ الف، ص ۲۱۴؛ ۱۳۹۸ الف، ص ۲۱۸).

۱-۲-۱. توحید اعتقادی (نظری)

توحید اعتقادی (نظری)، خود دارای مراتبی است:

الف) توحید در وجوب وجود

به‌این‌معنا که تنها ذات مقدس الهی واجب‌الوجود بالذات است و هیچ موجود دیگری به طور ذاتی واجب‌الوجود نیست. تنها وجود خداوند ضروری و کامل است و دیگر موجودات در وجودشان نیازمند اویند (مصباح یزدی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۴۳۴؛ ۱۳۹۸ ب، ص ۵۸؛ ۱۳۹۴ الف، ص ۲۱۳؛ ۱۳۹۸ الف، ص ۲۱۸).

ب) توحید افعالی

یعنی: ذات الهی در افعال خود به هیچ‌کس نیازی ندارد و همه افعال هستی از او نشئت می‌گیرد (مصباح یزدی، ۱۳۹۴ الف، ص ۲۱۳؛ ۱۳۹۸ الف، ص ۲۱۸).

ج) توحید در خالقیت

به‌این‌معنا که تنها خداوند خالق است و هیچ‌گونه شریکی در آفرینش جهان ندارد. هستی به طور کامل به خداوند وابسته است و هیچ موجودی در هیچ‌یک از شئون وجودی‌اش از او بی‌نیاز نیست (مصباح یزدی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۴۳۳؛ ۱۳۹۸ ب، ص ۵۸).

د) توحید در ربوبیت

این مرتبه به دو نوع تقسیم می‌شود:

۱. ربوبیت تکوینی: به این معناست که تدبیر و اداره جهان تنها به دست خداوند است و هیچ موجودی در این

امر شریک او نیست (مصباح یزدی، ۱۳۹۱ ب، ص ۵۳؛ ۱۳۸۳، ص ۶۳؛ ۱۳۹۸ ب، ص ۵۸).

۲. ربوبیت تشریعی: به این معنا که حق قانون‌گذاری و تدبیر زندگی انسان‌ها به‌طور مطلق به خداوند اختصاص دارد و تنها او قادر به وضع قوانین و هدایت تشریعی است (مصباح یزدی، ۱۳۹۸ ب، ص ۵۸-۵۹).
توحید ربوبی شامل مصادیق گوناگونی است؛ از جمله: حفظ و نگاه‌داری، حیات‌بخشی، میراندن، روزی‌دهی، رشد و کمال‌رسانی، راهنمایی، امر و نهی (مصباح یزدی، ۱۳۸۹ الف، ص ۱۱۲).

هـ) توحید در الوهیت

یعنی: جز خداوند هیچ‌کس سزاوار پرستش نیست. توحید در الوهیت همه مراتب دیگر توحید را دربر می‌گیرد و حد نصاب ورود به اسلام و رسیدن به سعادت ابدی محسوب می‌شود. این مرتبه شامل توحید در وجوب وجود، خالقیت، ربوبیت تکوینی و ربوبیت تشریعی است (مصباح یزدی، ۱۳۹۸ ب، ص ۵۹؛ ۱۳۹۱ ج، ص ۵۳؛ ۱۳۸۳، ص ۶۳).

۲-۲-۱. توحید عملی

«توحید عملی» به معنای یگانه دانستن خداوند در عرصه عمل است و خود مراتب گوناگونی دارد:

الف. توحید در عبادت

یعنی: تنها خداوند شایسته پرستش است و در عمل نیز باید تنها او را پرستید (مصباح یزدی، ۱۳۹۸ ب، ص ۱۷۳).

ب. توحید در استعانت

به این معناست که در تمام امور زندگی، باید در عمل، فقط از خداوند طلب یاری کرد و هیچ قدرتی را مستقل از او ندانست (مصباح یزدی، ۱۳۹۸ ب، ص ۵۹؛ ۱۳۸۳، ص ۲۳۴).

استعانت نیز دارای درجاتی است که از سطحی‌ترین تا عمیق‌ترین مراتب را دربر می‌گیرد. در مرتبه پایین، فرد ممکن است به‌ظاهر از خداوند کمک بخواهد، اما درواقع موفقیت‌های خود را حاصل قدرت و علم شخصی خود بداند. در مرتبه بالاتر، فرد به توحید افعالی دست یافته، تنها قدرت و توانایی را از آن خداوند می‌داند و به‌طور کامل از او یاری می‌جوید (مصباح یزدی، ۱۳۹۸ ب، ص ۶۱).

۳-۲-۱. توحید نفسانی

این مرتبه تجلی توحید در ساحت احساسات، گرایش‌ها و حالات روانی انسان است و شامل چهار مرحله کلیدی است:

الف. توحید در توکل

هنگامی که توحید در استعانت به کمال برسد، به صفت نفسانی «توکل» تبدیل می‌شود که به معنای اعتماد کامل به خداوند است (مصباح یزدی، ۱۳۹۸ ب، ص ۶۰).

ب. توحید در خوف و خشیت

در این مرتبه، فرد با درک کامل از قدرت خداوند، تنها از او می‌ترسد و هیچ قدرتی را مستقل از خدا نمی‌داند (مصباح یزدی، ۱۳۹۸ ب، ص ۶۰).

ج. توحید در رجا

به معنای امید و رجای کامل به خداوند است؛ زیرا تنها او مؤثر حقیقی است و امید واقعی نیز به او بستگی دارد (مصباح یزدی، ۱۳۹۸، ص ۶۰).

د. توحید در محبت

این مرتبه به معنای عشق و محبت ویژه به خداوند است، به گونه‌ای که تمام کمالات و جمالات به او نسبت داده می‌شود و محبت به غیر او نیز در جهت محبت به خداوند است (مصباح یزدی، ۱۳۹۸، ص ۶۱).

۴-۲-۱. توحید شهودی

توحید شهودی یکی از انواع خداشناسی فطری است که از طریق شهود قلبی و رؤیت دل حاصل می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۹۸، ص ۵۴). این مرتبه از توحید که «توحید در وجود استقلالی» نیز نامیده می‌شود، عالی‌ترین مرتبه توحید و نتیجه توحید عبادی و بندگی حقیقی است. در این مرتبه، انسان موحد تمام هستی را به عنوان عین ربط و تعلق به خداوند می‌داند و وابستگی همه شئون هستی به خداوند را شهود می‌نماید. او با نور الهی، وحدانیت خداوند را مشاهده کرده، به کمال مرتبه توحید دست می‌یابد (مصباح یزدی، ۱۳۹۸، ص ۶۹).

۳-۱. «علم دینی»

پیش از بررسی چیهستی علوم انسانی اسلامی، ضروری است به مفهوم «علم دینی» اشاره کنیم؛ زیرا این مفهوم در چارچوبی گسترده جای می‌گیرد. متفکران تلقی واحدی از «علم دینی» ندارند و حتی منتقدان این مفهوم نیز در نفی و نقد آن، دیدگاه یکسانی ندارند (برای آشنایی با این رویکردها، رک. موحد ابطحی، ۱۳۹۵؛ حسنی و موحد ابطحی، ۱۳۹۰؛ خسروپناه، ۱۳۹۳، ج ۱؛ ایمان و کلاته ساداتی، ۱۳۹۲؛ بستان، ۱۳۹۱، ج ۱؛ سوزنچی، ۱۳۸۹؛ باقری، ۱۳۸۷).

آیت‌الله مصباح یزدی در کتاب *رابطه علم و دین* به معانی متعددی از «علم دینی» اشاره کرده است:

الف. علمی که خاستگاه اسلامی داشته باشد؛

ب. علمی که موضوع آن اراده الهی باشد؛

ج. علمی که موضوع آن قول یا فعل الهی باشد؛

د. علمی که مخالف آموزه‌های دینی نباشد؛

هـ. علمی که با آموزه‌های دینی سازگار باشد؛

و. علمی که از منابع دینی استنباط شده باشد؛

ز. علمی که صرفاً تبعیدی باشد؛ مانند برخی مسائل فقهی؛

ح. علمی که صرفاً مربوط به موضوع و مسائل دینی باشد؛

ط. علمی که برای اثبات مسائل دینی مورد نیاز باشد.

ایشان «علم» را این‌گونه تعریف کرده است: «مجموعه‌ای از مسائل که از موضوع و محمول تشکیل شده‌اند و موضوعات آنها زیرمجموعه یک موضوع واحد هستند و برای اثبات یا نفی، پاسخ می‌طلبند» (مصباح یزدی، ۱۳۹۵، ص ۸۰). بر اساس این تعریف، علم شامل علوم نقلی (نظیر علم فقه)، عقلی (نظیر فلسفه) و علوم تجربی (نظیر فیزیک و شیمی) می‌شود.

«اسلام ناب» که به‌عنوان راه سعادت و کمال معرفی شده، مشتمل بر تعالیم نظری و عملی است که به این هدف معطوف‌اند. این تعالیم از منابعی همچون واقعیت، عقل، وحی و طبیعت محسوس به دست می‌آیند و دستیابی به آنها از طریق روش‌های شهودی، عقلی، نقلی یا تجربی ممکن است (مصباح یزدی، ۱۳۹۵، ص ۱۶۷-۲۰۵). این دین برنامه جامع برای زندگی فردی و اجتماعی انسان است که از سوی خداوند نازل شده و شامل رابطه انسان با خداوند و با دیگر انسان‌هاست (مصباح یزدی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۵۹-۶۰).

آیت‌الله مصباح یزدی معتقد است: دینی‌سازی علوم نیازمند کشف و ترویج نظریات و روش‌هایی است که با باورها و ارزش‌های دینی هماهنگ باشند. ایشان تحقق علم اسلامی را ممکن می‌دانند، اما تقسیم‌بندی علوم به «اسلامی» و «غیراسلامی» را فقط برای علومی مناسب می‌دانند که با دین ارتباط مستقیم دارند (مصباح یزدی، ۱۳۹۵، ص ۲۰۴-۲۰۹). به عبارت دیگر، این تقسیم‌بندی زمانی قابل قبول است که علم و دین در ارتباط مستقیم باشند؛ مانند فقه. اما درخصوص علومی که ارتباط مستقیمی با دین ندارند، این نوع تقسیم‌بندی ضروری یا مناسب به نظر نمی‌رسد. با این حال، ایشان تأکید دارد که دستیابی به علم اسلامی ممکن است، مشروط بر آنکه نظریات و روش‌هایی علمی کشف و توسعه یابند که با باورها و ارزش‌های دینی سازگار باشند.

۴-۱. «علوم انسانی»

آیت‌الله مصباح یزدی «علوم انسانی» را به علت محوریت موضوع «انسان»، با عناوینی همچون «دستوری، اخلاقی، فرهنگی، معنوی، روحی و توصیف افکار» معرفی می‌کند (مصباح یزدی، ۱۳۹۴ الف، ص ۳۷؛ ۱۳۹۱ ب، ص ۱۹). این علوم در مقابل علوم فیزیکی و زیستی قرار دارند و به سبب ارتباط مستقیم با اندیشه‌ها و افکار بشری، گاه با عنوان «علوم توصیف افکار» نیز شناخته می‌شوند (مصباح یزدی، ۱۳۹۱ ب، ص ۱۶-۱۷؛ جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۹، ص ۲۰-۲۱). بر همین اساس، ایشان علوم انسانی را به دو دسته تقسیم می‌کنند:

– **علوم توصیفی** که واقعیت‌های زندگی اجتماعی و انسانی را کشف می‌کنند.

– **علوم دستوری، هنجاری و ارزشی** که وظیفه تبیین اصول و ارزش‌های اجتماعی و انسانی را بر عهده دارند (مصباح یزدی، ۱۳۹۱ ب، ص ۱۸).

با توجه به نکات مطرح‌شده در آثار آیت‌الله مصباح یزدی، می‌توان این تعریف از «علوم انسانی» را از آثار ایشان اصطیاد کرد: علوم انسانی علومی هستند که به توصیف، تفسیر، تبیین، تقویت، اصلاح یا تغییر کنش‌های اختیاری انسان می‌پردازند (شریفی، ۱۳۹۴، ص ۱۵۱).

۱-۵. «علوم انسانی اسلامی»

آیت‌الله مصباح یزدی روش‌های علوم انسانی غربی را ناقص و نادرست می‌داند و به سبب تأثیرات منفی این علوم بر جامعه و ساختارهای اجتماعی، روشی مبتنی بر آموزه‌های اسلامی پیشنهاد می‌دهد. این روش در تربیت انسان بر ارزش‌ها و تعالیم اسلامی استوار است و هدف آن تولید دانش و علوم انسانی همسو با مبانی و اهداف اسلامی است (مصباح یزدی، ۱۳۹۵، ص ۳۳).

یکی از مهم‌ترین چالش‌های اسلامی‌سازی علوم، نبود اجماع میان اندیشمندان مسلمان درخصوص مفهوم، ضرورت و اهداف آن است که موجب بروز موانعی در این فرایند شده است (مصباح یزدی، ۱۳۹۵، ص ۳۰). برای اینکه علمی اسلامی تلقی شود، وجود حداقل مناسب کافی است؛ به این معنا که علم باید در مبانی، مسائل، منابع و اهداف با اسلام هم‌راستا باشد، نه اینکه تمام جزئیات آن کاملاً مطابق آموزه‌های اسلام باشد. بنابراین، برای اسلامی بودن یک علم، لازم نیست تمام جنبه‌های آن با اسلام تطابق کامل داشته باشد، بلکه کافی است در برخی اصول و اهداف با اسلام هماهنگ باشد. از این رو برخی تعریف «علم اسلامی» از دیدگاه ایشان را چنین بیان کرده‌اند: علمی که علاوه بر اشتراک در برخی مسائل با اسلام، در مبانی، منابع و اهداف نیز با آن موافق باشد (شریفی، ۱۳۹۷، ص ۲۲).

این تعریف گسترده امکان انطباق و سازگاری علوم مختلف با مبانی و اهداف اسلامی را فراهم می‌سازد. از این منظر، نقد روش‌های غربی و پیشنهاد روش جایگزین اسلامی، تلاشی است برای ایجاد علوم انسانی اسلامی متناسب با نیازها و ارزش‌های جامعه اسلامی؛ علمی که در مبانی، مسائل، منابع و اهداف با اسلام سازگار باشند.

۱-۵-۱. اسلامی‌سازی علوم انسانی

آیت‌الله مصباح یزدی بر این باور است که علوم انسانی موجود، به‌ویژه در بخش‌های توصیه‌ای و هنجاری، از مبادی غیراسلامی سرچشمه گرفته‌اند و در بسیاری از موارد، با اصول معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی اسلامی ناسازگار و در تعارض جدی هستند. ایشان برای اسلامی‌سازی علوم انسانی، چند مرحله را پیشنهاد می‌کند:

یک. بررسی و آسیب‌شناسی مبانی معرفت‌شناختی

نخستین گام برای اسلامی‌سازی علوم انسانی، بررسی دقیق مبانی معرفت‌شناختی این علوم است. در صورت مشاهده خلل در این مبانی، باید به آسیب‌شناسی و اصلاح آنها پرداخت (مصباح یزدی، ۱۳۹۵، ص ۲۴۳).

دو. تأکید بر عقل و وحی در کنار حواس پنج‌گانه

ایشان تأکید دارد که شناخت هستی نباید تنها به حواس پنج‌گانه محدود شود. عقل و وحی به مثابه منابع معتبر شناخت، جایگاه مهمی در معرفت بشری دارند (مصباح یزدی، ۱۳۹۵، ص ۲۴۳).

سه. همخوانی و یا عدم تعارض با مبانی هستی‌شناختی اسلامی

برای تحول در علوم انسانی، ضروری است که این علوم با مبانی هستی‌شناختی اسلامی که در تضاد با ماتریالیسم و اصالت ماده هستند، همخوانی داشته باشند. علوم انسانی باید به گونه‌ای طراحی شوند که با اصول هستی‌شناختی دین اسلام تعارضی نداشته باشند (مصباح یزدی، ۱۳۹۵، ص ۲۵۳).

چهار. توجه به مبانی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و ارزش‌شناختی

در علوم انسانی اسلامی، این سه مبنا نقش اساسی دارند. این مبانی به توصیه‌ها و هنجارهایی منجر می‌شوند که به‌طور کامل با علوم انسانی غربی تفاوت است (مصباح یزدی، ۱۳۹۵، ص ۲۴۹).

بنابراین اسلامی‌سازی علوم انسانی نه‌تنها ممکن، بلکه ضروری است. این فرایند مستلزم بازنگری و اصلاح مبانی موجود، تأکید بر منابع معرفتی اسلامی و همخوانی با اصول هستی‌شناختی دین اسلام است.

پرداختن به هریک از این مبانی و اضلاع و ابعاد به صورت جداگانه، نیازمند پژوهشی مستقل و گسترده‌تر از ظرفیت این تحقیق است تا کاربرد آنها در علوم انسانی به‌درستی تبیین شود. همچنین بررسی تخصصی هریک از شاخه‌های علوم انسانی به صورت جداگانه ضروری است.

در این پژوهش، به‌طور کلی به تأثیر توحید - که ازجمله مبانی هستی‌شناسی محسوب می‌شود - و همچنین به مبانی الهیاتی علوم انسانی اشاره شده است. تمرکز اصلی تحقیق بر بررسی تأثیر توحید به‌مثابه زیرمجموعه‌ای از مبانی هستی‌شناسی یا به‌صورت مستقل به‌منزله مبانی الهیاتی، بر اهداف، منابع معرفتی و مسائل علوم انسانی است.

۲. نقش توحید در علوم انسانی اسلامی

پیش‌تر به تعریف «علوم انسانی اسلامی» اشاره شد. در اینجا، تأکید می‌شود که در منظومه فکری علامه مصباح یزدی، حقیقت اسلام در معنای خداشناسی و خداپرستی نهفته است. به عبارت دیگر، دین باید در زندگی بشر صبغه الهی داشته باشد (مصباح یزدی، ۱۳۸۳، ص ۲۰۱). در این چارچوب، زندگی انسان، یا رنگ خدایی دارد - مطابق آیه «صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنْ اللَّهِ صِبْغَةً وَ نَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ» (بقره: ۱۳۸) - و تجسم دین اسلام است، یا رنگ شیطانی دارد و از مبنای الهی فاصله گرفته است (مصباح یزدی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۴۳).

این نکته بیانگر آن است که تحقق علوم انسانی اسلامی مستلزم طراحی و پیاده‌سازی تمام ابعاد زندگی بشر - ازجمله مبانی معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی و ارزشی - بر اساس آموزه‌های اسلامی است.

با توجه به اهمیت اصل توحید و مراتب آن در دین اسلام، اگر این اصل به گونه‌ای مؤثر در علوم انسانی وارد نشود، دستیابی به علوم انسانی اسلامی واقعی ممکن نخواهد بود و مشکلات علوم انسانی رایج همچنان پابرجا خواهند ماند.

در دنیای امروزی، اندیشه‌های شرک‌آلود در قالب نظریه‌های علمی مطرح و تبلیغ می‌شوند. درحالی‌که در صدر اسلام، بت‌ها به صورت محدود و مشخص برای فریب مردم تبلیغ می‌شدند، امروز اندیشه‌های شرک به‌صورت نوین و علمی در محافل علمی و عمومی ترویج می‌شوند و تلاش دارند تا جایگاه واقعی خدا را در ذهن انسان‌ها تضعیف کرده، آنها را به سمت اوهام و القائات شیطانی سوق دهند (مصباح یزدی، ۱۳۸۹، ب، ص ۱۰۶).

آیت‌الله مصباح یزدی در آثار خود، علوم انسانی را به دو دسته اصلی تقسیم می‌کند:

- علوم توصیفی: این علوم به بررسی پدیده‌ها از نظر تحقق و وقوع آنها می‌پردازند و به هستی و نیستی آنها توجه دارند. موضوعاتی مانند جامعه‌شناسی و فلسفه در این دسته قرار می‌گیرند. هرچند این علوم در ظاهر، فاقد

وابستگی ارزشی به دین هستند، اما از دیدگاه ایشان، حتی در توصیف نیز گاهی نیاز به قضاوت وجود دارد و در نتیجه، پای دین و ارزش‌ها به میان می‌آید.

- علوم دستوری: این علوم به ارزیابی احکام ارزشی و بررسی خوبی یا بدی پدیده‌های اجتماعی می‌پردازند و ناظر به بایدها و نبایدها هستند. موضوعاتی مانند حقوق، اخلاق، سیاست، و اقتصاد عملی در این دسته قرار دارند و معمولاً بر پایهٔ پیش‌فرض‌ها و جهان‌بینی خاصی بنا شده‌اند.

ایشان تأکید دارد که علوم توصیفی (مانند جامعه‌شناسی و فلسفهٔ تاریخ) نمی‌توانند کاملاً بی‌طرف و عینی بمانند؛ وضعیت‌های موجود را تحلیل می‌کنند، اما با این تفاوت که ممکن است در مواقعی، قضاوت و ارزیابی به میان آید و در نتیجه، ارزش‌های دینی نقش پیدا کنند. درحالی‌که علوم دستوری بر اساس جهان‌بینی خاص و پیش‌فرض‌ها به بررسی و قضاوت دربارهٔ مسائل اخلاقی و اجتماعی می‌پردازند. البته برخی از مسائل علوم انسانی ممکن است با دین ارتباط داشته باشند، به‌ویژه اگر شامل مفاهیمی باشند که در آموزه‌های دینی نیز مطرح شده است (مصباح یزدی، ۱۳۹۲ الف، ص ۱۷-۱۸؛ ۱۳۹۱ ب، ص ۱۸؛ ۱۳۹۵، ص ۳۸ و ۲۶۴).

ایشان اشاره دارد که حتی در علوم توصیفی، مانند جامعه‌شناسی و فلسفهٔ تاریخ، نیاز به قضاوت وجود دارد. این علوم به تحلیل و توصیف وضعیت‌های واقعی و موجود در جامعه و تاریخ می‌پردازند؛ اما برخلاف تصور رایج، نمی‌توانند کاملاً بی‌طرف و عینی باقی بمانند. آیت‌الله مصباح یزدی معتقد است: حتی در این نوع علوم، برای رسیدن به شناخت دقیق‌تر، ناچار به ارزیابی و قضاوت هستیم و در این ارزیابی‌ها، پای ارزش‌های دینی و اخلاقی نیز به میان می‌آید.

بنابراین، برخلاف دیدگاه‌های مرسوم که علوم توصیفی را بی‌طرف و فارغ از هرگونه پیش‌فرض ارزشی می‌دانند، این علوم نیز گاهی نیازمند تفسیر و قضاوت هستند و نمی‌توانند صرفاً بر داده‌های تجربی تکیه کنند. برای مثال، جامعه‌شناسی به مطالعهٔ ساختارهای اجتماعی و رفتارهای مختلف می‌پردازد، اما در تحلیل نهایی ممکن است قضاوت‌های ارزشی یا دینی نیز در آن دخیل شوند. از این رو نمی‌توان علوم توصیفی را به‌طور کامل از تأثیرات دینی و اخلاقی جدا دانست.

علوم دستوری بر اساس جهان‌بینی و پیش‌فرض‌های خاص عمل کرده، به بررسی و قضاوت مسائل اخلاقی و اجتماعی می‌پردازند. این علوم - از جمله حقوق و سیاست - با توجه به اصول خاص خود، احکام و نظریات را شکل می‌دهند. در این میان، برخی مسائل، به‌ویژه اگر با مفاهیم دینی هم‌راستا باشند، به‌طور ضمنی یا صریح با دین مرتبط می‌شوند. به‌طور کلی، علوم دستوری بر اساس جهان‌بینی خاص خود تحلیل می‌کنند و در مواردی که این جهان‌بینی با اصول دینی همخوانی داشته باشد، تحت تأثیر دین قرار می‌گیرند.

اصول شناختی و اعتقادات دینی، به‌ویژه توحید، تأثیر عمیقی بر نحوهٔ درک و تحلیل واقعیت‌ها دارند. انسان‌ها بر اساس اصول اعتقادی خود، به معیارهایی دست می‌یابند که بر اهمیت انواع مختلف حقیقت و علم تأثیر می‌گذارند و روح حقیقت‌طلب آنها را هدایت می‌کنند. برای مسلمانان، اعتقاد به توحید نوعی شناخت را شکل می‌دهد که نه تنها نیازهای فطری آنها را برآورده می‌سازد، بلکه حس خداپرستی آنها را نیز اقناع می‌کند. در نتیجه، اصول دینی در هدایت انسان به‌سوی درک بهتر حقیقت و علوم انسانی نقشی اساسی دارند (مصباح یزدی، ۱۳۹۴ ب، ج ۲، ص ۵۰).

جهان‌بینی توحیدی به عنوان یکی از برجسته‌ترین مبانی علوم شناخته می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۸۹ ج، ص ۸۷). در این چارچوب، دخالت ایدئولوژی در علوم نه تنها مجاز، بلکه اجتناب‌ناپذیر است.

ایدئولوژی‌ها به دو دسته تقسیم می‌شوند:

- ایدئولوژی‌های صحیح و توانمند که در هدایت علوم‌اند و بر پایه وحی و دلایل عقلی متقن بنا بر این شده‌اند.

- ایدئولوژی‌های نادرست که بر پایه‌های غیرعقلانی استوارند (مصباح یزدی، ۱۳۸۹ ج، ص ۸۹).

دانشمندان مادی تحت تأثیر پیش مادی خود و دانشمندان الهی تحت تأثیر پیش الهی خود، مسائل علمی را تحلیل می‌کنند. از این رو مسائل انسانی نمی‌توانند از ایدئولوژی و جهان‌بینی جدا باشند. همچنین تشخیص درستی یا نادرستی یک جهان‌بینی باید در خود حوزه جهان‌بینی انجام شود، نه در علم. بنابراین، ابتدا باید به حل این مسئله پرداخت (مصباح یزدی، ۱۳۸۹ ج، ص ۸۹).

بر اساس دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی، علوم انسانی نمی‌توانند به‌طور کامل از تأثیر جهان‌بینی و ایدئولوژی جدا باشند. علوم توصیفی (مانند جامعه‌شناسی و فلسفه تاریخ) هرچند در ظاهر بی‌طرفانه عمل می‌کنند، اما در تحلیل نهایی نمی‌توانند از ارزش‌های دینی و اخلاقی فاصله بگیرند. علوم دستوری (مانند حقوق و سیاست) نیز به‌طور مستقیم بر اساس جهان‌بینی خاص عمل کرده، در مواردی که این جهان‌بینی با اصول دینی همخوانی داشته باشد، تحت تأثیر دین قرار می‌گیرند.

ایشان به نقد مبانی هستی‌شناسانه علوم انسانی غربی که بر پایه الحاد و ماتریالیسم بنا بر این شده‌اند، پرداخته و معتقد است که این علوم باید بر اساس مبانی هستی‌شناسانه اسلامی بازنگری و پالایش شوند. این بازنگری باید در هر دو سطح «پژوهش» و «آموزش» صورت گیرد. فرضیات و نظریاتی (مانند ماتریالیسم) که بر اصول خلاف واقع مبتنی هستند باید اصلاح شوند و مبانی صحیح هستی‌شناسانه اسلامی جایگزین آنها شوند. این تغییرات باید در نظام آموزشی و کتاب‌های درسی نیز منعکس شوند تا بتوان به علوم انسانی اسلامی واقعی دست یافت (مصباح یزدی، ۱۳۹۵، ص ۲۴۹).

در نتیجه، تأثیرات مراتب توحید بر علوم انسانی اسلامی شامل موارد ذیل است: استفاده از منابع وحیانی؛ پالایش روش‌های تحقیق؛ انتخاب مسائل مرتبط با آموزه‌های دینی؛ و هدایت تحلیل‌ها بر اساس ایدئولوژی توحیدی.

بنابراین، علوم انسانی اسلامی باید با مبانی معرفتی، هستی‌شناختی و ارزشی اسلامی هماهنگ و سازگار باشند. توحید و مراتب آن باید در پژوهش و آموزش علوم انسانی وارد شده، نقش مؤثری ایفا کنند، به گونه‌ای که اهداف، روش‌ها و مسائل این علوم بر اساس ایدئولوژی توحیدی طراحی و اجرا شوند.

در ادامه، به بیان این تأثیرات می‌پردازیم:

۱-۲. در اهداف

۱-۲. جایگاه ارزش‌گذاری در تعیین اهداف علوم انسانی

علوم انسانی، به‌ویژه در بخش دستوری تابع ارزش‌گذاری‌هایی است و از جهان‌بینی، انسان‌شناسی و هدف‌نهایی زندگی

فرد سرچشمه می‌گیرد. در علوم انسانی اسلامی، اصل «توحید» به‌مثابه پیش‌فرض ارزشی بنیادین، جهت‌دهنده اهداف، روش‌ها و موضوعات پژوهشی است. این تأثیر موجب می‌شود رشته‌های گوناگون علوم انسانی اسلامی به دنبال فهم و تفسیر واقعیت‌ها بر اساس دیدگاه توحیدی و هماهنگ با آموزه‌های اسلامی باشند. همچنین انتخاب موضوعات پژوهشی و روش‌های تحقیق باید با مبانی توحیدی هماهنگ باشند. در نتیجه، علوم انسانی اسلامی باید با مبانی معرفتی، هستی‌شناختی و ارزشی اسلامی سازگار باشند تا به طور مؤثر در جهت تحقق اهداف الهی و هدایت انسان‌ها عمل کنند.

۲-۱-۲. تفاوت بینش مادی و بینش الهی در تعیین اهداف

بینش مادی علوم را ابزاری برای قدرت، رفاه و لذت‌جویی دنیوی می‌بیند.

بینش الهی علوم را وسیله‌ای برای تحقق ارزش‌های معنوی، اخلاقی و قرب الهی می‌داند (مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ج ۲، ص ۵۳-۵۴).

این تفاوت در بینش بر انتخاب رشته‌ها، اهداف علمی، روش‌شناسی و منابع پژوهشی تأثیر مستقیم دارد.

۲-۱-۳. تأثیر توحید افعالی بر انسجام علوم انسانی

توحید افعالی با تأکید بر وابستگی همه پدیده‌ها به اراده الهی، موجب تعامل و هماهنگی میان رشته‌های مختلف علوم انسانی می‌شود. هر رشته (مانند اقتصاد یا حقوق) بخشی از یک نظام کل‌نگر است که هدف نهایی آن تعالی معنوی و قرب الهی است. بدین‌سان توحید افعالی موجب می‌شود رشته‌های مختلف علوم انسانی به طور هم‌افزا و متناسب با اهداف معنوی پیش بروند و انسجام و یکپارچگی در آنها ایجاد شود (مصباح یزدی، ۱۳۹۵، ص ۲۷۰-۲۷۱).

۲-۱-۴. تفاوت اهداف در مکاتب مختلف

هدف نهایی علوم انسانی در نظام‌های مختلف بر اساس باورها و ارزش‌های پایه‌گذاران آن مکاتب تعیین می‌شود. در علوم سکولار که بر پایه مادی‌گرایی یا انسان‌محوری استوارند، هدف نهایی معمولاً رفاه و لذت مادی دنیوی است. اما در مکتب اسلام که به ابعاد مختلف فردی و اجتماعی انسان توجه شده، علوم انسانی باید به تمام ابعاد اخلاقی، حقوقی، اقتصادی، سیاسی و تربیتی انسان توجه کنند و اهداف اسلامی را در نظر بگیرند (مصباح یزدی، ۱۳۹۵، ص ۲۷۱).

در نظام اسلامی، علوم انسانی باید به ابعاد اخلاقی، تربیتی، اقتصادی و سیاسی توجه کرده، در راستای اهداف الهی عمل کنند.

۲-۱-۵. نظام‌های علمی اسلامی و هدفمندی توحیدی

علوم توصیفی (مانند اقتصاد، حقوق و اخلاق) هر کدام به جنبه‌ای از انسان می‌پردازند و هر کدام رشته‌ای جداگانه شناخته می‌شوند. اما در قالب نظام‌های اسلامی (مانند اقتصاد اسلامی، سیاست اسلامی و اخلاقی اسلامی) به صورت منسجم و هدفمند در راستای قرب الهی عمل می‌کنند. برای مثال، هدف علم اقتصاد تأمین رفاه است، درحالی‌که هدف علم اخلاق، جلای نفس و تکامل روحی است (مصباح یزدی، ۱۳۹۵، ص ۲۷۲).

در سطح بالاتر، تمام نظام‌های مختلف (مانند نظام‌های اقتصادی، سیاسی و اخلاقی) فرعی و وابسته به نظام جامع‌تر اسلام هستند که هدف اصلی آن کمال حقیقی و قرب به خداوند متعال است. هریک از این نظام‌ها به‌مثابه جزئی از کل، بدون استقلال کامل، به تحقق این هدف نهایی کمک می‌کنند؛ زیرا اسلام راه زندگی و مسیر دستیابی به کمال و نزدیکی به خداوند را به بشر نشان می‌دهد (مصباح یزدی، ۱۳۹۵، ص ۲۷۱؛ ۱۳۸۳، ص ۸۱).

در نظام جامع اسلامی، تمام اهداف فرعی علوم باید در راستای هدف کلی و نهایی دین (یعنی قرب الهی) قرار گیرند. برای مثال، در اقتصاد اسلامی، هدف تأمین رفاه و بهره‌مندی از نعمت‌های الهی به‌منظور نزدیک شدن به کمال انسانی و قرب به خداوند است. دین با تعیین هدف نهایی، به هر نظام علمی جهت می‌دهد و آن را محدود می‌کند یا آن را توسعه می‌بخشد. بنابراین، در این نظام، هر چیزی که در جهت هدف نهایی باشد، حتی اگر فایده دنیوی نداشته باشد، مطلوب است، درحالی‌که هرچه با این هدف منافات داشته باشد، حتی اگر رفاه اقتصادی به همراه داشته باشد، ممنوع است (مصباح یزدی، ۱۳۹۵، ص ۲۷۱-۲۷۴).

برای نمونه، هدف نهایی خلقت بر انحصار قانون‌گذاری به خداوند متعال تأثیر می‌گذارد. انسان با ابعاد مختلف وجودی، ازجمله سیاسی و اقتصادی که به طور متقابل و با بعد معنوی‌اش مرتبطاند، به‌گونه‌ای آفریده شده است که نقص در هر بعد، می‌تواند بر سایر ابعاد اثر بگذارد. خداوند در فطرت انسان گرایش به زندگی اجتماعی را قرار داده و این آفرینش بر اساس کمالات انسانی و معنوی اوست که با حیات اجتماعی و هدف نهایی تحقق می‌یابد. بنابراین، تنظیم قوانین باید تمام ابعاد وجودی انسان را در نظر بگیرد و این آگاهی تنها از آن خداوند است که علم بی‌نهایت دارد و در قانون‌گذاری هیچ‌گونه منفعت شخصی ندارد (مصباح یزدی، ۱۳۸۲، ص ۲۴۱-۲۴۳).

۶-۱-۲. نقش توحید مالکی و تشریعی در نظام حقوقی

در نظام حقوقی بر مبنای توحید مالکی، هدف حقوق که شناسایی مصالح واقعی انسان است، با پذیرش و التزام به توحید تشریعی و ولایت الهی محقق می‌شود. تمام مصالح در این نظام حقوقی مقدمات هدف نهایی هستند و انسان با عمل به مقتضیات آن، در مسیر کمال معنوی قرار می‌گیرد. این امر زمانی ممکن است که انسان اراده خود را تابع اراده الهی کند و فعالیت‌های اجتماعی را به‌عنوان عبادت و در جهت عبودیت انجام دهد. با پایبندی به این قوانین، هم مصالح انسانی تأمین می‌شود و هم او در مسیر رشد معنوی قرار می‌گیرد (مصباح یزدی، ۱۳۹۲، الف، ص ۱۷۵-۱۷۶).

پس توحید تشریعی موجب می‌شود تمام اهداف و فعالیت‌های مختلف علوم انسانی در راستای اهداف عالی‌تری که از اصول و قوانین الهی سرچشمه می‌گیرند، هماهنگ و منسجم باشند. این نگرش به‌طورکلی به تحقق عدالت، کمال انسانی و تقرب به خداوند کمک می‌کند و به‌مثابه چارچوبی برای هدایت و ارزیابی عملکردها در حوزه‌های مختلف علوم انسانی عمل می‌نماید؛ مثلاً، در اقتصاد اسلامی، هدف تأمین عدالت اقتصادی و رفاه انسانی با توجه به اصول شریعت (مانند حرمت ربا و وجوب زکات) است و قوانین اقتصادی باید به‌گونه‌ای طراحی شوند که با ارزش‌های

اسلامی هماهنگ باشند و بر اساس عدالت و مصلحت عمومی عمل کنند. یا در سیاست اسلامی، هدف هدایت امور عمومی و حکمرانی بر اساس اصول اسلامی (مانند عدالت و شورا) است و سیاست‌ها و تصمیمات باید بر اساس آموزه‌های دینی اتخاذ شوند تا رفاه عمومی و تحقق عدالت اجتماعی فراهم گردد.

۷-۲. توحید عملی و اخلاق پژوهش

«توحید عملی» به معنای همراهی فعالیت‌های علمی با اصول اسلامی است. این اصل اخلاق در پژوهش را تقویت می‌کند، هماهنگی بین رشته‌ها را افزایش می‌دهد، و هدف‌گذاری برای رشد روحی و اجتماعی را ممکن می‌سازد. توحید در عبادت و توحید در استعانت در این امور، به پژوهشگران انگیزه و جهت‌گیری معنوی می‌دهند، موجب حفظ اصول اخلاقی می‌شوند، پشتیبانی معنوی فراهم می‌آورند، و پژوهش‌ها را با ارزش‌های دینی هماهنگ می‌سازند.

۸-۱-۲. مراتب توحید نفسانی و انگیزه‌های پژوهشی

نقش مراتب توحید نفسانی بر اهداف علوم انسانی به‌طور کلی چنین است:

- توحید در توکل موجب اعتماد به نفس و پیگیری بدون ترس از نتایج منفی در پژوهش‌ها می‌شود.
- توحید در خوف و خشیت انگیزه‌ای برای رعایت اصول اخلاقی و علمی و پرهیز از فساد فراهم می‌آورد.
- توحید در رجا، امید به رحمت و کمک الهی را تقویت می‌کند و پژوهشگران را به تلاش مستمر و امید به نتایج مثبت ترغیب می‌سازد.

- توحید در محبت، عشق به خدا و دیگران را تقویت کرده، پژوهشگران را به سمت تحقیقاتی که نفع عمومی و ارتقای روابط انسانی را هدف قرار می‌دهد، هدایت می‌کند.

۲-۲. در منابع معرفتی و روش‌شناسی

۱-۲-۲. نقد دیدگاه‌های الحادی و اثبات‌گرایانه

بر اساس دیدگاه‌های الحادی، دین و خداشناسی سلیقه‌ای و غیرعلمی تلقی می‌شوند؛ زیرا قابل اثبات تجربی نیستند. جامعه‌شناسان عرفی‌نگر (سکولار) دین را هم‌تراز سحر و جادو و متعلق به دوران قبل از فلسفه می‌دانند. آنان دوران کنونی را زمان علم می‌دانند که باید به آن تکیه کرد. این دیدگاه معتقد است: بحث درباره وجود یا عدم خدا علمی نیست و در دانشگاه‌ها فقط مباحثی مطرح می‌شوند که قابل اثبات تجربی باشند. این در حالی است که مسائل دینی فراتر از تجربه بوده و از حوزه فلسفه نیز خارج‌اند (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ص ۳۱). این رویکرد موجب کاهش یا حذف نقش دین در تعیین منابع و روش‌های علوم انسانی می‌شود.

۲-۲-۲. دیدگاه توحیدی در منابع معرفتی

در منظومه فکری توحیدی، منابع معرفتی فراتر از حس و تجربه‌اند و شامل وحی (منبع الهی و تضمین‌شده حقیقت) و عقل (ابزار تحلیل منطقی و فلسفی) می‌شود. در این دیدگاه، وحی و آموزه‌های دینی نقش اساسی در هدایت

روش‌شناسی علوم انسانی دارند، به گونه‌ای که روش‌های تحقیق و تحلیل باید با مبانی توحیدی هماهنگ باشند و بر اساس منابع وحیانی و عقلی شکل گیرند.

۳-۲-۲. نقش توحید عملی و ربوبی در منابع و روش‌شناسی علوم انسانی

توحید عملی در منابع و روش‌شناسی علوم انسانی بدین معناست که ایمان و اعتقاد به یگانگی خداوند در عمل و رفتار افراد تجلی پیدا کند. این تأثیرات شامل موارد ذیل است:

یکم. منابع معرفتی جامع

توحید عملی موجب می‌شود که قرآن، سنت و ادله عقلی به عنوان منابع اصلی معرفت در نظر گرفته شوند؛ منابعی که تمام سطوح زندگی فردی و اجتماعی انسان را شامل می‌گردند؛ از جمله مسائل عبادی، سیاسی، اقتصادی و اخلاقی (مصباح یزدی، ۱۳۸۲، ص ۴۳).

دوم. تلفیق عقل و وحی

توحید عملی بر تلفیق عقل و وحی تأکید دارد. در این دیدگاه، ادله عقلی در کنار قرآن و سنت، به منزله منابع معتبر معرفت شناخته می‌شوند. این تلفیق موجب که علوم انسانی نه تنها به داده‌های تجربی، بلکه به اصول عقلی و وحیانی نیز استناد کنند.

نقش توحید ربوبی بر روش‌شناسی علوم انسانی این است که عالمی که به توحید ربوبی و ربوبیت تشریعی الهی اعتقاد دارد، نمی‌تواند وحی و گزاره‌های وحیانی را از منابع معرفتی کنار بگذارد. برخلاف سایر مکاتب فکری، در مکتب الهی، عقل و وحی هر دو به عنوان منابع معرفت شناخته می‌شوند و در روش‌شناسی علوم انسانی به کار می‌روند. از نظر آیت‌الله مصباح یزدی وحی بالاترین علم است و استفاده از آن برای پیشرفت علوم انسانی ضروری است. این نگرش منجر به تلفیق منابع وحیانی و عقلی در روش‌شناسی علوم انسانی می‌شود و به یک رویکرد جامع‌تر و کامل‌تر در مطالعه و پژوهش‌های این حوزه منتهی می‌گردد (مصباح یزدی، ۱۳۸۹، ص ۸۸).

۴-۲-۲. نقد اثبات‌گرایی و محدودیت‌های آن

اثبات‌گرایان علم را به تجربه و امور حسی محدود کرده و آن را به «شناخت پدیده‌های عینی، ملموس و قابل تجربه تعمیم‌پذیر» تعریف کرده‌اند (مصباح یزدی، ۱۳۹۴ الف، ص ۳۷۰). بر همین اساس، معارفی مانند خداشناسی و انسان‌شناسی که از طریق عقل حاصل می‌شوند، از نظر آنان خارج از دایره علوم قرار می‌گیرند (مصباح یزدی، ۱۳۹۴ الف، ص ۳۷۰؛ مصباح یزدی و ندایی، ۱۳۷۲، ص ۱۲).

آیت‌الله مصباح یزدی با انتقاد از رویکرد اثبات‌گرایانه، بر اهمیت فلسفه و وحی به عنوان منابع اصلی علم، تأکید می‌کند: تخصیص علم به داده‌های تجربی محض، فاقد دلیل منطقی است. به باور وی، علم واقعی ابتدا باید بر فلسفه اطلاق شود؛ زیرا از عقل سرچشمه می‌گیرد و علم تجربی در پی فلسفه و به پشتوانه آن معنا و ارزش می‌یابد. در این

میان، وحی پشتوانه‌ای اساسی برای هر دو محسوب می‌شود و اعتبار آن از همه بیشتر است. وحی نیز نوعی علم است؛ اما نه به معنای محدود اثبات‌گرایانه آن (مصباح یزدی، ۱۳۸۹ ج، ص ۸۸).

۵-۲-۲. تفاوت علوم انسانی توحیدی با رویکرد اثبات‌گرایانه

آیت‌الله مصباح یزدی روش اثبات‌گرایان را در دستیابی به علم، ناکافی می‌داند و تفاوت علوم انسانی توحیدی با این داده‌ها را مبنایی می‌خواند. او بر این باور است که برای دستیابی به بسیاری از حقایق، باید از وحی بهره گرفت؛ زیرا وحی کاشف حقیقت است (مصباح یزدی، ۱۳۹۴ الف، ص ۲۷۰).

۶-۲-۲. نقش ربوبیت تشریعی در علوم انسانی

ریشه این اعتقاد در باور به ربوبیت تشریعی الهی نهفته است. نمی‌توان به ربوبیت تشریعی الهی معتقد بود و نقش وحی را در علوم انسانی نادیده گرفت. از نگاه آیت‌الله مصباح یزدی، بی‌توجهی به وحی در علوم انسانی پیش از انقلاب و فقدان رهبران فکری پس از آن، از عوامل عقب‌ماندگی این حوزه بوده‌اند. طرح این بحث، نخستین گام در جهت استخراج معارف وحیانی و اسلامی‌سازی علوم انسانی است (مصباح یزدی، ۱۳۹۴ الف، ص ۳۷۱).

۲-۲-۷. منابع معرفتی در علوم انسانی اسلامی

اعتقاد به توحید، منابع علوم انسانی را برای عالم موحد فراتر از حس و تجربه قرار می‌دهد و شامل عقل، وحی و کشف و شهود می‌شود. فلسفه نیز به مثابه ابزاری برای تقویت قدرت فکری و پاسخ به شبهات الحادی، در شمار علوم انسانی اسلامی جای دارد (مصباح یزدی، ۱۳۹۴ الف، ص ۱۰۰-۱۰۲).

۸-۲-۲. روش‌شناسی علوم انسانی بر اساس نگاه توحیدی

بر اساس نگاه توحیدی، سه منبع «حس»، «عقل» و «وحی» به مثابه منابع معرفتی معتبر شناخته می‌شوند و روش‌های تجربی، عقلی و نقلی نیز روش‌هایی صحیح در علوم محسوب می‌شوند. توحید در ربوبیت تشریعی، بر نقش قوانین و اصول دینی در هدایت روش‌شناسی علوم انسانی تأکید دارد. توحید افعالی بررسی پدیده‌ها را تحت اراده الهی قرار داده، روش‌شناسی را متوجه تأثیرات خداوند می‌سازد. توحید نفسانی نیز بر تأثیرات معنوی و اعتقادی در انتخاب منابع و روش‌های علمی تأکید دارد و تحقیقات را با اصول دینی و ارزش‌های شخصی هماهنگ می‌کند.

۹-۲-۲. تمایز علوم انسانی اسلامی با رویکرد جامع معرفتی

در نهایت، توحید ربوبی و تشریعی، منابع معرفتی علوم انسانی را از حس و تجربه مادی فراتر برده و عقل، وحی و کشف و شهود را نیز دربر می‌گیرد. در این چارچوب، روش‌شناسی علوم انسانی نیز علاوه بر داده‌های تجربی، اصول عقلی و وحیانی را نیز شامل می‌شود. این رویکرد جامع علوم انسانی اسلامی را از سایر مکاتب متمایز کرده و هدف آن همسویی با اصول و ارزش‌های الهی است، که در نهایت، به روش‌شناسی کامل‌تر و دقیق‌تر در مطالعات علوم انسانی منجر می‌شود.

۳-۲. در مسائل

موضوع علوم انسانی «انسان» است و مباحث مربوط به انسان، مسائل آن را تشکیل می‌دهد. یکی از مهم‌ترین مشکلات در این حوزه، ضعف مبانی انسان‌شناختی علوم غربی است. چون «انسان» موضوع علوم انسانی دستوری است و مسائل ارزشی در این دسته از علوم قرار دارند که نیازمند شناخت همه‌جانبه انسان هستند، شناخت این علوم از دایره علوم تجربی خارج است. اثبات قطعی حکم ارزشی برای موجودی که بعد غیرمادی دارد، منوط به درک رابطه بدن و روح و تأثیر رفتارها در زندگی بی‌نهایت است. بنابراین، نیازمند شناخت انسان و اثبات مسائل آن از منبعی غیر از تجربه هستیم که یکی از آن منابع، وحی و امور وحیانی است (مصباح یزدی، ۱۳۹۱ هـ ص ۳۱).

آیت‌الله مصباح یزدی معتقد است: انسان در بسیاری از مسائل، ازجمله مسائل اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و بین‌المللی، هنوز به نتایج قطعی نرسیده و در برخی موارد، پاسخ‌ها به‌شدت متفاوت‌اند (مصباح یزدی، ۱۳۸۴، ص ۲۰۰). این ناتوانی در رسیدن به پاسخ‌های قطعی و تفاوت‌های گسترده در نتایج، نشان‌دهنده محدودیت‌های دانش تجربی و علمی موجود است و ضرورت استفاده از منابع معرفتی دیگری مانند وحی را، به‌ویژه در زمینه‌های غیرمادی و معنوی انسانی برجسته می‌کند. نگاه توحیدی می‌تواند منبعی معتبر و پایدار برای شناخت بهتر و جامع‌تر مسائل انسانی به‌شمار آید. این نیاز به منابع فرامادی و الهی، به‌ویژه زمانی ملموس‌تر می‌شود که با اختلافات اساسی در پاسخ به مسائل اجتماعی، حقوقی و سیاسی مواجه هستیم و این می‌تواند راهنمایی برای ارائه پاسخ‌های ثابت و صحیح باشد. در ادامه، نمونه‌هایی از تأثیرات توحید و مراتب آن بر مسائل علوم انسانی ذکر می‌شود:

۱-۳-۲. نقش توحید بر حاکمیت و قانون‌گذاری در نظام سیاسی

یک) تفاوت نگاه توحیدی با فرهنگ غربی

در فرهنگ غربی، دین به رابطه‌ای شخصی و خصوصی میان انسان و خدا محدود می‌شود و از عرصه‌های اجتماعی و سیاسی کنار گذاشته می‌شود.

در مقابل، انسان موحد با پذیرش توحید تشریعی، دین را جامع می‌داند و معتقد است که رابطه با خداوند تمام ابعاد زندگی (سیاست، اقتصاد، تعلیم و تربیت و مدیریت) را دربر می‌گیرد. «تمام عرصه‌های زندگی انسان زیرمجموعه احکام و ارزش‌های دین قرار می‌گیرند» (مصباح یزدی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۲۳).

دو) قانون‌گذاری بر اساس توحید افعالی و تشریعی

انسان به‌عنوان مخلوق خداوند، تحت قوانین الهی قرار دارد. این قوانین، اصول بنیادین رفتارها و نظامات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را شکل می‌دهند. در نتیجه، در علوم انسانی که به مطالعه انسان و رفتارهای او در جوامع مختلف می‌پردازد، قوانین و آموزه‌های دینی نقش اساسی پیدا می‌کنند و قانون‌گذاری و سیاست‌گذاری باید بر اساس این اصول الهی صورت گیرد. اعتقاد به توحید، از هرج و مرج و بی‌قانونی جلوگیری می‌کند و مسئولیت‌پذیری و تبعیت

از قوانین الهی را تقویت می‌کند (مصباح یزدی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۸۲). این دیدگاه علوم انسانی را به سمت پذیرش و استفاده از منابع وحیانی و دینی در تحلیل و بررسی مسائل انسانی هدایت می‌کند.

بر اساس قانون اسلام، «نظام سیاسی حکومت اسلام بر پایه حاکمیت خداوند استوار است». این نگرش بر اعتقاد به ربوبیت تشریعی الهی استوار است (مصباح یزدی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۲۳۴).

سه) حاکمیت الهی و نظریه «ولایت فقیه»

در نگاه توحیدی، خداوند هستی‌بخش، مالک و صاحب‌اختیار حقیقی جهان است. حاکمیت اصالتاً از آن خداوند بوده و پذیرش آن لازمه ایمان موحدانه است (مصباح یزدی، ۱۳۹۲، الف، ص ۱۰۱).

پس از پذیرش حاکمیت الهی، باید حاکمیت رسول الله ﷺ، ائمه اطهار و جانشینان آنان نیز پذیرفته شود. رد این حاکمیت به منزله کفر تلقی می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۲۴۰).

چهار) تأثیر توحید بر ساختار سیاسی

نظریه «ولایت فقیه» بر اساس ربوبیت تشریعی الهی بنا شده است و اجرای قوانین باید با اذن الهی صورت گیرد (مصباح یزدی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۲۴۰ و ۳۰۸).

نظریه «ولایت فقیه» در علوم سیاسی اسلامی تأثیر مستقیمی بر مدیریت و ساختار حکومت دارد و نشان می‌دهد: - اعتقاد به حاکمیت الهی، ساختارهای سیاسی را شکل می‌دهد.

- قوانین، رهبری سیاسی و سیاست خارجی باید با اصول دینی هماهنگ باشند.

- مدیریت سیاسی باید در راستای ارزش‌های الهی و ربوبیت تشریعی عمل کند.

۲-۳-۲. نقش توحید بر نظام اخلاقی و حقوقی

۱) انسان در حقوق بشر اسلامی

در منظومه حقوق بشر اسلامی، انسان آفریده خداوند و موضوع حقوق بشر است (مصباح یزدی، ۱۳۹۸، ص ۳۲۹-۳۴۱)؛ او دارای روح الهی و کرامت است (مصباح یزدی، ۱۳۹۸، ص ۳۴۹-۳۵۹ و ۳۶۷)؛ انسانیت او به این بعد وجودی‌اش برمی‌گردد (مصباح یزدی، ۱۳۹۸، ص ۴۴۵-۴۵۰)؛ از اختیار (مصباح یزدی، ۱۳۹۸، ص ۳۷۴)، قدرت (مصباح یزدی، ۱۳۹۸، ص ۴۱۴) و شایستگی خلافت برخوردار است (مصباح یزدی، ۱۳۹۸، ص ۳۵۹)؛ زندگی او فراتر از تولد و مرگ است و حیات دنیوی‌اش مقدمه حیات اخروی بوده و مرگ آغاز زندگی واقعی اوست (مصباح یزدی، ۱۳۹۸، ص ۴۸۷-۵۱۳).

بنابراین در حقوق بشر اسلامی، توجه به بعد معنوی و الهی انسان موجب می‌شود کرامت و ارزش‌های انسانی در مرکز حقوق بشر قرار گیرند، و این مبانی بر مسائل علوم انسانی، از جمله حقوق، اخلاق و فلسفه تأثیر عمیقی بگذارند.

۲) اخلاق و حقوق به مثابه علوم دستوری اسلامی

اخلاق و حقوق که در زمره علوم دستوری‌اند، از دو جهت اسلامی‌اند:

یکم. دین مجموعه‌ای گسترده از مسائل اخلاقی و حقوقی را در خود دارد.

دوم. این علوم بر مبنای توحیدی استوارند (مصباح یزدی، ۱۳۹۲ الف، ص ۲۰).

در اسلام، «اراده تشریعی الهی» تنها منبع حقوق است و منبع مستقلى در عرض آن وجود ندارد (مصباح یزدی، ۱۳۹۲ ب، ص ۴۴).

۳) ریشه حق در فلسفه اسلامی

اسلام ریشه حقوق را اراده تشریعی خداوند متعال می‌داند. اصول موضوعه آن اعتقاد به وجود خداوند، ربوبیت الهی و رابطه متقابل «رب و مربوب»، «خالق و مخلوق» و «مولا و عبد» بین خدا و انسان است (مصباح یزدی، ۱۳۹۶ ج ۱، ص ۲۰۷). پس مبنای توحیدی در اخلاق و حقوق اسلامی به معنای پذیرش اراده تشریعی الهی به مثابه منبع اصلی حقوق و اخلاق است. این نگرش موجب می‌شود اخلاق و حقوق در جامعه اسلامی بر پایه اعتقاد به خداوند، ربوبیت الهی و رابطه خالق و مخلوق شکل بگیرد.

۴) ویژگی‌های الهی در قانون‌گذاری

آیت‌الله مصباح یزدی تأکید می‌کند که علوم انسانی نیازمند قانون‌گذاری الهی است؛ زیرا تنها خداوند با ویژگی‌هایی همچون «خلقت، علم بی‌کران، غنای مطلق، حکمت بالغه و مالکیت حقیقی» قادر است قوانینی مناسب برای این علوم وضع کند. او دارای توانایی خلق، علم، غنا، جود، حکمت، مالکیت و ربوبیت تشریعی است. این ویژگی‌ها بر ضرورت قانون‌گذاری الهی در سیاست و حقوق تأکید می‌کنند (مصباح یزدی، ۱۳۹۲ الف، ص ۱۷۷).

در حقوق بشر اسلامی، «توحید» به عنوان اصل بنیادی مطرح است که بر مبنای آن حقوق بشر تعریف می‌شود.

۵) توحید و حقوق بشر اسلامی

بر اساس حقوق بشر اسلامی، انسان به طور تکوینی بنده خداست؛ وابستگی انسان به خداوند اجتناب‌ناپذیر است؛ و توحید و تکالیف باید در چارچوب رابطه با خداوند تعریف شوند (مصباح یزدی، ۱۳۹۲ ب، ص ۷۱).

بنابراین، اصل «توحید» بر مبنای وابستگی و عبودیت آفریدگان به آفریدگار تأکید می‌کند. بدین‌روی اصولی مانند «آزادی مطلق بشر» که در حقوق بشر غربی به معنای استقلال از خداوند و نفی عبودیت نسبت به اوست، ضد دینی تلقی شده، مردودند (مصباح یزدی، ۱۳۹۲ ب، ص ۸۵).

۶) اصل عبودیت تکوینی و مسئولیت اخلاقی

آیت‌الله مصباح یزدی در اهمیت عبودیت تکوینی می‌نویسد: «این اصل فلسفی در تبیین و توجیه نظام‌های اخلاقی و حقوقی اسلام بسیار مؤثر است» (مصباح یزدی، ۱۳۹۲ ب، ص ۱۳۷).

«عبودیت تکوینی» به این معناست که انسان مملوک خداوند است و این مملوکیت مبنای پیدایش مسئولیت‌هاست (مصباح یزدی، ۱۳۹۲، ص ۱۳۹-۱۴۰).

بنابراین، اصل «عبودیت تکوینی» بر علوم انسانی تأثیر می‌گذارد، به گونه‌ای که اصول اخلاقی و حقوقی بر مبنای مملوکیت و ارتباط تکوینی با خداوند تعریف می‌شوند. مسئولیت‌های فردی و اجتماعی وظایف دینی تلقی شده، با اصل «آزادی مطلق فردی» در نظام‌های غربی تضاد دارد.

۳-۲. نقش توحید بر اهمیت نیازهای انسان در نظام سیاسی و نظام حقوقی

انسان موجودی دوگانه دارای بعد مادی و غیرمادی (روح) است. بدین‌روی نیازهای او هم به دو دسته تقسیم می‌شوند: نیازهای مادی و نیازهای معنوی و اخروی، که دومی اهمیت بیشتری دارد (مصباح یزدی، ۱۳۹۶، ج ۲، ص ۲۱۲).

بر اساس توحید ربوبی، خداوند نه تنها خالق، بلکه رب و پرورش‌دهنده انسان است و نیازهای معنوی انسان تحت تدبیر الهی قرار دارند. ابعاد معنوی انسان به عنوان موجودی که مخلوق خداوند است، وابسته به اوست و باید ابعاد معنوی‌اش در اولویت قرار گیرند.

با اطاعت از دستورات الهی و التزام عملی به ربوبیت و هدایت تشریعی، تأثیر این التزام در علوم انسانی و نظام سیاسی نمایان می‌شود؛ به این معنا که حاکمیت باید به هر دو بعد نیازهای انسان توجه کند و در صورت تضاد میان نیازهای مادی و معنوی، نیازهای معنوی ترجیح داده شوند. این ترجیح بر اساس هدف خلقت و مسیر کمال او صورت می‌گیرد. برای تأمین نیازهای انسان، احکام اسلامی باید مطابق با اصول اسلام ناب پیاده‌سازی شود و احکام جزئی و مقررات فصلی بر اساس ارزش‌های ثابت و کلی استخراج گردند (مصباح یزدی، ۱۳۹۶، ج ۲، ص ۵۰).

نتیجه‌گیری

آیت‌الله مصباح یزدی «توحید» را به چهار مرتبه اصلی تقسیم می‌کند: اعتقادی، عملی، نفسانی، و شهودی. برای تأثیر توحید بر علوم انسانی، «ربوبیت تشریعی» حد نصاب اصلی در نظر گرفته می‌شود؛ به این معنا که خداوند به طور مستقل تدبیر امور را بر عهده دارد (ربوبیت تکوینی) و بنابراین حق حاکمیت و قانون‌گذاری نیز منحصر به خداوند است (ربوبیت تشریعی). توحید در علوم انسانی به عنوان مبنای، هدف و عامل اصلی جهت‌دهی مسائل به سمت غایت و کمال حقیقی است.

مراتب توحید تأثیرات متفاوتی بر مبانی، اهداف، مسائل و منابع انواع علوم انسانی دارند:

- **توحید اعتقادی:** مبنای نظری علوم انسانی، تعیین‌کننده دیدگاه‌های بنیادین درباره هستی و انسان است و بر تمام تحلیل‌ها و استدلال‌های علمی تأثیر می‌گذارد.

- **توحید عملی:** معیاری ارزش‌گذاری رفتارها و هدایت اهداف علمی در جهت تحقق فضایل اخلاقی و انسانی است.

- **توحید نفسانی:** عامل تحول درونی و تطهیر نفس و بینش عمیق‌تر نسبت به تعاملات انسانی و اجتماعی است و بر چگونگی تحلیل و تفسیر مسائل انسانی تأثیر می‌گذارد.

- توحید شهودی: تجربه مستقیم از وحدت وجود و قرب الهی است و به تبیین و فهم عمیق‌تر مسائل علمی و فلسفی در علوم انسانی کمک می‌کند.

در تقسیم‌بندی علوم انسانی به دو دسته «توصیفی» و «دستوری»، علوم دستوری پیش‌فرض‌پذیر است و پژوهشگران این علوم می‌توانند با مبانی مادی یا الهی به بررسی آنها بپردازند. عالِم مسلمانی که به توحید و مراتب آن معتقد است، با پیش‌فرض‌های هستی‌شناسی و انسان‌شناسی توحیدی به بررسی این علوم می‌پردازد.

در روش‌شناسی علوم انسانی، عالِم مسلمان برخلاف عالم مادی که به روش تجربی محدود است، در حل مسائل دینی و همچنین مسائل علوم انسانی توصیفی و دستوری از منابع عقل و وحی بهره می‌برد و روش تجربی و منابع حسی را ناکافی می‌داند. پذیرش تنها یک منبع معرفتی (حس و تجربه) برای علوم، به معنای انکار توحید و ماوراءالطبیعه است. اما بنا بر اصل «توحید»، هدف نهایی نظام جامع اسلامی کمال حقیقی و قرب به خداوند است که هدف نهایی علوم انسانی نیز به‌شمار می‌آید و تمام اهداف فرعی این علوم در جهت تحقق این هدف تنظیم می‌شوند. تأثیر توحید بر مسائل علوم انسانی از پذیرش ربوبیت تشریعی ناشی می‌شود. بر اساس این اصل، مسائل مبنایی در نظام‌های سیاسی، حقوقی و اخلاقی حل‌وفصل می‌شوند. در نظام سیاسی و حقوقی توحیدی، حق حاکمیت و قانون‌گذاری منحصر به خداوند، پیامبر ﷺ، ائمه اطهار علیهم‌السلام و جانشینان ایشان است که این مبنای نظریه «ولایت فقیه» را تشکیل می‌دهد. منبع حقوق نیز اراده تشریعی الهی است و تمام حقوق از رابطه «رب و مربوب» و «عبد و مولا» نشئت می‌گیرند. در صورت تضاد میان نیازهای مادی و معنوی، نیازهای معنوی به سبب اهمیت در دستیابی به هدف نهایی و قرب الهی، مقدم می‌شوند.

منابع

قرآن کریم.

الله‌بادشتی، علی (۱۳۹۰). توحید و صفات الهی. قم: دانشگاه قم.

ادریسی، حسین علی (۱۳۹۷). بررسی مفهوم توحید عبادی از دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی و ابن تیمیّه. سراج منیر، ۳۱، ۱۹-۳۸.

العطاس، محمد نقیب (۱۳۷۴). درآمدی بر جهان‌شناسی اسلامی. تهران: دانشگاه تهران.

العطاس، محمد نقیب (۱۳۷۵). اسلام و سکولاریسم. ترجمه احمد آرام. تهران: دانشگاه تهران.

ایمان، محمدتقی و کلاته ساداتی، احمد (۱۳۹۲). روش‌شناسی علوم انسانی نزد اندیشمندان مسلمان (ارائه الگوی روش‌شناختی از علم اسلامی). قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

باقری، خسرو (۱۳۸۷). هویت علم دینی. چ دوم. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

بستان، حسین (۱۳۹۱). گامی به سوی علم دینی. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

جمعی از نویسندگان (۱۳۸۹). جستارهایی در فلسفه علوم انسانی از دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی. جواد آملی، عبدالله (۱۳۸۸). ادب فنای مقرران. قم: اسراء.

حسینی، سیدحمیدرضا و موحد ابطاحی، سیدمحمدتقی (۱۳۹۰). علم دینی، دیدگاه‌ها و ملاحظات (گزارش، تبیین و سنجش دیدگاه‌های متفکران ایرانی در باب چیستی، امکان و ضرورت علم دینی). قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

خسروپناه، عبدالحسین (۱۳۹۳). در جستجوی علوم انسانی اسلامی: تحلیل نظریه‌های علم دینی و آزمون الگوی حکمی - اجتهادی در تولید علوم انسانی اسلامی. قم: دفتر نشر معارف.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق). مفردات الفاظ القرآن. دمشق: دارالقلم.

رجبی، علیرضا و محیطی اردکان، محمدعلی (۱۳۹۹). تحلیل نقش خداپاوری در کارکردهای علوم انسانی دستوری از منظر آیت الله مصباح یزدی. تحقیقات بنیادین علوم انسانی، ۳، ۱۲۵-۱۴۳.

سلیمانی امیری، عسکری و گنج‌خانی، آسیه (۱۳۹۶). بررسی چیستی علوم انسانی اسلامی از دیدگاه آیت‌الله مصباح یزدی. آیین حکمت، ۳۳، ۵۷-۷۸.

سوزنجی، حسین (۱۳۸۹). معنا، امکان و راهکارهای تحقق علم دینی. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

شریفی، احمدحسین. (۱۳۹۴) مبانی علوم انسانی اسلامی. تهران: آفتاب توسعه.

شریفی، احمدحسین (۱۳۹۷). مبانی علوم انسانی اسلامی از دیدگاه علامه مصباح یزدی. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی. فاروقی، اسماعیل راجی (۱۳۸۴). علوم عقلی و تجربی در عالم اسلامی. ترجمه محمد فیروز کوهی و روح‌الله نصراللهی. تهران: چاپ و نشر بین‌الملل.

فاروقی، اسماعیل راجی (۱۳۸۵). توضیحاتی ناگزیر در اسلامی‌سازی معرفت. ترجمه مجید مرادی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۹ق). العین. قم: هجرت.

فیروزآبادی، محمد بن یعقوب (۱۴۱۵ق). القاموس المحیط. بیروت: دارالکتب العلمیه.

گلشنی، مهدی (۱۳۸۵). علم و معنویت در آستانه قرن ۲۱. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

گلشنی، مهدی (۱۳۸۸). از علم سکولار تا علم دینی. چ چهارم. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۴ب). اخلاق در قرآن. نگارش محمدحسین اسکندری. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

مصباح یزدی، محمدتقی و ندایی، هاشم (۱۳۷۲). سلسله گفت‌ووشنودهایی در مورد مباحث بنیادی علوم انسانی. مصباح، ۸، ۹-۲۴.

مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۲). نظریه سیاسی اسلام. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۳). به سوی تو. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی. ❀
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۴). آفتاب ولایت. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی. ❀
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۹ الف). آموزش عقاید. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی. ❀
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۹ ب). قرآن در آیین نهج البلاغه. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی. ❀
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۹ ج). درباره پژوهش. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی. ❀
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۰). آموزش فلسفه. تهران: امیرکبیر.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۱ الف). رساترین دادخواهی و روشنگری (شرح خطبه فدکیه). قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی. ❀
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۱ ب). جامعه و تاریخ از نگاه قرآن. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی. ❀
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۱ ج). پاسخ استاد به جوانان پرسش‌گر. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی. ❀
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۱ د). جستاری در ماهیت اسلامی‌سازی علوم، سخنرانی در اولین کنگره بین‌المللی علوم انسانی اسلامی. تهران: ۱۳۹۱/۲/۳۱، بازبایی شده mesbahyazdi.ir/node/3728.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۱ هـ). طرحی جامع برای اسلامی‌سازی علوم، سخنرانی در اولین کنگره بین‌المللی علوم انسانی اسلامی. قم: ۱۳۹۱/۳/۲، بازبایی شده mesbahyazdi.ir/node/3801.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۲ الف). حقوق و سیاست در قرآن. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی. ❀
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۲ ب). نگاهی گذرا به حقوق بشر از دیدگاه اسلام. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی. ❀
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۴ الف). پیش‌نیازهای مدیریت اسلامی. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی. ❀
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۵). رابطه علم و دین. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی. ❀
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۶). نظریه حقوقی اسلام. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی. ❀
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۸ الف). در جستجوی عرفان اسلامی. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی. ❀
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۸ ب). خلاشناسی (معارف قرآن ۱). قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی. ❀
- موحد ابطاحی، سیدمحمدتقی، ۱۳۹۵، تحلیلی بر اندیشه‌های علم دینی در جهان اسلام. قم: مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی.
- میرباقری، سیدمحمد مهدی (۱۳۸۹). گفتارهایی پیرامون تحول در علوم انسانی. قم: فجر ولایت.



An Inquiry into the Nature, Validity, Instances, and Application of Probabilistic Knowledge

Ali Jaberi / Assistant Professor, Department of Economics, Imam Khomeini Education and Research Institute
ali-jaberi2@yahoo.com

Mohammad Javad Ghasemi Asl  / Assistant Professor, Department of Economics, Imam Khomeini Education and Research Institute
ghasemiasl@iki.ac.ir

Received: 2025/08/12 - Accepted: 2025/09/17

Abstract

Normative and descriptive Islamic sciences face limitations in attaining intuitive knowledge (ilm-e hozuri) and primary self-evident truths. This limitation can be addressed by proposing "probabilistic knowledge" (ma'refat-e ehtemali). Acquiring knowledge in these areas necessitates explaining the nature, evidence for validity, instances, and function of probabilistic knowledge. This article addresses these four questions. According to the research findings, probabilistic knowledge is a form of knowledge distinct from intuitive knowledge and self-evident truths; it relies on gradual cognitive progression and culminates in certainty or degrees lower than certainty. This type of cognition possesses scientific, practical, and ethical value. Its scientific value stems from the synoptic knowledge (ilm-e ejmali) that provides coherence between this knowledge and non-probabilistic knowledge, as well as other probabilistic knowledge. Its practical value can be explained through three arguments: "the principle of blockage" (ensedad), "the rule of sufficiency" (qā'edat-e meysur), and the "principle of continuance" (estishab). The ethical value of probabilistic knowledge arises from the proportionality among the elements of voluntary action in the process of knowledge acquisition. Instances of probabilistic knowledge include narrative knowledge, sensory cognitions, and probabilistic intuitive knowledge. Probabilistic knowledge is applicable in Islamic sciences both as a source and method for normative, policy-oriented, and scientific theorizing, and as the subject and locus of agency, encompassing the formation of information, expectations, choices, and behaviors.

Keywords: knowledge, probability, probabilistic knowledge, validity of probabilistic knowledge, instances of probabilistic knowledge, application of probabilistic knowledge.

کاوشی در ماهیت، اعتبار، مصادیق و کاربرد معرفت احتمالی

ali-jaberi2@yahoo.com

ghasemiasl@iki.ac.ir

علی جابری / استادیار گروه اقتصاد مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی *

محمدجواد قاسمی اصل  / استادیار گروه اقتصاد مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی *

دریافت: ۱۴۰۴/۰۵/۲۱ - پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۲۶

چکیده

علوم اسلامی هنجاری و توصیفی در دستیابی به علوم حضوری و بدیهیات اولیه با محدودیت‌هایی مواجه‌اند. این محدودیت را می‌توان با پیشنهاد «معرفت احتمالی» پاسخ داد. کسب معرفت در این دانش‌ها نیازمند تبیین ماهیت، ادله اعتبار، مصادیق و کارکرد معرفت احتمالی است. در این مقاله، به این چهار پرسش پاسخ داده شده است. طبق یافته‌های تحقیق، «معرفت احتمالی» شناختی متفاوت از علم حضوری و بدیهیات است که بر حرکت شناختی تدریجی تکیه دارد و به یقین یا درجاتی پایین‌تر از آن منتهی می‌شود. این نوع شناخت دارای ارزش علمی، عملی و اخلاقی است. ارزش علمی آن ناشی از علم اجمالی است که انسجام معرفت را با معرفت‌های غیراحتمالی و سایر معرفت‌های احتمالی فراهم می‌سازد. ارزش عملی را می‌توان با سه دلیل «انسداد»، «قاعده میسور» و اصل «استصحاب» تبیین کرد. ارزش اخلاقی معرفت احتمالی نیز از تناسب میان ارکان فعل اختیاری در جریان کسب معرفت ناشی می‌شود. مصادیق معرفت احتمالی شامل معرفت‌های نقلی، شناخت‌های حسی و معرفت‌های شهودی احتمالی است. معرفت احتمالی، هم به‌عنوان منبع و روش نظریه‌پردازی هنجاری، سیاسی و علمی، و هم به‌عنوان موضوع و موضع کنشگری شامل شکل‌گیری اطلاعات، انتظارات، انتخاب‌ها و رفتارها در علوم اسلامی قابل استفاده است.

کلیدواژه‌ها: معرفت، احتمال، معرفت احتمالی، اعتبار معرفت احتمالی، مصادیق معرفت احتمالی، کاربرد معرفت احتمالی.

مقدمه

مشکل جهل و عدم دسترسی به معرفت معتبر، بنیادی‌ترین مسئله بشر است؛ زیرا فقدان معرفت لازم و کافی امکان هرگونه حرکت و اقدام عقلانی را از انسان سلب می‌کند. این مشکل برای جامعه علمی و دانشمندان مضاعف است؛ زیرا آنان خود را متصدی رسالت کسب دانش دقیق، قابل اتکا و مستند برای بشر می‌دانند. دستیابی به شناخت‌های خلل‌ناپذیری همچون علوم حضوری و معرفت‌های بدیهی، منتهای خواست هر دانشمند و هر دانشی است؛ اما واقعیت آن است که تعداد قضایای حاکی از علوم حضوری و قضایای بدیهی محدود است.

بسیاری از شناخت‌های ما در علوم تاریخی - نقلی (همچون فقه، تفسیر و تاریخ) و نیز علمی که دارای ابعاد تجربی و تطبیقی‌اند (همچون علوم طبیعی و علوم انسانی - رفتاری) نه حضوری‌اند و نه بدیهی، و به یقین منطقی منجر نمی‌شوند. این ویژگی در علوم رفتاری - کاربردی انسانی اسلامی نیز صادق است. مقصود از «علوم رفتاری - کاربردی اسلامی»، علمی همچون اقتصاد، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، مدیریت و علوم سیاسی است که موضوع و هدف بررسی‌های آن، شناخت وضع مطلوب، وضع موجود و نحوه تغییر رفتارها در انسان مسلمان و جامعه اسلامی است؛ علمی که انواع قضایا و گزاره‌های هنجاری، اثباتی و سیاستی را دربر می‌گیرند و شکل‌گیری و پویایی دانش‌های انسانی اسلامی منوط به تثبیت ارزش معرفتی گزاره‌های آنهاست.

این تثبیت می‌تواند در سه بُعد «شرعی»، «علمی» و «عملی» تحقق یابد. در بُعد شرعی، باید اعتبار اصولی شناخت‌هایی که بدون تحقق علم حضوری و بدیهیات عقلی به دست آمده‌اند، تثبیت شود. در بُعد علمی، اعتبار چنین شناخت‌هایی باید در مجامع علمی احراز گردد. در بُعد عملی و از منظر اجتماعی هم مقبولیت این شناخت‌ها منوط به کارایی و موفقیت آنها در فهم و رفع مشکلات متنوع رفتاری است.

بنابراین، لازم است روش و سازوکار دستیابی به چنین معرفتی با دقت تبیین شود. دستیابی به این هدف، مستلزم روندی از تلاش‌های فکری و عملی است. نخستین گام در این مسیر علمی و عملی، شناخت چپستی، چرایی و چگونگی دستیابی به این نوع شناخت‌هاست. در جهت رفع این مشکل روش‌شناختی و معرفت‌شناختی، پرسش اصلی تحقیق چنین است: با کدام ابزار و چگونه می‌توان در دانش‌های انسانی اسلامی به معرفت کافی دست یافت؟

فرضیه تحقیق چنین است: معرفت احتمالی معتبر، مبتنی بر شناخت‌های حضوری و بدیهی، نقش محوری در انواع دانش‌های انسانی اسلامی ایفا می‌کند. تثبیت این فرضیه نیازمند بررسی در چهار بُعد است:

۱. ماهیت معرفت احتمالی معتبر؛

۲. ملاک‌های اعتبار معرفت احتمالی؛

۳. مصادیق معرفت احتمالی معتبر؛

۴. کاربرد معرفت احتمالی.

طرح بحث «معرفت‌های احتمالی» پیشینه‌ای به قدمت دانش منطق دارد؛ دانشی که در آن انواع مقدمات استدلال معرفی می‌شده است. این مقدمات، شامل شناخت‌های منطقی و شناخت‌های عملیاتی و میدانی می‌شود که در این مقاله از آنها با عنوان «معرفت احتمالی» یاد می‌شود.

همچنین در میان انواع سه‌گانه استدلال «قیاسی»، «استقرائی» و «تمثیلی»، استدلال‌های استقرائی و تمثیلی به معرفت احتمالی منتهی می‌شوند (ر.ک. مظفر، ۱۴۲۰ق).

در مباحث معرفت‌شناسی نیز این موضوع جایگاه ویژه‌ای دارد و نسبت معرفت احتمالی در منظومه معارف بشری واکاوی شده است (ر.ک. حسین‌زاده، ۱۳۹۴).

به‌عنوان پیشینه خاص برای تحقیق حاضر، می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد: در دانش اصول فقه که با متن کتاب و سنت سروکار دارد، بحث درباره معرفت‌های احتمالی ناشی از متن و فعل مطرح است (ر.ک. خراسانی، ۱۴۲۶ق). شهید صدر با نگارش کتاب *الأسس المنطقية للاستقراء* رونق مضاعفی به مطالعات مربوط به معرفت‌های احتمالی بخشید و نگاه‌های منطقی، معرفتی و اصولی را به این گونه پرکاربرد معرفتی احیا کرد و ادبیات مربوط به آن را گسترش داد (ر.ک. صدر، ۱۴۰۲ق). پس از ایشان و حول محور اندیشه وی نیز تلاش‌هایی در این زمینه صورت گرفت؛ ازجمله: - جابری و قاسمی اصل در مقاله «نظریه استقراء و آثار آن در اندیشه دینی شهید صدر» (جابری و قاسمی اصل، ۱۳۹۵)؛ - جابری و قاسمی اصل، در مقاله «تحلیل جایگاه استقراء در روش شهید صدر در کشف مکتب اقتصادی اسلام» (جابری و قاسمی اصل، ۱۳۹۴)؛

- جابری و قاسمی اصل، در مقاله «نقش معرفت‌های موضوعی در نظریه‌پردازی در علم اقتصاد اسلامی بر مبنای آراء شهید صدر» (جابری و قاسمی اصل، ۱۳۹۹)؛

- قاسمی اصل، در مقاله «استظهار؛ سازوکار نظریه‌پردازی در علوم رفتاری اسلامی» (قاسمی اصل، ۱۴۰۰) که به بخشی از مباحث مفهومی و کاربردی مربوط به این گونه معرفتی پرداخته‌اند. این مقاله کوشیده است تحلیلی جامع و تفصیلی درباره ابعاد این گونه معرفتی ارائه دهد.

۱. ماهیت معرفت احتمالی

«احتمال» در عرف، در مقابل «یقین» به کار می‌رود و درجات باور بین صفر و یک را شامل می‌شود. در اصطلاح منطقی، «احتمال» شامل همه مراتب باور، ازجمله یقین، می‌شود (مصباح، ۱۳۹۰، ص ۲۷-۲۹). احتمال در این تحقیق، ناظر به همین اصطلاح منطقی است.

یقین ناشی از استقراء تام، از نوع معرفت احتمالی است؛ زیرا اگرچه با استقراء تام، جایی برای تحقق نقیض قضیه وجود ندارد، معرفت به صورت تدریجی و فزاینده شکل گرفته، احتمالاتی به تعداد افراد مورد استقراء در تحقق آن نقش داشته و ناظر به واقعیت عینی در عالم خاص است.

در تقریر یقین غیرمنطقی، دو دیدگاه مطرح است:

۱. علامه طباطبائی اعتبار علم برای امور ظنی را که واجد درجهٔ احتمال بالا باشد، از جمله اعتبارات بین انسان‌ها می‌شمارد که می‌توان از آن به «یقین اعتباری (الحاقی)» تعبیر کرد. در مواردی که ظن قوی بر چیزی وجود دارد، افراد به احتمالات ضعیف (و فرضی) فاقد اهمیت اعتنا نمی‌کنند. انسان این کار را بر اساس قاعدهٔ «انتخاب أخف و أسهل» انجام می‌دهد و در مرحلهٔ عمل، هر چیز غیرمهم را به عدم ملحق می‌کند (طباطبائی، ۱۳۷۷، ج ۶، ص ۴۳۹).
۲. شهید صدر «یقین موضوعی» را تعریف می‌کند که متکی به شواهد و مؤیدهای واقعی است، صرفاً حالت ذهنی نیست و فرض نقیض آن نیز محال نیست (صدر، ۱۴۰۲ق، ص ۳۲۲-۳۲۴). در یقین موضوعی، اولاً، با استناد به شواهد و مستندات، احتمال صدق و صحت یک فرضیه تا درجهٔ بالایی از احتمال می‌رسد. ثانیاً، با استناد به قاعده‌ای که در شناخت‌های بشری حاکم است، وجود این درجهٔ بالای احتمال متکی به واقعیات خارجی، منشأ آن می‌شود که جانب وهمی به نفع جانب ظنی نادیده گرفته شود و ظن تبدیل به یقین گردد (ر.ک. صدر، ۱۴۰۲ق، ص ۳۲۹-۳۳۸).
- تحول احتمال قوی به یقین، در نظر اندیشمندان متأخر مخدوش است (ر.ک. مصباح، ۱۳۹۰، ص ۷۹-۸۰؛ حسین‌زاده، ۱۳۹۴، ص ۲۸۶-۲۹۰). منتقدان معتقدند: تبدیل احتمال قوی به یقین، منشأ معرفت‌شناختی و مجوز معرفتی ندارد. بنابراین چنین یقینی، روان‌شناختی و فاقد توجیه است. با این حال، پذیرش احتمال موجهی که متکی به مبانی بدیهی و علوم حضوری باشد، مورد توافق طرفین است.

۱-۱. ویژگی‌های معرفت احتمالی

معرفت احتمالی معتبر بخشی از احتمال‌های معرفت‌شناختی است که دارای سه ویژگی ذیل باشد:

۱. **در بُعد سلبی**، معرفتی است که واجد احتمال منطقی - اعم از یقین و غیریقین - نباشد. برخی شناخت‌های ما از سنخ یقین منطقی یا ریاضی‌اند که یقین به صحت گزاره با یقین به استحالهٔ بطلان آن همراه است (صدر، ۱۴۰۲ق، ص ۳۲۲؛ مظفر، ۱۴۲۰ق، ص ۱۸ و ۳۱۴). در بسیاری از شناخت‌ها، تحقق نقیض محال شمرده نمی‌شود. این قضایا صدق مطلق ندارند و در عالم خاص مفروضی صادق‌اند و تصور بطلان آنها هیچ مانع عقلی ندارد؛ مثلاً، قضیهٔ «هر آتشی داغ است» دلالتی بر ضرورت عقلی داغ بودن آتش ندارد؛ یعنی داغ نبودن آتش منجر به تناقض نمی‌شود (صدر، ۱۴۰۲ق، ص ۴۳۷-۴۴۰ و ۴۴۶-۴۴۹).

بر اساس این ویژگی، استقراء تام همزمان نیز از نوع معرفت احتمالی است؛ زیرا صدق استقراء تام همزمان به سبب ابتنا بر مشاهدهٔ زمانمند امور بیرونی، مربوط به عالم خاص و مفروض است و امکان بروز خطا در موارد استقراء و نقض یقین وجود دارد.

۲. **در بُعد ایجابی**، معرفتی است که به‌صورت تدریجی و گام‌به‌گام قابل تحقق و رشد است و از سنخ سیر از جزئیات به کلی یا سیر از اجزا به کل است، برخلاف معرفت‌های منطقی که قابل افزایش یا کاهش نیستند. می‌توان

سیر از جزئیات به کلی را «استقراء تعمیمی» و سیر از اجزا به کل را «استقراء ترسیمی» نامید. هدف از استقراء تعمیمی، تعیین دامنهٔ مصادیق یک مفهوم و هدف از استقراء ترسیمی، تعیین و رسم ابعاد مفهومی یک مفهوم مجمل است. این معرفت در گذر زمان محقق می‌شود و گام‌به‌گام پیش می‌رود (صدر، ۱۴۰۲ق، ص ۴۳۷ و ۴۴۷).

۳. ناظر به واقعیت عینی است، نه واقعیت فرضی؛ یعنی با تجربه و عینیت سروکار دارد، نه با فروض ذهنی. چون واقعیت عینی دارای ابعاد گوناگونی است که مجهول یا مغفول‌اند، معرفت احتمالی معمولاً با ابعاد مبهم و احتمالی از واقعیت مواجه است و نتیجه‌ای منطقی، قطعی و ثابت ندارد. طبق تعبیر شهید صدر، این نوع شناخت بر آزمون و خطا مبتنی است (صدر، ۱۴۰۲ق، ص ۴۳۹ و ۴۴۷)؛ یعنی ممکن است نظریه یا دیدگاهی تا مدتی مقبول باشد و پس از مدتی، نظریه‌ای قوی‌تر با درجهٔ احتمال بالاتر مطرح شود و نظریهٔ پیشین را از صحنه خارج کند. بنابراین، همواره دربارهٔ این شناخت‌ها احتمال خطا وجود دارد.

۲-۱. جایگاه معرفت احتمالی

طبق دیدگاه مبنائرایان، بشر در مجموعه شناخت‌های خود، انواعی از گزاره‌های بدیهی، نظری، یقینی و غیریقینی دارد. مجموعه گزاره‌های نظری یا غیریقینی بر مبادی بدیهی یقینی مبتنی است. مبنائرای، به‌مثابهٔ شیوه‌ای برای توجیه گزاره‌ها، میان انواع قضایا تفکیک قائل می‌شود و توجیه برخی را منوط به برخی دیگر می‌داند، درحالی‌که دستهٔ اخیر را بی‌نیاز از توجیه می‌شمارد. این ویژگی برخلاف نظام توجیه انسجام‌گراست که توجیه هر قضیه را منوط به انسجام و سازگاری آن با سایر معرفت‌های انسان می‌داند (عبداللهی، ۱۳۹۶، ص ۵۷).

مبنائرای، بسته به اینکه گزاره‌های پایه را از سنخ عقلی و پیشین (مقدم بر تجربهٔ حسی) یا حسی و پسین بداند، به دو دستهٔ «عقل‌گرا» و «حس‌گرا» (تجربه‌گرا) تقسیم می‌شود. اندیشمندان مسلمان عموماً مبنائرای عقل‌گرا را باور دارند. ایشان قضایای یقینی عقلی را به دو دسته تفکیک می‌کنند: برخی پیشین و برخی پسین‌اند؛ یعنی معرفت به برخی از این قضایا منوط به تحقق شناخت حسی است که شامل محسوسات، تجربیات، حدسیات و متواترات می‌شود. در مقابل، تحقق معرفت به برخی قضایای یقینی از ابزار و منبع حسی بی‌نیاز است؛ مانند اولیات، فطریات و وجدانیات.

در این مقاله، از علوم حضوری و قضایای یقینی غیروابسته به تجربهٔ حسی، یعنی اولیات، فطریات، وجدانیات و استدلال‌های برهانی مبتنی بر این‌گونه گزاره‌ها، با عنوان «معرفت‌های غیراحتمالی»، و از سایر شناخت‌های یقینی و غیریقینی با عنوان «معرفت‌های احتمالی» یاد می‌شود.

گاه متعلق شناخت حضوری، رابطهٔ بین مفاهیم به‌کاررفته در قضیهٔ بدیهی است؛ مثلاً، در قضیهٔ فطری «دو، نصف چهار است»، رابطهٔ بین «دو» و «نصف چهار بودن» را به‌صورت حضوری درک می‌کنیم. به این نوع قضایا، «بدیهی اولی» گفته می‌شود.

گاه متعلق شناخت حضوری، امری غیر از رابطه مفاهیم است؛ مانند قضیه «درد می کشم» که نسبت به معرفت حضوری کسی که درد خود را می یابد، «بدیهی ثانوی» است (مصباح، ۱۳۹۰، ص ۱۲۲).

بدیهی اولی از سنخ قضایای تحلیلی و بدیهی ثانوی از سنخ قضایای ترکیبی است. معرفت های احتمالی نیز مشابه بدیهیات ثانوی، از سنخ قضایای ترکیبی اند.

معرفت احتمالی به معنای معرفت غیر یقینی نیست. معرفت احتمالی از نظر درجه باور، ممکن است یقینی یا غیر یقینی باشد. شکل گیری یقین در معرفت احتمالی، تدریجی، تراکمی و درباره واقعیات عینی است. این تدریج و تراکم ممکن است ناشی از استقراء جزئیات باشد، یا اگر قیاسی است مقدمات آن (صغرا یا کبرا) به صورت تدریجی و تراکمی شکل گرفته باشند.

بنابراین، معرفت احتمالی چهار مصداق کلی دارد:

۱. معرفت غیر یقینی؛

۲. معرفت یقینی ناشی از مجموعه ای از معرفت های غیر یقینی؛

۳. معرفت یقینی ناشی از استقراء در مجموعه ای از معرفت های یقینی که به صورت تدریجی و در عرض هم شکل گرفته اند.

۴. معرفت یقینی ناشی از قیاسی که دست کم یکی از دو جزء تشکیل دهنده آن از سنخ معرفت احتمالی باشد.

معرفت احتمالی معتبر، از نظر وحدت یا تعدد منشأ شکل گیری، مصادیق متعددی دارد:

یک. معرفت غیر یقینی ناشی از یک معرفت غیر احتمالی؛ مانند تفسیر غیر یقینی که از یک علم حضوری انجام می شود.

دو. معرفت غیر یقینی یا یقینی ناشی از یک معرفت احتمالی؛ مانند لازمه عرفی یا عقلی که از یک استقراء تام

به دست می آید.

سه. معرفت غیر یقینی یا یقینی ناشی از مجموعه ای از معرفت های احتمالی در قالب یک استنتاج قیاسی؛

چهار. معرفت غیر یقینی یا یقینی ناشی از مجموعه ای از معرفت های احتمالی در قالب یک استنتاج استقرائی؛

پنج. معرفت غیر یقینی یا یقینی ناشی از مجموعه ای از معرفت های غیر احتمالی در قالب یک استنتاج استقرائی.

معرفت احتمالی معتبر ربطی به منطق فازی ندارد؛ زیرا در معرفت احتمالی معتبر، تمرکز بر تدریج و حرکت

گام به گام در تحقق معرفت درباره یک حقیقت واحد است، اما در منطق فازی، تشکیک و رتبه بندی در صدق

مفاهیم مطرح است (ر.ک. قاسمی، ۱۳۸۹، فصل دوم؛ آذر و فرجی، ۱۳۸۹؛ واسطی، ۱۳۸۸، ص ۲۵۳-۲۶۸).

معرفت احتمالی معتبر نسبت به تشکیک در صدق، ساکت است. منطق فازی نیز نسبت به تدریجی و گام به گام

بودن تحقق تصدیق، سکوت دارد.

معرفت های احتمالی با معرفت های غیر احتمالی و با سایر معرفت های احتمالی منسجم اند. تمرکز بر انسجام میان

معرفت های احتمالی و انسجام آنها با معرفت های غیر احتمالی، به معنای التزام به انسجام گرایی در معرفت شناسی نیست.

«انسجام‌گرایی روش‌شناختی» مبتنی بر «انسجام‌گرایی هستی‌شناختی» است؛ یعنی باور به وجود نظم، نظام و انسجام در هستی؛ اما این باور با «انسجام‌گرایی معرفت‌شناختی» و نفی میناگرایی معرفت‌شناختی ملازمه ندارد.

علامه طباطبائی، ذیل آیه ۱۸ سورة یوسف که به آوردن لباس خونین دروغین حضرت یوسف علیه السلام از سوی برادران برای حضرت یعقوب علیه السلام مربوط است، در توضیح تنافی دروغ با طبیعت و نوامیس خلقت، بر دو اصل «تعاضد واقعیات» و «انسجام معرفت‌ها» تأکید می‌کند. هرچند ایشان درباره «دروغ» سخن می‌گوید، اما استدلال ایشان درباره «اشتباه» نیز صادق است: «هستی نظامی است که میان اجزایش ارتباطات ثابت و تنگاتنگ برقرار است؛ به‌گونه‌ای که هر پدیده در عالم با مجموعه‌ای از لوازم و ملزومات مرتبط است. اگر یکی از اجزای زنجیره علل مختل شود، تمام زنجیره مختل می‌شود و سلامت یک جزء، نشانه سلامت زنجیره است. این یک قانون کلی و غیرقابل استثناست. اگر انسان بخشی از واقعیت را - عمداً یا اشتهاً - مخفی کند، نمی‌تواند تمام لوازم و ملزومات آن را نیز مخفی کند» (ر.ک. طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۱، ص ۱۰۳-۱۰۴).

۲. اعتبار «معرفت احتمالی»

تمسک به معرفت‌های احتمالی، نیازمند ادله‌ای است که اتکا به چنین شناخت‌هایی را توجیه کند: دلیل اول، «استناد به علم اجمالی ناشی از انسجام و سازگاری بین شواهد و فرضیه»، مبتنی بر این واقعیت است که در تحولات نظریات علمی، سهم نظریات منسوخ، اما به‌طور ناقص واقع‌نما و به‌صورت نسبی کارآمد، در حکایت و کشف واقعیت محفوظ است.

دلیل دوم، «دلیل انسداد»، ضرورت تمسک به معرفت احتمالی را با استناد به قاعده عقلی «ترجیح راجح بر مرجوح» و اضطراب به بهره‌گیری از آن را مبتنی بر «ارزش زمانی محتمل در علوم کاربردی» تبیین می‌کند. دلیل سوم، بر ارزش اخلاقی معرفت احتمالی تکیه دارد و برای اتکا و استناد به معرفت‌های احتمالی، توجیه اخلاقی فراهم می‌سازد.

پس از ارائه این سه دلیل، سه اشکال ناظر به معرفت‌های احتمالی پاسخ داده می‌شود. در ادامه، این سه دلیل و سه پاسخ مطرح می‌گردند:

۱-۲. ارزش علمی معرفت احتمالی

وجود شواهد و قرائنی که با فرضیه مورد بررسی و نیز با یکدیگر سازگاری و انسجام دارند، و همچنین عدم ناسازگاری فرضیه و شواهد موجود با بدیهیات و علوم حضوری، علم اجمالی ایجاد می‌کند؛ علمی که نشان می‌دهد بخشی از واقعیت در بخشی از قرائن و فرضیه ناشی از آنها وجود دارد. این علم اجمالی، غیرقابل چشم‌پوشی است. کارکرد و توانمندی نظریه منسوخ - نظریه‌ای که در دوره‌ای تسلط داشته و اکنون باطل شمرده می‌شود - در توضیح پدیده، مدیون بخش‌های صحیح آن نظریه است.

برای مثال، نظریهٔ «هیئت بطلمیوسی» که امروزه باطل شناخته می‌شود، عملکرد و کارایی خود را مدیون قضایای صحیح آن، همچون نحوهٔ حرکت و فواصل بین سیاره‌ها و کیفیت رابطهٔ بین زمین و خورشید - هرچند به‌نحو معکوس - است. بنابراین، هرچه احتمال صدق یک فرضیه بیشتر باشد و شواهد آن جامع، مانع و واقع‌نماتر باشند، آن فرضیه کارآمدتر و با پدیده‌های گوناگون منسجم‌تر و سازگارتر خواهد بود. انسجام‌گرایی، هرچند جایگزین مبنای‌گرایی نمی‌شود، اما در مرحلهٔ اثبات یک فرضیه، انسجام میان شواهد و فرضیه نشانه‌ای از واقع‌نمایی فرضیه و شواهد آن است، هرچند در حد موجبهٔ جزئی، یعنی واقع‌نمایی بخشی از فرضیه و شواهد.

شهید صدر در کتاب *اقتصادنا*، با بهره‌گیری از همین ویژگی شناخت‌ها، به کشف نظریات مذهبی از احکام شرعی اقدام کرد (ر.ک. صدر، ۱۳۸۲؛ جابری و قاسمی اصل، ۱۳۹۴، ص ۶۹-۷۰).

۲-۲. ارزش عملی معرفت احتمالی

در بسیاری از زمینه‌های علمی، امکان دستیابی به علم حضوری یا بدیهیات اولیه برای بشر عادی با ابزارهای شناختی متعارف وجود ندارد. در چنین مواردی، انتظار دستیابی به یقین منطقی و احتمال منطقی، نابجا و غیرواقع‌بینانه است. در علوم غیرمرتبط با انسان، نرسیدن به نتیجه و معطل ماندن دانش، ضربهٔ فوری وارد نمی‌کند و می‌توان تا رسیدن به نتیجه منتظر ماند؛ اما در علوم کاربردی، زمان نقش اساسی و حیاتی دارد و هر تصمیمی منوط به سنجش نسبت آن با زمان است.

در علوم کاربردی، برخلاف علوم نظری محض، شناخت مقدمهٔ اقدام است و هر شناختی به دنبال خود اقدامی دارد. وقفه در شناخت، منجر به توقف چرخهٔ اقدام و اختلال در نظام معاش خواهد شد (کلانتری، ۱۳۷۶، ص ۲۱۱ و ۲۱۷). بنابراین، ناچاریم در صورت عدم امکان کسب یقین، به قوی‌ترین احتمال تن دهیم. چون در این عرصه‌ها حقایق قطعی وجود دارند که ضروری است نسبت به آنها قضاوتی داشته باشیم و اهمال روا نیست، باید در هر مورد، به قوی‌ترین احتمال استناد و اتکا کنیم. در علمی که با انسان و رفتارهای او ارتباط دارند، نمی‌توان منتظر ماند و سرانجام باید برای رفتار انسان تعیین تکلیف کرد؛ زیرا نتایج رفتار، اهمیت و فوریت دارد. رفتار در هر لحظه مربوط به همان لحظه است و اگر تصمیمی - هرچند احتمالی - دربارهٔ آن گرفته نشود، باید از خیر نتایجی که بر رفتار مترتب می‌شود، صرف‌نظر کرد. به عبارت دیگر، دوران میان دو گزینه است:

اول. صرف‌نظر کردن از خیر احتمالی مترتب بر تصمیم ناشی از معرفت احتمالی، به بهانهٔ ضرورت کسب یقین؛ دوم. استناد به قوی‌ترین احتمال و حرکت در مسیر کسب محتمل‌ترین خیر.

ارزش محتمل اقتضا می‌کند که نقص موجود در مقدار احتمال، مانع از پیگیری محتمل‌ترین فرضیه نشود. التزام به معرفت احتمالی قوی‌تر، از نظر عقلی ضرورت دارد؛ زیرا عقل حکم می‌کند که در مواجهه با هر مسئله‌ای، پاسخی که احتمال قوی‌تری دارد، تا زمانی که این احتمال قوی‌تر باقی است، بر سایر احتمالات ترجیح داده شود. ترجیح راجح بر مرجوح، از ادراکات عقل نظری است.

برای استدلال بر ارزش عملی معرفت احتمالی، می‌توان به سه دلیل اصولی «انسداد»، «میسور» و «استصحاب» تمسک جست.

۱-۲-۲. دلیل «انسداد»

اصولیان با فرض پذیرش پنج مقدمه، اعتبار هر دلیل ظنی را - هرچند دلیل خاصی بر اعتبار آن وجود نداشته باشد - می‌پذیرند. این مقدمات عبارت‌اند از:

۱. علم اجمالی به وجود تکالیف بسیاری در شریعت که نسبت به ما فعلیت دارند.
 ۲. «انسداد» یعنی: بسته بودن راه شناخت قطعی یا معتبر نسبت به آن تکالیف.
 ۳. ضرورت عمل و عدم جواز اهمال و مسامحه نسبت به آن تکالیف؛
 ۴. نفی جواز احتیاط نسبت به اطراف علم اجمالی.
 ۵. قبح ترجیح مرجوح بر راجح و ضرورت ترجیح راجح بر مرجوح.
- عقل با پذیرش این پنج مقدمه، لزوم اطاعت ظنی نسبت به تکالیف معلوم را ادراک می‌کند (ر.ک. خراسانی، ۱۴۲۶ق، ص ۳۱۱؛ نائینی، ۱۴۲۹ق، ج ۳، ص ۲۲۶-۲۲۷).
- اگرچه طبق نظر رایج بین اصولیان معاصر، این استدلال درباره احکام شرعی جریان ندارد، اما می‌توان از آن برای اعتبار احتمالات راجح در علوم انسانی اسلامی بهره گرفت. در ادامه، ابتدا دلیل عدم جریان انسداد در احکام شرعی و سپس توجیه جریان آن در علوم انسانی اسلامی مطرح می‌شود. از میان پنج مقدمه، مقدمات سوم و چهارم قطعی‌اند. مقدمه چهارم، یعنی عدم جواز احتیاط، اگر منجر به عسر و حرج و اختلال در نظام زندگی مردم شود، قطعی است؛ اما مقدمات اول و دوم جای تأمل دارند:

یک. مقدمه اول، هرچند بدیهی است، اما این علم اجمالی با وجود ادله‌ای همچون کتاب، سنت، اجماع و عقل، نسبت به تکالیف شرعی منحل می‌شود؛ یعنی تبدیل به علم تفصیلی و شبهه بدوی می‌گردد. در این صورت، به علم تفصیلی عمل می‌شود و درباره شبهات بدوی، اصل «برائت» جاری می‌گردد.

دو. مقدمه دوم، هرچند درباره شناخت قطعی صادق است، اما سایر شناخت‌های معتبری که هرچند مضمون آنها ظنی است، ولی دلیل قطعی بر اعتبارشان وجود دارد، ما را از تمسک به دلیل «انسداد» بی‌نیاز می‌سازد (ر.ک. خراسانی، ۱۴۲۶ق، ص ۳۱۲-۳۱۳؛ نائینی، ۱۴۲۹ق، ج ۳، ص ۲۲۸).

مطالب مطرح‌شده در متن، گزارش مختصری از ادله حجیت مطلق ظن در اصول فقه است. بین اصولیان در کم و کیف اعتبار این ادله، دیدگاه‌های متنوعی مطرح شده که برای رعایت اختصار، از طرح آنها صرف‌نظر می‌شود. تا هرجا که مقدمه اول و دوم دلیل انسداد در علوم انسانی اسلامی صدق کند، می‌توان از این دلیل برای تمسک به هر دلیلی استفاده کرد.

چون علوم انسانی اسلامی به دنبال موضوع‌شناسی و رفع شبهات و پرسش‌ها در شناخت مفهومی یا تطبیقی از موضوعات واقعی‌اند، مقصود از «احتمال اقوی»، احتمالی است که بهتر از سایر احتمال‌ها نمایش‌گر واقع باشد. بنابراین، این اشکال که «ممکن است با رعایت احتیاط، بهتر از التزام به احتمال راجح، واقعیت را به دست آورد» (انصاری، ۱۴۲۸ق، ج ۱، ص ۳۸۰-۳۸۱)، با دلایل ذیل دفع می‌شود:

یکم. احتیاط کردن در دانش‌های هنجاری و اوامر و نواهی، معنای روشنی دارد؛ اما در علوم رفتاری - اجتماعی، احتیاط غیرممکن است؛ زیرا این علوم قرار است با کشف واقع، زمینه را برای پیش‌بینی و سیاست‌گذاری فراهم کنند. رعایت احتیاط در شناخت واقع موجود، به معنای پیش‌بینی امور متضاد و تجویز سیاست‌های ناسازگار است و منجر به نقض غرض می‌شود.

دوم. احتیاط منجر به اختلال در نظام زندگی دنیوی مردم و منجر شدن آنان از دین می‌شود (موسوی خمینی، ۱۳۸۲ق، ج ۲، ص ۱۴۰). رعایت احتیاط، مانند تعیین درجه اعتبار هر معرفت، فعلی اختیاری است که در صورتی معقول است که مبتنی بر معارف معتبر باشد. هرگاه معرفت معتبری در اختیار داریم و احتیاط کردن مزاحم کار مهم‌تری است، به سبب برتری راجح بر مرجوح، عمل به این معرفت نیز لازم است.

سوم. درست است که شخص محتاط قطعاً به وظیفه خود عمل کرده، اما در عین حال، شخصی که به احتمال اقوا عمل می‌کند، احتمال می‌دهد اشتباه کرده باشد. با این حال، شخص محتاط قطعاً گزینه «خطا» را به‌جا آورده است. این اشتباه قطعی ممکن است منجر به نقض نتایج گزینه «احتمالاً درست» نیز بشود.

چهارم. علوم انسانی - رفتاری مقدمه سیاست‌گذاری و تصمیمات فوری است و نیاز به ثبات و وحدت رویه دارد. دوگانگی ناشی از احتیاط، قدرت عمل و تصمیم را از سیاستگذار و مردم سلب می‌کند.

۲-۲-۲. قاعده «میسور»

طبق قاعده فقهی «میسور»، حقایق دارای مراتب گوناگون وجود دارند که هر مرتبه، درجه‌ای از مصلحت و فایده را در خود دارد و با فقدان بخشی از مراتب، کل مصلحت آن حقیقت منتفی نمی‌شود. در چنین مواردی، نباید به صرف از دست دادن بخشی از مراتب، از بقیه مصلحت آن حقیقت صرف‌نظر کرد (ر.ک. مکارم شیرازی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۵۴۸-۵۵۱).

این قاعده عقلایی در مجموعه‌ای از روایات ضعیف السند مطرح شده است:

۱) پیامبر اکرم ﷺ می‌فرمایند: «إِذَا أَمَرْتُكُمْ بِشَيْءٍ فَأَتُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ»؛ یعنی هنگامی که شما را به چیزی امر کردم، هر مقدارش را که توانستید انجام دهید.

۲) امیرالمؤمنین ع: «الْمِيسُورُ لَا يَسْقُطُ بِالْمَعْسُورِ»؛ یعنی آنچه آسان و شدنی است، به واسطه آنچه دشوار و نامقدور است، ترک نمی‌شود.

۳) همچنین از ایشان نقل شده است: «ما لایدرک کله لایترک کله»؛ یعنی آنچه همه‌اش قابل دسترسی نیست، از همه‌اش صرف‌نظر نمی‌شود. (مکارم شیرازی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۵۴۰).

علاوه بر این، در برخی آیات قرآن نیز بر ضرورت اقدام در حد استطاعت و نفی نگاه صفر و صدی (همه یا هیچ) تأکید شده است که مضمون قاعده «میسور» را تأیید می‌کند:

یکم. استطاعت در تقوا: «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ» (تغابن: ۱۶)؛ تا می‌توانید خدا را لحاظ کنید.

دوم. استطاعت در توان نظامی: «أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ» (انفال: ۶۰)؛ تا می‌توانید نیروی نظامی تهیه کنید.

سوم. استطاعت در اصلاح: «إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ» (هود: ۸۸)؛ من صرفاً قصد اصلاح دارم، در حدی که بتوانم.

بنابراین، شاید بتوان ادعا کرد این قاعده حاکی از یک سیره عقلایی است که با این آیات و روایات یا با سکوت شارع – در فرض نپذیرفتن سند روایات یا دلالت آیات – امضا شده است (ر.ک. مظفر، ۱۳۸۰، ص ۴۲۳).

در بحث حاضر، محتمل حقیقتی است دارای مراتب یقینی و کمتر. اگر مرتبه یقینی برای فرضیه محتمل محقق نشود، نباید از مراتب احتمالی کمتر از یقین صرف‌نظر کرد.

۳-۲-۳. اصل «استصحاب»

طبق اصل شرعی و عقلایی «استصحاب»، احتمال اقوایی که بر صحت یک فرضیه اقامه شده، مُتَجَزَّ و مُعَدَّر است؛ یعنی توجه به آن لازم و التزام به آن، عذرآور است. این اعتبار از منظر شرع، عرف عمومی و جامعه اندیشمندان تا زمانی برقرار است که احتمال قوی‌تری برخلاف آن محقق نشود. این اصل عملی، قاعده‌ای عقلی مبتنی بر اصل «علیت» و از اعتبارات عمومی بشری بوده (طباطبائی، ۱۳۷۷، ج ۶، ص ۴۴۰) و مورد توجه و امضای شریعت قرار گرفته است.

در فقه، از این قاعده روش‌شناختی با عنوان «استصحاب» یاد می‌شود. عمده اندیشمندان معاصر اصول فقه، در اثبات این قاعده به دسته‌ای از روایات استناد می‌کنند که از نقض یقین با شک، نهی می‌کنند (صدر، ۱۴۲۶ق، ج ۶، ص ۲۵-۱۱۰). این نهی را می‌توان ارشاد و راهنمایی به ادراک عقلی و عقلایی مبتنی بر اصل «علیت» دانست (ر.ک. نائینی، ۱۴۲۹ق، ج ۴، ص ۳۳۱-۳۳۴؛ صدر، ۱۴۲۶ق، ج ۶، ص ۲۰)؛ چنان‌که لحن کلام امام علیه السلام (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۳، ص ۳۵۲؛ صدوق، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۶۱) نیز حاکی از استناد و ارجاع مخاطب به یک اصل و قاعده کلی رفتاری است.

۳-۲. ارزش اخلاقی معرفت احتمالی

در پاسخ به این پرسش که «ملاک ارزش‌گذاری اخلاقی چیست؟» سه نظریه رایج وجود دارد. این نظریه‌ها اخلاقی بودن عمل را به کسب نتیجه، تحقق فضیلت یا انجام وظیفه منوط می‌دانند، به گونه‌ای که هریک، اخلاقی بودن عمل را با مفهومی خارج از خود عمل محک می‌زنند.

افزون بر این سه دیدگاه رایج، دیدگاه بدیلی نیز مطرح است که می‌توان از آن با عنوان «تناسب‌گرایی» یاد کرد. دیدگاه تناسب‌گرا معتقد است: برای اخلاقی شدن عمل، باید میان ارکان فعل اختیاری، یعنی دانش، توانایی و گرایش، تناسب و سنخیت برقرار باشد.

فعل اختیاری دارای سه رکن «دانش»، «توانایی» و «گرایش» است که از تناسب و سنخیت این سه رکن با یکدیگر، صفت «اخلاقی بودن» انتزاع می‌شود. فعلی که واجد این تناسب و سنخیت باشد، «فعل اخلاقی» و دارای ارزش اخلاقی محسوب می‌شود. برای مثال، درباره رفتار اخلاقی فرد مسلمان، چون در ارتباط انسان با خدا، نسبت ربطی و بندگی انسان نسبت به خدا، پررنگ‌تر از هر نقش دیگری است، انسان را فرامی‌خواند که در برابر مولای حقیقی، یعنی خدای متعال، کرنش و عبودیت کند و جز او را نبیند. در این چارچوب، عملی اخلاقی است که ناشی از نگاه عبد به خواست خداوند باشد.

بر این اساس، فعالیت علمی هنگامی دارای ارزش اخلاقی است که میان کم و کیف شناخت و توانایی انسان برای شناخت، تناسب برقرار باشد. بنابراین، اکتفا به شناخت‌های احتمالی و غیریقینی در اموری که قابلیت تحقق علم حضوری و یقین منطقی ندارند، اخلاقی محسوب می‌شود (ر.ک. قاسمی اصل، ۱۳۹۷ج).

۴-۲. مغالطه «عدم ارتباط بین کارایی و صدق»

ممکن است این‌گونه اشکال شود که عملکرد و کارایی یک نظریه، ارتباطی با صدق آن ندارد. این عدم ارتباط را می‌توان با مثالی توضیح داد: اینکه «با ترساندن کودک از گول، او کار خطرناک نمی‌کند»، نشان‌دهنده کدام بخش صحیح در این جمله است: «اگر این کار خطرناک را بکنی، گول تو را می‌خورد»؟ این جمله غلط، کارآمد است؛ بنابراین، کارایی نظریه ملازمه‌ای با صدق آن ندارد!

در پاسخ می‌توان گفت: هر نظریه شامل مجموعه‌ای از گزاره‌هاست که به یک گزاره نهایی منتهی می‌شود. صحت این گزاره مبتنی بر صحت مقدمات «مجموعه گزاره‌های پیشین» و کیفیت استدلالی است که از آن حمایت می‌کند. برای غلط یا ناقص بودن نتیجه، کافی است تنها یکی از مقدمات یا صورت‌های استدلالی به کاررفته در رسیدن به نظریه، اشتباه باشد. بنابراین، اشتباه بودن یک نظریه، لزوماً ناشی از اشتباه بودن همه مقدمات و کیفیات استدلال پشتیبان آن نیست.

مدعا این است که کارایی جزئی یک نظریه، مبتنی بر صدق بخشی از آن و شواهد تبیین‌گر آن است. بنابراین، منافاتی ندارد که نظریه از جهاتی غلط باشد و به سبب همان اجزای غلط، در بخش‌هایی ناکارآمد و در توضیح ابعادی از حقیقت ناموفق باشد. برای مثال، قوانین فیزیک نیوتن در فروضی مانند سرعت کمتر از سرعت نور، صادق‌اند؛ اما با تغییر این فروض، دیگر صادق و کارآمد نیستند و باید از قواعد نسبیت در فیزیک نوین استفاده شود. نیوتن چون تصویری از این فروض نداشت، آنها را مطرح نکرد و قوانین خود را جهان‌شمول می‌دانست. حال، آیا

قوانین فیزیک نیوتن درست‌اند یا اشتباه؟ پاسخ این است که قوانین نیوتن در قالب فروض خاصی صحیح‌اند و خارج از آن فروض، صحیح نیستند. دقت در اجزای منسوخ و مقبول نظریه «هیئت بطلمیوسی» نیز شاهد خوبی برای تشریح این واقعیت است.

در مثالی که مستشکل مطرح کرده، چند مقدمه یا پیش‌فرض صحیح وجود دارد که موجب کارایی جزئی همین نظریه - در مجموع غلط - شده‌اند:

۱. کودک از خورده شدن و نابود شدن پرهیز دارد.
 ۲. ترسندن از خطر، موجب پرهیز کودک می‌شود.
 ۳. کودک به کلام والدین اعتماد می‌کند.
 ۴. کودک به این تصور غلط که «موجودی به نام غول وجود دارد که می‌تواند او را بخورد» باور پیدا می‌کند.
- به عبارت دیگر، اگر حقیقت چیز دیگری است، چرا شواهد با فرضیه سازگار و منسجم‌اند؟
- ممکن است اشکال شود که سازگاری، هیچ ارتباطی با صدق ندارد؛ زیرا منظور از «انسجام» در اینجا، ارتباط منطقی نیست، بلکه مقصود، عدم ناسازگاری است. برای مثال، اینکه «قندان روی میز است» با اینکه «الآن روز است» سازگار است، اما وجود قندان روی میز، دلیل نمی‌شود که الآن روز باشد یا احتمال آن را تقویت کند یا حاکی از صدق بخشی از جمله «الآن روز است» باشد.

در پاسخ باید گفت: چنین مثالی خروج از محل نزاع است؛ زیرا در محدوده اطلاعات ما، «وجود قندان روی میز» هیچ‌گونه دلالتی بر روز یا شب بودن ندارد، بلکه، اگر مثلاً عرف جامعه اسلامی براساس توصیه اسلام این باشد که «روزها ایستاده و شب‌ها نشسته آب بنوشند»، ایستاده آب خوردن، قرینه و شاهدهی خواهد بود بر اینکه الآن روز است. در چنین مواردی، تصادفی بودن انسجام و سازگاری فرضیه با شواهد، به شدت موهوم می‌شود و به زبان ریاضی، میل به صفر می‌کند.

طبق تعبیر شهید صدر، می‌توان از «معنای عام سببیت» استفاده کرد: انسجام بین شواهد و فرضیه، یا ناشی از صحت فرضیه مورد بررسی است یا ناشی از صحت فرضیه‌ای ناشناخته که با فرضیه مورد بررسی، نوعی سنخیت و تلازم دارد (صدر، ۱۴۰۲، ص ۲۴۸-۲۵۰).

۵-۲. مغالطه «احتمال عینی و احتمال انتزاعی»

گزاره‌ای که درباره آن معرفت احتمالی معتبر محقق می‌شود، ممکن است واجد درجاتی از احتمال کمتر از یقین و حتی کمتر از شک متعارف (۵۰ درصد) باشد و همچنان قابل اعتنا و شایسته اتکا تلقی شود. بنابراین، اگر در جایی ۲۰ درصد احتمال مؤید یک دیدگاه و فرضیه باشد و در مقابل آن، فرضیه‌ای با احتمال بالفعل حداقل ۲۰ درصد وجود نداشته باشد، بلکه - مثلاً - پنج فرضیه با احتمال ۱۶ درصد وجود داشته باشند، باید فرضیه موجود را مبنای عمل قرار داد.

ممکن است در مواجهه با این ادعا، در قالب یک مثال نقض گفته شود: «اگر طبق شواهد، به احتمال ۲۰ درصد شخصی را کشته باشند و به احتمال ۸۰ درصد خودش مرده باشد، ولی هیچ فرضیه مشخص و احتمال بالفعلی نداریم که چگونه خودش مرده است، آیا باید احتمال کشته شدن او را ترجیح داد؟»

در مثال مستشکل، برای فرضیه موهوم، فرضیه رقیبی مطرح شده که دارای لوازم ویژه است. در مواردی که فرضیه رقیب فاقد لوازم بوده و صرفاً قالبی انتزاعی برای فرضیات محتمل گوناگون است، فرضیه موجود را باید فاقد رقیب دانست. عینی و غیرانتزاعی بودن درباره فرضیاتی صادق است که در عرض هم دارای شواهدی باشند. در امور تجربی و استقرائی، حیثیات گوناگونی وجود دارند. توجه به هر حیثیت، منجر به شکل‌گیری فرضیه‌ای می‌شود که می‌تواند در عرض فرضیات دیگر، درجاتی از احتمال را ایجاد کند. همین نکته سرّ ویژگی سوم معرفت احتمالی، یعنی ناظر به واقعیت «عینی» بودن آن است.

در چنین فرضیاتی، اگر هدف کشف واقعیت موجود باشد، فرضیه‌ای که دارای احتمال قوی‌تری نسبت به سایر فرضیات موجود است، مقدّم می‌شود. در مرحله شناخت وظیفه مطلوب و سیاست‌گذاری، باید با ملاحظه «میزان احتمال» و «ارزش محتمل»، فرضیه مطلوب را برگزید؛ زیرا ممکن است یک فرضیه با میزان احتمال بالاتر، دارای ارزش محتمل ضعیف‌تری نسبت به فرضیه رقیبی باشد که میزان احتمال آن پایین‌تر، اما ارزش محتمل آن بالاتر است. بنابراین، اگر میزان احتمال و ارزش محتمل در یک فرضیه از سایر فرضیات بالاتر باشد، آن فرضیه مقدّم است. در غیر این صورت، براینکه این دو شاخص، معیار تصمیم‌گیری خواهد بود.

در رفع این اشکال، طبق دلیل دوم، التزام به معرفت احتمالی معتبر بر اساس ترجیح عقلی راجح بر مرجوح، ضرورت دارد و این اصل عقلی، تخصیص‌بردار نیست. محتمل ارزش زمانی دارد و نمی‌توان معطل ماند.

طبق این مبنا، در علوم انسانی اسلامی که نظریه‌های علمی مقدمه سیاست‌گذاری‌اند، به تناسب فرصتی که برای تجمیع شواهد در اختیار است، باید فرضیه مشخصی را که بیشترین شواهد را در اختیار دارد، مبنای عمل قرار داد. بنابراین، عمل به فرضیه‌ای که وهم قوی‌تری نسبت به سایر فرضیات دارد، ترجیح عملی و اخلاقی خواهد داشت.

۶-۲. مغالطه «احتمال منطقی و معرفت احتمالی»

ممکن است این گونه اشکال شود که در بسیاری از معرفت‌های احتمالی، حتی یک مشاهده هم انجام نمی‌شود، بلکه صرفاً براساس گزاره‌های بدیهی و قیاس، درجه احتمال یک گزاره محاسبه می‌گردد؛ مثلاً بدون حتی یک بار پرتاب سکه و صرفاً با دانستن اینکه سکه دو وجه دارد که یکی از آنها روی زمین قرار می‌گیرد، و براساس اصل «عدم تفاوت» (مصباح، ۱۳۹۰، ص ۱۲۵)، نتیجه می‌گیریم که احتمال قرار گرفتن هر یک از دو وجه سکه روی زمین، یک‌دوم است. آیا این معرفت غیراحتمالی است؟ در این مثال، مشاهدات مکرر در طول زمان نیز تأثیری در درجه احتمال مزبور ندارند و تراکمی ایجاد نمی‌کنند!

در پاسخ باید گفت: این مثال، خروج از محل بحث است؛ زیرا اینکه بر اساس فروض و قیاس و بدون نیاز به مشاهده نتیجه بگیریم که «احتمال قرار گرفتن هر یک از دو روی سکه یک‌دوم است»، یک معرفت یقینی غیراحتمالی است. معرفت احتمالی جایی محقق می‌شود که - مثلاً - یک سکه را ده‌بار پرتاب کنیم و میزان آمدن هر روی سکه را محاسبه کنیم. طبق ویژگی سوم، معرفت احتمالی با واقعیت عینی سروکار دارد. آیا مستشکل می‌تواند یقین کند که در ده‌بار پرتاب سکه، حتماً پنج‌بار یک رو و پنج‌بار روی دیگر خواهد آمد؟ قطعاً، نه. همین واقعیت نشان می‌دهد که واقعیت عینی با واقعیت مبتنی بر فروض، دو چیز متفاوت‌اند.

البته ممکن است در مواردی، به سبب وجود موانع، نتوان شواهد جدیدی ارائه داد یا در استقراء ناقص یا تام، همه مصادیق و موارد به صورت همزمان مشاهده شوند. در این صورت‌ها، حرکت گام‌به‌گام شکل نمی‌گیرد. عدم تکرار به سبب وجود مانع، منافاتی با طبیعت تدریجی شناخت ندارد؛ چنان‌که درباره ویژگی اول، یعنی «خطاپذیری» نیز ممکن است هیچ‌گاه خطای چنین شناختی احراز نشود و یک نظریه همواره مقبول باقی بماند.

۳. مصادیق معرفت احتمالی

برای معرفت‌های احتمالی، مصادیق متنوعی را می‌توان برشمرد که در کتب منطقی و معرفت‌شناسی مطرح شده‌اند (ر.ک. صدر، ۱۴۰۲ق؛ مظفر، ۱۴۲۰ق؛ حسین‌زاده، ۱۳۹۴)، اما در اینجا به معرفی سه مصداقی اشاره می‌شود که در شناخت‌های ما در علوم رفتاری، انسانی و اجتماعی با رویکرد اسلامی، نقش مؤثری ایفا می‌کنند.

۳-۱. معرفت نقلی

«معرفت نقلی» یکی از مصادیق «مقبولات» است. پذیرش مقبولات، به خاطر اعتبار و وثوقی است که به گوینده آن تعلق دارد و جنبه‌ای تقلیدی دارد. در پذیرش این قضایا، آنچه موضوعیت دارد، مرجعیت گوینده است. منشأ مقبولات ممکن است شریعت الهی یا خبره بودن گوینده باشد.

در این تحقیق، کلام شارع بررسی می‌شود و کلام خبرگان علوم مد نظر نیست. تنها استثنا، کلام خبرگان فقه است که در شناخت مقصود کلام شارع مفید واقع می‌شود (مظفر، ۱۴۲۰ق، ص ۲۹۲).

معرفت‌های نقلی به دو صورت بی‌واسطه یا باواسطه به دست می‌آیند:

- معرفت نقلی بی‌واسطه مستقیماً از قول، فعل یا تقریر معصومان (ع) حکایت می‌کند.

- معرفت نقلی باواسطه یعنی: کشف مقصود شارع از عملکرد عقلا، متشرعان یا فقه‌ها.

الف) اعتبار و واقع‌نمایی نقل قطعی بی‌واسطه، بی‌نیاز از استدلال است. هر استدلالی بر اعتبار این نوع دلیل، استدلالی تنبیهی است؛ یعنی منجر به علم به علم می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ج ۱، ص ۱۴۵). از حیث صدور، هر متن متواتری بر اساس تراکم احتمالات، به درجه یقین و قطعیت می‌رسد و از حیث دلالت نیز هر متنی که نص باشد و بر اساس تقویت احتمالات و تراکم ظنون، درباره آن هیچ مدلول دیگری محتمل نباشد، قطعی تلقی می‌شود.

ب) در نقل بواسطه نیز تقویت و تراکم گام به گام احتمالات منجر به ایجاد درجه‌ای از قطعیت و یقین درخصوص یک مدلول و مضمون واحد می‌شود. «اجماع» و «سیره» از مصادیق نقل قطعی بواسطه‌اند. نقل ظنی بی‌واسطه یعنی: کلام، فعل یا تقریر شارع که «غیر نص»، «غیر متواتر» یا «غیر متواتر و غیر نص» باشد. با توجه به قطعیت صدور قرآن، دو موضوع جای بررسی دارد که در مباحث «حجج و امارات» اصول فقه به تفصیل بررسی شده‌اند. معرفت‌های نقلی، همگی احتمالی‌اند و مبتنی بر تقویت احتمالات شکل می‌گیرند و معرفت نقلی غیراحتمالی نداریم؛ زیرا دلالت هر کلامی از تراکم تدریجی دلالت‌های اجزای آن شکل می‌گیرد.

در پاسخ به این پرسش که «منشأ شکل‌گیری احتمال در شناخت‌های نقلی چیست؟» دانش اصول فقه بر چهار منشأ تأکید دارد: اصل «دلیلیت»، اصل «صدور»، «جهت صدور» و نحوه «دلالت» (نائینی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۱۱۰): **یک. احتمال ناشی از دلیلیت دلیل:** دانش اصول فقه با تقویت قراین، دلیلیت یک دلیل را اثبات می‌کند. در اصول فقه متعارف، مباحث «حجج و امارات» ناظر به تبیین دلیلیت ادله‌اند که بخش قابل توجهی از آنها بر اساس تقویت احتمالات شکل می‌گیرند (ر.ک. انصاری، ۱۴۲۸ق، ج ۱؛ خراسانی، ۱۴۲۶ق، المقصد السادس؛ صدر، ۱۴۲۶ق، ج ۴).

دو. احتمال ناشی از تحقق عواملی که در اصل صدور تردید ایجاد می‌کند: تحقق یقین به اصل صدور در قرآن و خبر متواتر، از معبر تقویت احتمال مستمر و تدریجی گذشته است (صدر، ۱۴۲۶ق، ج ۴، ص ۳۲۸-۳۲۷). در سایر ادله (مانند خبر غیرمتواتر و انواع شهرت)، هم اصل صدور احتمالی است و هم کیفیت شکل‌گیری آن براساس تقویت تدریجی احتمال صورت می‌گیرد.

سه. احتمال ناشی از جهت صدور: محتوایی که مستند واقع می‌شود، ممکن است با اهداف متنوعی ارائه شده باشد که همه در یک سطح تأمین‌کننده مقصود نباشند و برای مخاطب درباره مراد متکلم ایجاد تردید کنند. «ظهور لفظ در یک معنا»، با «احتمالی بودن» آن منافات ندارد؛ زیرا «وجود احتمال مخالف ضعیف» جزء مفهوم «ظهور» است. در اصول فقه، ذیل عنوان «ارادة استعمالی» و «ارادة جدی» (صدر، ۱۴۲۶ق، ج ۱، ص ۱۳۱-۱۳۳) در این باره بحث شده است.

چهار. احتمال ناشی از نحوه دلالت: چه به مرحله دلالت قطعی (نص) برسد، چه در مرحله دلالت ظنی اطمینانی (ظهور) متوقف شود و چه دلالت آن در حد مجمل باقی بماند (خراسانی، ۱۴۲۶ق، ص ۲۵۲-۲۵۳)، تحقق آن مبتنی بر تراکم و تقویت احتمالات در مدلول آن است.

۲-۳. معرفت حسی

معرفت حسی یکی از مصادیق معرفت احتمالی است. از میان حواس ظاهری، آنچه نقش عمده‌ای در علوم انسانی دارد، بینایی و شنوایی است. معرفت حسی ممکن است فعلی نباشد؛ یعنی شخص از یک شناخت حسی که قبلاً محقق شده است، حکایت کند. در این صورت، معرفت حسی از مخزن حافظه کمک می‌گیرد. در اینکه حواس ظاهری معرفت‌بخش‌اند، تردیدی نیست. این شناخت نسبت به تأثر ایجادشده در عضو حسی، مرکز مربوط در مغز و در نفس، و

نسبت به خود صورت حسی، از سنخ شناخت‌های حضوری است؛ و درخصوص انعکاس ذهنی احساس و تأثر حسی ایجادشده در نفس و تفسیر و تعبیر آن احساسات و تأثرات، از نوع شناخت حصولی است (خراسانی، ۱۴۲۶ق، ص ۵۸۵۷). شناخت‌های حسی دارای سه نقطه ضعف‌اند:

یک) اختصاص حواس ظاهری به درک ظواهر اشیا: حواس ظاهری صرفاً به ظواهر اشیا راه می‌برند و از طریق آنها نمی‌توان به حقایق اشیا دست یافت. مقصود از «ظواهر»، اعراض اشیا (همچون کمّ و کیف و سایر عرض‌های مشهور) است.

دو) مبتنی بودن ادراک حسی بر تماس و ارتباط: معرفتی که از راه حواس ظاهری و بر اثر ارتباط با جهان محسوس حاصل می‌شود، تصوراتی است که عقل از آنها قضیه می‌سازد و به توصیف جهان خارج از ذهن می‌پردازد. **سه) درک تقارن و توالی اشیا:** فراتر رفتن از تقارن و توالی و کشف رابطه علیت، در حوزه توانمندی عقل است. طبق ملاک سلبی معرفت احتمالی، چون معرفت‌های حسی از سنخ علوم حضوری، وجدانیات، بدیهیات اولیه و منتج از قیاس مبتنی بر بدیهی اولی یا وجدانی نیستند، معرفت حسی همواره احتمالی است. طبق ملاک ایجابی معرفت احتمالی، این نوع معرفت به‌صورت تدریجی شکل می‌گیرد، رشد می‌یابد و حرکت در آن از سنخ سیر از جزئیات به کلی یا از اجزاء به کل است. بر این اساس، باید میان تصورات حسی و تصدیقات حسی تفکیک کرد:

۱. تصورات حسی، تدریجی و گام‌به‌گام نیستند. تصور حسی از مشاهده یا شنیدن یک پدیده دیداری یا شنیداری، به‌صورت آنی حاصل می‌شود.

۲. در تصدیقات مبتنی بر حس و تجربه حسی، روند تدریجی و حرکت گام‌به‌گام صدق می‌کند. یکی از مراحل شکل‌گیری تصدیق حسی، تصور حسی است. این تصور مبدأ شکل‌گیری یک تصدیق حسی است. این تصور با استمرار حس، مشاهده آثار متناسب با مورد محسوس، ادراک سازگاری تصور حسی با آثار و نتایج آن و ادراک انسجام آن با معلومات سابق، درجات بیشتری از اطمینان و باور را در شخص ایجاد می‌کند، تا جایی که آن‌قدر قرائن صدق برای آن فراهم شود و این قرائن، هم‌افزایی و همپوشی داشته باشند که پذیرش صدق آن ناگزیر گردد.

اصل «انسجام معرفتی» ما را به پذیرش این معرفت حسی احتمالی ملزم می‌کند؛ اصلی که مبتنی بر اصل تعاضد واقعیت است.

محسوسات مبتنی بر بدیهیات اولیه یا اولیات، همچون استحالة اجتماع و ارتفاع نقیضین، قابل تصدیق‌اند؛ اما برخلاف اولیات، منوط به تجربه حسی‌اند. بنابراین، یقینیات به دو بخش «مقدم بر تجربه حسی» و «مبتنی بر تجربه حسی» تفکیک می‌شوند. یقینیات مبتنی بر تجربه حسی، از سنخ معرفت‌های احتمالی‌اند. محسوسات گزاره‌های پایه پسین محسوب می‌شوند و سایر گزاره‌های پسین (شامل متواترات، تجربیات و حدسیات) مبتنی بر آنها شکل می‌گیرند (حسین‌زاده، ۱۳۹۴، فصل دوم).

اعتبار محسوسات و انواع یقینیات مبتنی بر آنها، در نظر شهید صدر، بر اساس تقویت احتمالات شکل می‌گیرد. وی یقین حاصل در این زمینه را «یقین موضوعی» می‌نامد (صدر، ۱۴۰۲ق، القسم الرابع). علامه مصباح یزدی و استاد حسین زاده نیز معتقدند: یقین در این موارد، یقین منطقی نیست، بلکه اگر یقین حاصل شود، «یقین متعارف» یا «عقلایی» است (حسین زاده، ۱۳۹۴، فصل دوم).

۳-۳. معرفت شهودی احتمالی

«علم حضوری» معرفت بدون واسطهٔ صور و مفاهیم ذهنی است، برخلاف «علم حصولی» که معرفت با واسطهٔ مفاهیم و صور ذهنی به‌شمار می‌آید (حسین زاده، ۱۳۹۴، ص ۱۸۱). آنچه در اینجا مد نظر است، تفسیری است که از حالات و وضعیت‌های درونی ارائه می‌شود. احتمال شهودی به‌دنبال ترسیم باورها، احساسات و ارتکازات تعمیم‌یافته در مسیر شناخت وضعیت اجتماع است.

«شهود فعلی» یک شهود غیراحتمالی و برترین نوع شناخت است و از دایرهٔ این تحقیق خارج است. مقصود از «شهود احتمالی» درون‌یابی‌هایی است که فاقد ملاک‌های علم حضوری‌اند؛ مانند شهود دیگران، شهودهای سابق، یا حکایت‌ها و تفاسیر از علوم حضوری.

تفسیر علوم حضوری پس از تحقق آنها رخ می‌دهد و در آن، فرد تلاش می‌کند تجربهٔ خود را به دیگران انتقال دهد. چون علوم حضوری شخصی و غیرقابل انتقال‌اند، برای این انتقال لازم است فرد علم حضوری خود را تفسیر کند. چون افراد در تفسیر علوم حضوری خود معمولاً آگاهی، دقت و مهارت کافی ندارند، انتقال با نواقص یا زوایدی همراه می‌شود.

به صورت استقرائی، برای تحقق احتمال در تفسیر علوم حضوری، چهار عامل قابل طرح است:

۱. بسیاری از افراد در تفسیر علوم حضوری خود دچار خطا می‌شوند و فهم‌های ناقص، فاقد انسجام و ناسازگار برایشان پدیدار می‌شود (ر.ک. مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ج ۱، ص ۱۷۶؛ حسین زاده، ۱۳۹۴، ص ۲۷۲-۲۷۶). علوم حضوری از نظر شدت و ضعف یکسان نیستند. علم حضوری ضعیف به‌صورت نیمه‌آگاهانه یا ناآگاهانه رخ می‌دهند.

۲. علوم انسانی دانش‌هایی اجتماعی‌اند و به‌دنبال تبیین وضع قواعد رفتاری موجود در جامعه هستند. بنابراین، شهودهای فردی مستقیماً کارکردی ندارند، مگر اینکه به شهود سایر افراد ضمیمه شوند و وضعیت اجتماع را نمایش دهند؛ نمایشی که به سبب تفاوت‌های میان افراد در شهودهایشان، خطاهایی که در تفسیر شهودها برای هر فرد رخ می‌دهد و خطاهای آماری در تعمیم شهودها و کشف ذهنیت‌های عمومی، ماهیتی احتمالی و مبتنی بر تراکم و تقویت احتمالات خواهند داشت.

۳. واقعیت اجتماعی که اعتبار می‌شود، مورد علم حضوری اعتبارکننده قرار می‌گیرد. این علم حضوری درخصوص اعتبارکنندگان عادی، از سنخ علم حضوری به وجه است و ممکن است آگاهانه یا نیمه‌آگاهانه باشد. این واقعیت اعتباری، حتی برای اعتبارکنندگان نیز به‌صورت کامل و از جمیع جهات واضح و شفاف نیست. هر اعتباری دارای

حیثیات گوناگون است که تصور تام و فراگیر آن، با ملاحظه تمام لوازم عرفی، از عهده اعتبارکنندگان عادی خارج است و منجر به ابهام نسبی در حقیقت ماهیت اعتباری می‌شود.

۴. در مرحله کشف اعتبارات اجتماعی نیز برای اندیشمندان، شناختی مبهم و احتمالی محقق می‌شود؛ زیرا پی بردن به مقصود اعتبارکننده، محل تردید است.

۴. کاربرد معرفت احتمالی

معرفت‌های احتمالی در دانش‌های انسانی و اسلامی، دو نوع کاربرد دارند: در برخی تحقیقات، نظریه‌پرداز با استمداد از معرفت احتمالی به نظریه‌ای دست می‌یابد؛ یعنی یک پدیده انسانی، رفتاری یا اجتماعی را براساس معرفت‌های احتمالی توضیح می‌دهد. اما در برخی دیگر، معرفت احتمالی موضوع تحلیل قرار می‌گیرد، نه مبنای روش‌شناختی و معرفت‌شناختی نظریه‌پردازی.

نمونه‌ای از نوع اول، کشف قواعد هنجاری، رفتاری و سیاستی است. کشف قواعد هنجاری و سیاستی در دانش‌های اسلامی از سنخ اجتهاد در احکام ثابت (قواعد رفتاری هنجاری) یا متغیر (قواعد رفتاری سیاستی) دینی است که تابع روش‌شناسی مطرح در فقه و اصول فقه است (ر.ک. صدر، ۱۳۸۲، ص ۳۵۹-۴۰۷؛ قاسمی اصل، ۱۳۹۷ الف). فهم مقصود کلام و گفتار در منابع دینی که به‌صورت نوشتار در دسترس است، براساس تراکم ظنون و تقویت احتمالات صورت می‌گیرد. کشف قواعد رفتاری موجود نیز مبتنی بر سیر تدریجی و تقویت احتمالات است.

استفاده از علوم حضوری و بدیهیات وجدانی، اولی و فطری، در رسیدن به چنین شناختی کارایی و کفایت ندارد. شناخت افعال قلبی (مانند باورها و عواطف) که قابل رؤیت نیستند، بر اساس مشاهده آثار، و شناخت افعال بدنی بر اساس مشاهده ظاهر رفتارها ممکن می‌شود. هر رفتار و اثری که از شخص دیده می‌شود، برای فهم معنای آن رفتار، تا میزانی احتمال ایجاد می‌کند. هرچه میزان شواهد و قرائن افزایش یابد، احتمال صحت برداشت اولیه درباره شکل‌گیری قاعده رفتاری و معنای آن نیز افزایش می‌یابد.

نمونه‌ای از نوع دوم، برخی تحلیل‌های رفتاری‌اند که به‌صراحت یا ضمنی بر اساس معرفت احتمالی شکل می‌گیرند و شامل نظریاتی درباره «اطلاعات»، «انتظارات»، «انتخاب» و نظریه «بازی‌ها» می‌شوند.

در این نظریات، شکل‌گیری معرفت احتمالی، نه به‌عنوان شیوه استنباط نظریه، بلکه به‌عنوان شیوه عملکرد افراد در تحقق اطلاعات، انتظارات، انتخاب و کنش مطرح است. برای مثال، در نظریه «بازی‌ها»، عملکرد بازیگران در عرصه‌های مختلف روابط اجتماعی، با بررسی احتمالاتی که در نتیجه رفتار سایر بازیگران محقق می‌شود، شکل می‌گیرد (ر.ک. سوری، ۱۳۸۶).

شکل‌گیری اطلاعات، به‌عنوان رکن اول فعالیت، سیری تدریجی، احتمالی و عینی دارد. روند تحقق اطلاعات، از وضعیت جهل مطلق تا شک، نااطمینانی، وجود خطر در اقدام، تا علم عرفی و اطمینان درباره پیامدهای رفتارها، همگی مبتنی بر سیری تدریجی و از سنخ معرفت‌های احتمالی‌اند که از عملکرد سایر افراد و وضعیت نهادهای ناشی می‌شوند.

همچنین در نظریه «انتظارات»، تصمیم‌های فعالان بر اساس انتظارات آنها شکل می‌گیرد و این انتظارات نیز بر اساس شکل‌گیری تراکمی اطلاعات و باورهای ایشان محقق می‌شود. برای مثال، مصرف‌کنندگان، میزان و کیفیت مصرف خود را بر اساس انتظاراتی تنظیم می‌کنند که درباره درآمدهای آتی دارند (ر.ک. اتفیلد و دیگران، ۱۳۷۶، ص ۱۷). تحقق قواعد رفتاری، یعنی رفتارهایی که در میان نوع افراد یک جامعه تثبیت شده‌اند و افراد بدون الزام قانونی، آنها را انجام می‌دهند (چاونس، ۱۳۹۰، ص ۱۲۰؛ قاسمی اصل، ۱۳۹۷، ص ۴۸-۴۹)، سیری تدریجی و تشکیکی دارد که منجر به شکل‌گیری، تقویت و تثبیت گام‌به‌گام رفتارها در میان افراد جامعه می‌شود. همین سیر تدریجی نهاده شدن رفتار درباره یکایک افراد نیز صادق است.

در دانش اخلاق، از مفهومی به نام «ملکه» یاد می‌شود که به معنای خلقیات و ویژگی‌های اخلاقی تثبیت‌شده در فرد است (مصباح یزدی، ۱۳۷۰، ص ۹). شکل‌گیری ملکات اخلاقی در حوزه اخلاقیات اجتماعی و رفتارهای ناشی از آن، بخش مهمی از تلاش‌های نهادگرایانه در توضیح تمایزهای اجتماعی میان جوامع گوناگون است (چاونس، ۱۳۹۰، ص ۶۴)؛ تمایزی که ناشی از تفاوت در خلقیات و برداشت‌هایی است که نوع مردم یک جامعه از مفاهیم متنوعی همچون مصرف، تولید، زهد، قناعت و کار دارند؛ مفاهیمی که رسوخ آنها در ذهن یکایک افراد، سیری تدریجی، نقض‌شونده، عینی و مبتنی بر احتمال را در خود دارد (ر.ک. وبر، ۱۳۸۵).

نتیجه‌گیری

در این تحقیق، با دغدغه شناخت کیفیت معرفت در علوم رفتاری - کاربردی اسلامی و نحوه کاربرد آن، «معرفت احتمالی معتبر» معرفی شد. در جهت تبیین چپستی، جایگاه، ملاک‌های اعتبار، نتایج و مصادیق این نوع معرفت، نکات ذیل به‌دست آمد:

۱. **ماهیت:** معرفت احتمالی معتبر، در منظومه شناخت‌های بشری، مکمل شناخت‌های حضوری و بدیهی است. این نوع معرفت، شامل درجاتی از یقین و کمتر از یقین است و نقض آن منجر به محال نمی‌شود. در تعبیر سلبی، معرفتی است که از سنخ علم حضوری، حاکی از علم حضوری، یا از بدیهیات اولی و فطری نباشد.
- در تعبیر ایجابی، معرفتی است که به‌صورت تدریجی و گام‌به‌گام شکل می‌گیرد و قابلیت افزایش و رشد دارد.
۲. **ادله:** این نوع معرفت بر مبنای مبنای عقل‌گرا استوار است و اعتبار معرفت‌های احتمالی را بر اساس معرفت‌های غیراحتمالی توجیه‌پذیر می‌داند. برای معرفت احتمالی، سه دسته مستند قابل ارائه است:
- الف. مستند علمی:** انسجام میان شواهد و هماهنگی آنها با بدیهیات و علوم حضوری که حاکی از صدق اجمالی شناخت است.

ب. مستند عملی: شامل سه دلیل اصولی و فقهی است:

یک. دلیل «انسداد باب علم» (محدودیت دسترسی به یقین منطقی)؛

دو. قاعده فقهی «میسور»؛

سه. اصل اصولی - فقهی «استصحاب».

ج. **مستند اخلاقی:** مبتنی بر تناسب میان دانش موجود، توانایی ممکن برای کسب شناخت و گرایش درونی، که معیار اخلاقی بودن معرفت را شکل می‌دهد.

۳. **مصادیق:** سه مصداق پر کاربرد برای معرفت احتمالی معتبر در علوم انسانی اسلامی عبارت‌اند از:

اول. معرفت‌های نقلی: استخراج‌شده از کتاب و سنت؛

دوم. معرفت‌های حسی: حاصل از مشاهده ظواهر رفتارهای افراد؛

سوم. معرفت‌های شهودی: ناشی از علوم حضوری که تحت تأثیر تفاسیر غیردقیق افراد، ماهیتی احتمالی پیدا می‌کنند.

معرفت‌های نقلی شناخت‌های کلی ارائه می‌دهند، درحالی‌که معرفت‌های حسی و شهودی، شناخت‌های جزئی

قابل تعمیم فراهم می‌سازند.

۴. **کاربرد:** معرفت احتمالی در علوم انسانی، رفتاری و اجتماعی اسلامی، هم به‌عنوان منبع و روش نظریه‌پردازی

و هم به‌عنوان موضوع و موضع کنشگری قابل استفاده است؛ به‌مثابه منبع و روش، در فهم قواعد حاکم بر هنجارهای

اسلامی، سیاست‌گذاری دینی و تحلیل رفتارهای اجتماعی مؤثر است؛ به‌مثابه موضوع و موضع کنشگری در تحلیل

نحوه شکل‌گیری اطلاعات، انتظارات، تصمیمات و کنش‌های فردی و جمعی نقش دارد.

منابع

- آذر، عادل و فرجی، حجت (۱۳۸۹). *علم مدیریت فازی*. چ چهارم. تهران: مؤسسه کتاب مهربان نشر.
- اتفیلد، کلیفورد و دیگران (۱۳۷۶). *انتظارات عقلایی در اقتصاد کلان*. ترجمه بهزاد هنری، تهران: سازمان برنامه و بودجه.
- انصاری، مرتضی (۱۴۲۸ق). *فرائد الاصول*. چ نهم. قم: مجمع الفکر الاسلامی.
- جابری، علی و قاسمی اصل، محمدجواد (۱۳۹۴). تحلیل جایگاه استقرار در روش شهید صدر در اقتصاد اسلامی. *معرفت اقتصاد اسلامی*، ۱۲(۶)، ص ۶۵-۸۶.
- جابری، علی و قاسمی اصل، محمدجواد (۱۳۹۵). نظریه استقرار و آثار آن در اندیشه دینی شهید صدر. *معارف منطقی*، ۲(۳)، ص ۷-۳۲.
- جابری، علی و قاسمی اصل، محمدجواد (۱۳۹۹). نقش معرفت‌های موضوعی در نظریه‌پردازی در علم اقتصاد اسلامی بر مبنای آراء شهید صدر. *معرفت اقتصاد اسلامی*، ۱۲(۲۳)، ص ۱۰۹-۱۲۷.
- چاونس، برنارد (۱۳۹۰). *اقتصاد نهادی*. ترجمه محمود متوسلی و دیگران. تهران: دانشگاه تهران.
- حسین‌زاده، محمد (۱۳۹۴). *معرفت‌شناسی در قلمرو گزاره‌های پسین*. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- خراسانی، محمد کاظم (۱۴۲۶ق). *کفایة الأصول*. چ سوم. قم: مؤسسه آل البیت. لایحه التراث.
- سوری، علی (۱۳۸۶). *نظریه بازی‌ها و کارکردهای اقتصادی*. تهران: نور علم.
- صدر، سیدمحمدباقر (۱۴۰۲ق). *الأسس المنطقية للاستقراء*. بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.
- صدر، سیدمحمدباقر (۱۳۸۲). *اقتصادنا*. چ دوم. قم: بوستان کتاب.
- صدر، سیدمحمدباقر (۱۴۲۶ق). *بحوث فی علم الأصول*. ط الثانیة. تقریر سیدمحمود هاشمی. قم: مجمع علمی للشیعہ الصدر.
- صدوق، محمدبن علی (بی‌تا). *علل الشرائع*. قم: دآوری.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین (۱۴۱۷ق). *المیزان فی تفسیر القرآن*. چ پنجم. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین (۱۳۷۷). *اصول فلسفه و روش رئالیسم*. پاورقی مرتضی مطهری. چ ششم. تهران: صدرا.
- عبداللهی، مهدی (۱۳۹۶). *انسجام‌گرایی در توجیه با تأکید بر آراء کیت لور*. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- قاسمی، وحید (۱۳۸۹). *سیستم‌های استنباط فازی و پژوهش‌های اجتماعی*. تهران: جامعه‌شناسان.
- قاسمی اصل، محمدجواد (۱۳۹۷الف). بررسی و تحلیل مبانی مشروعیت سیاست‌گذاری در اقتصاد اسلامی. *کاوشی نو در فقه*، ۲۵(۹۳)، ص ۳۳-۶۰.
- قاسمی اصل، محمدجواد (۱۳۹۷ب). قواعد رفتاری در اقتصاد اسلامی؛ مفهوم، ویژگی‌ها، رویکردهای نظری و مبانی عملی. *پژوهشنامه سبک زندگی*، ۴(۷)، ص ۴۱-۶۴.
- قاسمی اصل، محمدجواد (۱۳۹۷ج). تبیین ملاک ارزش اخلاقی، مبتنی بر تناسب بین ارکان فعل اختیاری. *معرفت اخلاقی*، ۹(۲۴)، ص ۳۵-۵۱.
- قاسمی اصل، محمدجواد (۱۴۰۰). استظهار؛ سازوکار نظریه‌پردازی در علوم رفتاری اسلامی. *روش‌شناسی پژوهش در علوم انسانی*، ۱۲(۲۳)، ص ۵-۳۴.
- کلانتری، علی‌اکبر (۱۳۷۶). *حکم ثانوی در تشریع اسلامی*. قم: بوستان کتاب.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق). *الکافی*. چ چهارم. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۷۰). *دروس فلسفه اخلاق*. چ دوم. تهران: اطلاعات.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۴). *آموزش فلسفه*. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مصباح، مجتبی (۱۳۹۰). *احتمال معرفت‌شناختی*. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

مظفر، محمدرضا (۱۳۸۰). *اصول الفقه*. قم: بوستان کتاب.

مظفر، محمدرضا (۱۴۲۰ق). *المنطق*. قم: دارالفکر.

مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۱۱ق). *القواعد الفقهیه*. چ سوم. قم: مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع).

موسوی خمینی، سیدروح‌الله (۱۳۸۲ق). *تهذیب الاصول*. قم: اسماعیلیان.

نائینی، محمدحسین (۱۴۲۹ق). *فوائد الاصول*. چ نهم. قم: دفتر انتشارات اسلامی.

واسطی، عبدالحمید (۱۳۸۸). *نگرش سیستمی به دین*. چ دوم. مشهد: مؤسسه مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلامی.

وبر، ماکس (۱۳۸۵). *اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری*. چ سوم. تهران: علمی و فرهنگی.



The Methodology of Discourse Analysis; Tools for Understanding Social Structures

Fatemeh Mohajernia / Ph.D. Student of Educational Management, Qom Branch, Islamic Azad University, Qom, Iran.

fmohajer12225@gmail.com

 **Seyfolah Fazlollahi Ghomshei** / Associate Professor, Ph.D. in Educational Sciences, Faculty of Humanities, Tolu'e Mehr University, Qom, Iran.

fazlollahigh@tolouemehr.ac.ir

Received: 2025/02/25 - **Accepted:** 2025/06/18

Abstract

"Discourse" is an approach in the social sciences and humanities that analyzes and interprets texts, speeches, and social interactions, grounded in the belief that language and speech are not merely communicative tools but also constructors of social reality. This article seeks to analyze and examine the "discourse" method of Laclau and Mouffe as a powerful tool for a deeper understanding of social and cultural relations. The main objective of this research is to answer the fundamental question of how the discourse method of Laclau and Mouffe can aid in analyzing and interpreting the complexities of human society and the effects of language on behaviors and attitudes. This study employs "Critical Discourse Analysis" (CDA) to examine how power relations are reproduced and reinforced through discourse. Utilizing this method, it will be demonstrated how the approach of Laclau and Mouffe can be effective in analyzing the discourse of power and revealing its hidden mechanisms. The research findings indicate that the discourse method of Laclau and Mouffe, by providing a precise and coherent framework, enables a deeper and more comprehensive analysis of discourse. By emphasizing concepts such as the nodal point, moment, and articulation, it assists researchers in better understanding the complexities of human society and the influences of language on behaviors and attitudes. The results of this research can be beneficial and illuminating for scholars and those interested in this field.

Keywords: discourse, method, domination, critical discourse analysis, nodal point, moment, articulation.

روشن‌شناسی تحلیل گفتمان؛ ابزارهایی برای فهم ساختارهای اجتماعی

فاطمه مهاجرنیا/ دانشجوی دکتری تخصصی گروه مدیریت آموزشی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران.

fmohajer12225@gmail.com

سیفالله فضل‌الهی قمشی  / دانشیار و دکترای تخصصی گروه علوم تربیتی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه طلع مهر، قم، ایران.
fazlollahigh@tolouemehr.ac.ir

دریافت: ۱۴۰۳/۱۲/۰۷ - پذیرش: ۱۴۰۴/۰۳/۲۸

چکیده

«گفتمان» به‌مثابه روش، رویکردی در علوم اجتماعی و انسانی است که به تحلیل و تفسیر متون، گفتارها و تعاملات اجتماعی می‌پردازد و بر این باور استوار است که زبان و گفتار، نه‌تنها ابزارهای ارتباطی، بلکه سازنده‌های واقعیت اجتماعی نیز هستند. مقاله حاضر در پی آن است که روش «گفتمان» لا‌کلا و موفه را به‌عنوان ابزاری قدرتمند برای درک عمیق‌تر روابط اجتماعی و فرهنگی تحلیل و بررسی کند. هدف اصلی این پژوهش پاسخ به این پرسش اساسی است که روش «گفتمان» لا‌کلا و موفه چگونه می‌تواند به تحلیل و تفسیر پیچیدگی‌های جامعه انسانی و تأثیرات زبان بر رفتارها و نگرش‌ها کمک کند؟ در این پژوهش، از روش «تحلیل گفتمان انتقادی» (CDA) برای بررسی چگونگی بازتولید و تقویت روابط قدرت از طریق گفتمان بهره گرفته شده است. با استفاده از این روش، نشان داده خواهد شد که چگونه رویکرد لا‌کلا و موفه می‌تواند در تحلیل گفتمان قدرت و آشکارسازی سازوکارهای پنهان آن مؤثر باشد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که روش گفتمان لا‌کلا و موفه با ارائه چارچوبی دقیق و منسجم، امکان تحلیل عمیق‌تر و همه‌جانبه‌تر گفتمان را فراهم می‌سازد و با تأکید بر مفاهیمی همچون دال مرکزی، خرده‌دال‌ها و فصل‌بندی، به پژوهشگران در شناخت بهتر پیچیدگی‌های جامعه انسانی و تأثیرات زبان بر رفتارها و نگرش‌ها یاری می‌رساند. نتایج این پژوهش می‌تواند برای پژوهشگران و علاقه‌مندان به این حوزه مفید و راهگشا باشد.

کلیدواژه‌ها: گفتمان، روش، سلطه، تحلیل گفتمان انتقادی، دال مرکزی، خرده دال، فصل‌بندی.

مقدمه

نظریهٔ «گفتمان» (Discourse Theory) ارنستو لاکلا (Ernesto Laclau) و شنتال موفه (Chantal Mouffe) به‌عنوان رویکردی تحلیلی در علوم اجتماعی و سیاسی شناخته می‌شود، به بررسی چگونگی شکل‌گیری معانی و هویت‌ها در بستر اجتماعی می‌پردازد. این نظریه با تأکید بر مفهوم «گفتمان» به‌عنوان مجموعه‌ای از نشانه‌های مرتبط، روابط قدرت و سلطه را در جوامع مختلف تحلیل می‌کند (Wodak & et al., 2008, p280).

لاکلا و موفه «گفتمان» را منظومه‌ای معنایی تعریف می‌کنند که شامل نشانه‌ها و واژه‌های مرتبط است. این نشانه‌ها در کنار یکدیگر معنا می‌یابند و از طریق آنها، هویت‌ها و معانی اجتماعی شکل می‌گیرند. از دیدگاه آنها، هیچ نشانه‌ای به‌تنهایی دارای هویت نیست، بلکه هویت خود را از گفتمانی که در آن قرار دارد، کسب می‌کند.

این نظریه همچنین بر مفهوم «قدرت» تأکید دارد. «قدرت» از منظر لاکلا و موفه، توانایی تعریف و تحمیل معناست. قدرت در اختیار گروه خاصی نیست، بلکه در سراسر جامعه پراکنده است و بر رفتارها و افکار افراد تأثیر می‌گذارد. گفتمان‌هایی که موفق به تثبیت نظام معنایی خود شوند، به سلطه (هژمونی) دست می‌یابند و می‌کوشند گفتمان‌های رقیب را به حاشیه برانند.

نظریهٔ لاکلا و موفه با نقد مارکسیسم سستی، تلاش دارد نشان دهد که معانی تنها در بستر گفتمان‌های متضاد شکل می‌گیرند. این رویکرد پساساختارگرایانه به تحلیل تغییرات معنایی و پیچیدگی‌های اجتماعی کمک می‌کند و بر اهمیت تضاد در شکل‌گیری هویت‌ها تأکید دارد. تضاد نه‌تنها تهدیدی برای ثبات گفتمان‌ها، بلکه عاملی برای تولید معنا نیز محسوب می‌شود.

نظریهٔ «گفتمان» لاکلا و موفه، به‌مثابهٔ ابزاری تحلیلی و قدرتمند، امکان فهم عمیق‌تری از روابط اجتماعی و سیاسی را فراهم می‌آورد. این نظریه با تلفیق مفاهیم گوناگون، از جمله زبان‌شناسی، فلسفهٔ سیاسی و جامعه‌شناسی، چارچوبی جامع برای تحلیل پدیده‌های اجتماعی ارائه می‌دهد (Bazerman, 1988, p34).

در این میان، این پرسش مطرح می‌شود که «نظریه چیست؟ و روش کدام است؟» به‌طور کلی، «نظریه» مجموعه‌ای منسجم از آثار است که دربارهٔ مضمونی مشخص سامان یافته است. در نظریه‌پردازی، ترکیب عناصر پراکنده و تلفیق آنها در یک کل هماهنگ مطرح‌نظر قرار می‌گیرد. اما «روش» مجموعه‌ای از شیوه‌ها و تدابیری است که برای شناخت حقیقت و پرهیز از لغزش به‌کار گرفته می‌شود. از این‌رو نظریهٔ «گفتمان» را می‌توان به‌مثابهٔ روشی در تحقیقات خاص علوم اجتماعی و سیاسی به‌کار گرفت. با این حال، باید به پیش‌فرض‌های آن، از جمله گسست گفتمان‌ها، رد تحولات تک‌خطی تاریخی و نفی جوهرگرایی توجه داشت (رضایی‌پناه، ۱۴۰۳، ص ۲۱).

۱. تحلیل گفتمان

در دههٔ ۱۹۵۰ میلادی، گرایشی در علم زبان‌شناسی با عنوان «تحلیل گفتمان» (Discourse Analysis) پدید آمد که در کمتر از دو دهه، بسیاری از رشته‌های علوم اجتماعی و ارتباطی را تحت تأثیر قرار داد و امروزه به‌مثابهٔ گرایشی میان‌رشته‌ای در مطالعهٔ پدیده‌های اجتماعی به‌کار می‌رود.

این واژه در زبان فارسی ترجمه‌های گوناگونی یافته و زبان‌شناسان آن را «سخن‌کاوی»، منتقدان ادبی و روان‌شناسان «تحلیل گفتار» و در علوم سیاسی «تحلیل گفتمان» نامیده‌اند که به‌نظر می‌رسد معنای گسترده‌تری از زبان‌شناسی را در نظر دارند (تاجیک، ۱۳۷۹، ص ۲۱-۲۲).

با توجه به این مباحث، می‌توان مهم‌ترین رویکردهای تحلیل گفتمان را این‌گونه برشمرد:

۱. رویکرد ساختارگرایانه؛

۲. رویکرد کارکردگرایانه (نقش‌گرایانه)؛

۳. رویکرد معرفت‌شناسانه؛

۴. تحلیل انتقادی گفتمان؛

۵. رویکرد ساختارگرایانه: دیرینه‌شناسی و تبارشناسی؛

۶. تحلیل گفتمان لا کلا و موفه (به‌عنوان کاربردی‌ترین رویکرد پس‌اساختارگرا در سیاست) (حقیقت، ۱۳۹۴، ص ۴۵۵-۴۵۶).

اکنون که سخن به علوم تفسیری رسیده است، باید چهار رکن علم‌الاجتماع تفسیری را برشمарیم تا دیدی روشن‌تر نسبت به تحلیل گفتمان به‌مثابه یکی از روش‌های تفسیری حاصل شود. علم‌الاجتماع تفسیری در پی توصیفی پرمایه از رفتار انسان است؛ یعنی ارائه شرحی تفصیلی از هنجارها، ارزش‌ها و مبانی فرهنگی. ارکان چنین علمی عبارت‌اند از: الف) افعال و عقاید افراد را تنها به کمک تفسیر می‌توان شناخت. کار مفسر آن است که روشن سازد معنا یا اهمیت آن افعال و عقاید برای فاعل چیست.

ب) فرهنگ‌ها به شیوه‌هایی کاملاً متفاوت، حیات جمعی را در قالب مفاهیم می‌ریزند و این تفاوت‌ها منشأ پیدایش جهان‌های اجتماعی گوناگون می‌شوند.

ج) مقوم اعمال اجتماعی (مانند دادوستد، وعده کردن یا تربیت فرزند) معنایی است که فاعلان به آن اعمال می‌بخشند.

د) در علوم اجتماعی، واقعیت عربان وجود ندارد؛ یعنی واقعیتهایی که از هرگونه معنای خاص فرهنگی عاری باشد (مقدمی، ۱۳۹۰، ص ۹۵).

خلاصه آنکه رویکرد تفسیری به پدیده‌های اجتماعی در این مدعای کلی خلاصه می‌شود که همه اعمال اجتماعی در یک جهان معنادار اجتماعی زاده می‌شوند و در آن شکل می‌گیرند (لیتل، ۱۳۷۳، ص ۱۹).

بر پایه این دیدگاه، «تحلیل گفتمان» به‌مثابه روشی تفسیری در علوم سیاسی به سه عرصه ذیل مراجعه می‌کند:

۱) عمل‌گرایی (پراگماتیسم): عامل میان‌گوینده و شنونده؛

۲) علم معنا: ساختار واژه‌ها و مفاهیم؛

۳) نحو: سامان درونی جملات.

وظیفه تحلیل گفتمان سیاسی، اتصال گزینه‌های زبانی در این سه سطح به مقوله «تفسیر سیاسی» یا کارویژه‌های

راهبردی است (شیلتون و شفنو، ۱۳۷۷، ص ۶۷-۷۰).

نظریه «گفتمان» با تکیه بر این نوع تفسیر، توانسته است عناصر قدرت، ایدئولوژی و زبان را به هم پیوند دهد و در قالبی منسجم ارائه کند. در این مسیر، مباحث میشل فوکو نقش مهمی ایفا کرده و در آثار دیگر متفکران به اوج رسیده‌اند (سلطانی، ۱۳۸۴، ص ۲۰).

۱-۱. بازتعریف گفتمانی از زبان، قدرت و سیاست

رویکرد «پساساختارگرا» هنگامی که از نظریه «گفتمان» سخن می‌گوید، ناگزیر به دو متغیر مهم «زبان» و «قدرت» می‌پردازد که باید از منظر این نظریه بازتعریف شوند. نگرشی که نظریه «گفتمان» و مفاهیمی همچون «قدرت» و «زبان» در آن بازتعریف می‌شوند، نگرش «پساساختارگرا» است (Van Leeuwen, 2007, p95).

تفاوت اصلی میان نگرش «ساختارگرا» و «پساساختارگرا» را می‌توان در نوع نگاه آنها به پدیده مورد مطالعه دانست. در نگرش «ساختارگرا»، موضوع (بژه) به صورت دولایه تصویر می‌شود، اما در نگرش پساشاختارگرایانه، پدیده مورد مطالعه به صورت یک لایه بررسی می‌گردد. درواقع، پساشاخت‌گرایی درهم‌شکستن دوگانگی‌های ساخت‌گرایی و تبدیل آن به یک کل یکپارچه است (کسرای و پوزش شیرازی، ۱۳۸۸، ص ۳۴۵).

در این نگرش، قدرت به گونه‌ای تعریف می‌شود که همزمان تمام اجتماع را به صورت یک کل یکپارچه در سیطره خود قرار می‌دهد. قدرت یکپارچه بر حاکمان و فرمانبرداران اعمال می‌شود و نظم و انضباط خاصی را بر ذهنیت، رفتار و گفتار آنها تحمیل می‌کند. در این نوع قدرت، دیگر شخصی خودمختار و عاقل که مهار قدرت را در اختیار داشته باشد، وجود ندارد، بلکه این قدرت است که شخص و هرچه را به او بازمی‌گردد، تولید می‌کند. همین قدرت، نهادهای اجتماعی - از جمله رسانه‌ها و مطبوعات - را تحت سلطه خود درمی‌آورد و شیوه‌های اندیشه و گفتار آنها را تعیین می‌کند. این تبیین از قدرت بر اندیشه‌های میشل فوکو استوار است.

در مقابل، نگرش وبری به قدرت وجود دارد که بر اساس آن، اجتماع به دو قطب «فرمانروا» و «فرمانبردار» تقسیم می‌شود. در این نگرش، قدرت ابزاری است در اختیار گروهی خاص که برای حفظ منافع خود، آن را بر دیگران اعمال می‌کنند. در این حالت، شخصی عاقل و صاحب اراده وجود دارد که تمرکز قدرت در دست اوست و به دلخواه از آن بهره می‌گیرد (سلطانی، ۱۳۸۳، ص ۱۷؛ حسینی‌زاده، ۱۳۸۳، ص ۱۹).

وقتی سخن از «گفتمان» و بازتعریف مفاهیم در این چارچوب به میان می‌آید، سه مقوله «زبان»، «قدرت» و «سیاست» محور مباحث قرار می‌گیرند. در بخش‌های پیشین به بازتعریف زبان اشاره شد و اکنون به قدرت و سپس سیاست اشاره می‌شود. در مباحث گفتمانی، مفهوم «قدرت» به معنای فوکویی آن جاری است. روابط قدرت در دیدگاه فوکویی برخلاف دیدگاه وبر، از نهاد دولت فراتر می‌رود. فوکو معتقد است: دولت با وجود دستگاه‌های گسترده برای اعمال قدرت، نمی‌تواند در کل حوزه روابط قدرت عرض اندام کند، بلکه تنها بر پایه روابط قدرتی که پیش‌تر وجود داشته، عمل می‌کند. در این برداشت، دولت نسبت به شبکه‌ای از روابط قدرت، ربنایی است. قدرت شبکه‌ای از روابط نابرابر و چارچوبی از روابط اجبارآمیز در زمان و مکان خاص است (Fairclough, 1995, p23).

بر اساس این توضیح، باید اذعان کرد که قدرت صرفاً سلطه نیست؛ زیرا برخلاف دیدگاه وبر، قدرت، هم بر طبقه مسلط و هم بر طبقه تحت سلطه اعمال می‌شود. قدرت، همچون مفهوم «عدالت» در فلسفه افلاطون، نامی انتزاعی است که به رابطه‌ای راهبردی و پیچیده در جامعه‌ای خاص اطلاق می‌شود. در این معنا، قدرت سلطه‌ای فراگیر است که چیزی جز محدودیت و ممنوعیت تولید نمی‌کند (فیرحی، ۱۳۷۸، ص ۲۰).

در مجموع، باید پذیرفت که قدرت بیش از آنکه در اختیار کسی باشد، عمل می‌کند. قدرت امتیاز محفوظ طبقه حاکم نیست، بلکه حاصل مجموعه‌ای از موقعیت‌های راهبردی آن طبقه است.

از سوی دیگر، این قدرت تنها به صورت اجبار یا ممنوعیت برای افراد فاقد آن عمل نمی‌کند، بلکه آنها را احاطه می‌نماید، از میان آنها عبور می‌کند، و بر آنها تکیه دارد؛ درست مانند خود آنها که در نبرد با این قدرت، از ابزارهایی بهره می‌گیرند که قدرت بر آنها اعمال کرده است (تاجیک، ۱۳۷۹، ص ۲۹۹).

با توجه به آنچه بیان شد، می‌توان مدعی شد که قدرت جامعه را شکل می‌دهد، جهان اجتماعی را می‌سازد و آن را معنادار می‌کند. بنابراین، قدرت تمام فرایندها و نیروهایی که جهان اجتماعی را پدید می‌آورند و به ما معنا می‌بخشند، دربر می‌گیرد. قدرت با هویت‌بخشی، جهان ما را سامان می‌دهد و به آن نظم می‌بخشد.

بر اساس تعریفی که از «قدرت» در نظریه «گفتمان» ارائه شد و با توجه به نقش آن در شکل‌گیری جامعه، مفهوم «ولایت سیاست» مطرح می‌شود. این مفهوم بدان معناست که شیوه تفکر، ساختار جامعه و کنش اجتماعی، محصول مفصل‌بندی‌های برتری‌طلبانه سیاسی است (هوارث، ۱۳۹۸، ص ۲۶۰).

سؤال اصلی این پژوهش آن است که روش «گفتمان» لاکلا و موفه چگونه می‌تواند به تحلیل و تفسیر پیچیدگی‌های جامعه انسانی و تأثیرات زبان بر رفتارها و نگرش‌ها در حوزه اجتماعی کمک کند؟

۲. روش پژوهش

این پژوهش از تحلیل گفتمان انتقادی بهره می‌گیرد؛ رویکردی میان‌رشته‌ای برای بررسی چگونگی شکل‌گیری، بازتولید و تغییر روابط قدرت از طریق زبان. به‌طور خاص، از رویکرد لاکلا و موفه استفاده شده است که قدرت با مفاهیمی مانند دال مرکزی، خرده‌دال‌ها و مفصل‌بندی، به تحلیل معنا در گفتمان عمق می‌بخشد.

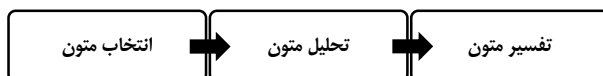
جامعه آماری این پژوهش شامل متون علمی (مقالات و کتاب‌ها) مرتبط با روش گفتمان لاکلا و موفه است. مراحل انجام پژوهش عبارت‌اند از:

الف. انتخاب متون: شناسایی و گزینش مقالات و کتاب‌های مرتبط با موضوع؛

ب. تحلیل متون: بررسی محتوای متون با استفاده از تحلیل گفتمان انتقادی و مفاهیم نظری لاکلا و موفه.

ج. تفسیر یافته‌ها: تبیین نتایج تحلیل در پاسخ به سؤال اصلی پژوهش.

شکل ۱: مراحل انجام پژوهش (Pechtelidis & et al, 2017)



۳. یافته‌های پژوهش

با توجه به روش «تحلیل گفتمان انتقادی» و تمرکز بر سه مرحله اصلی آن (شناسایی متن، تحلیل متن و توصیف متن) یافته‌های تحقیق را می‌توان به شرح ذیل دسته‌بندی و ارائه کرد:

۳-۱. انتخاب متون

در این مرحله، متون در دست بررسی (مانند مقالات، سخنرانی‌ها، مصاحبه‌ها و تصاویر) با دقت شناسایی و انتخاب شدند. معیارهای انتخاب متون شامل ارتباط مستقیم با موضوع پژوهش، اهمیت متن در شکل‌دهی گفتمان مد نظر و دسترسی به آن بود. همچنین اطلاعات مربوط به متن (از جمله نام نویسنده، تاریخ انتشار و منبع) ثبت گردید.

۱-۱-۳. «تحلیل گفتمان» لاکلا و موفه

همان‌گونه که پیش‌تر بیان شد، تحلیل گفتمان با رویکردهای مختلفی توسط متفکران گوناگون مطرح شده است. مهم‌ترین این رویکردها عبارت‌اند از: ساختارگرایانه، کارکردگرایانه، معرفت‌شناسانه، تحلیل انتقادی گفتمان و پس‌ساختارگرایانه (دیرینه‌شناسی و تبارشناسی). در این میان، «تحلیل گفتمان» لاکلا و موفه از پرکاربردترین رویکردها در عرصه مطالعات سیاسی محسوب می‌شود (مقدمی، ۱۳۹۰، ص ۱۲۰).

نظریه «گفتمان» که توسط ارنستو لاکلا (Ernesto Laclau) و شنتال موفه (Chantal Mouffe) توسعه یافته است، به بررسی روابط قدرت و تأثیرات گفتمان‌ها بر ساختارهای اجتماعی و سیاسی می‌پردازد. این نظریه ریشه در دو سنت نظری اصلی دارد: مارکسیسم و زبان‌شناسی سوسوری (قوام و اسدی، ۱۳۹۳، ص ۲۰).

لاکلا و موفه بر این باورند که گفتمان‌ها تنها دریچه‌ای برای شناخت انسان از جهان هستند و هر گفتمان به بخشی از حوزه اجتماعی مربوط می‌شود. آنها تأکید می‌کنند که هیچ چیز به‌خودی‌خود دارای هویت نیست و معانی تنها در چارچوب گفتمان‌ها شکل می‌گیرند. از نظر آنها، گفتمان‌ها شامل نشانه‌های متصل و مرتبطی هستند که معنای خاصی را ایجاد می‌کنند. این نظریه همچنین به انتقاد از مفهوم «ایدئولوژی» در مارکسیسم پرداخته و آن را با مفهوم «گفتمان» جایگزین کرده است.

لاکلا و موفه از سوسور الهام گرفته‌اند که رابطه بین دال (نشانه) و مدلول (معنا) را اختیاری و قراردادی می‌دانست. این دیدگاه به تحول‌پذیری نشانه‌ها اشاره دارد، به‌گونه‌ای که معانی می‌توانند بسته به زمینه تغییر کنند.

همچنین «قدرت» در نظریه لاکلا و موفه به معنای «توانایی تعریف کردن و تحمیل این تعریف بر دیگران» است. این مفهوم ارتباط نزدیکی با دیدگاه میشل فوکو درباره قدرت دارد؛ جایی که قدرت به مثابه یک شبکه پراکنده

در جامعه تعریف می‌شود. از این رو نظریه «گفتمان» لاکلا و موفه به مثابه ابزاری کارآمد در فهم پدیده‌های سیاسی شناخته شده است. این نظریه توانایی تحلیل روابط پیچیده اجتماعی را فراهم می‌آورد و به محققان کمک می‌کند تا عناصر مختلف پدیده‌های اجتماعی را بررسی کنند. در نهایت، نظریه «گفتمان» لاکلا و موفه با تأکید بر اهمیت سیاست و قدرت، نقشی اساسی در تحلیل‌های اجتماعی معاصر ایفا می‌کند (مهاجرنیا، ۱۴۰۲، ص ۱۷۰).

۲-۳. تحلیل متون

در این مرحله، ساختار زبانی متن (شامل واژگان، دستور زبان، سبک نوشتار و ساختار روایت) تحلیل می‌شود. هدف از این تحلیل، کشف چگونگی استفاده از زبان برای ایجاد معنا، تأثیرگذاری بر مخاطب و بازنمایی واقعیت است. در این بخش، مواردی مانند کاربرد استعاره‌ها، نمادها، قالب (کلیشه)ها، تکرارها و تضادها بررسی می‌شود.

مفاهیم گفتمان، به‌ویژه آن گونه که ارنستو لاکلا و شنتال موفه توضیح می‌دهند، تلاش می‌کند چگونگی ایجاد، کارکرد و دگرگونی اندیشه‌ها را به مثابه گفتمان‌هایی که سازنده معانی و فعالیت‌های سیاسی هستند، درک و تحلیل کند. آنها استدلال می‌کنند که معانی کلمات، اشیا و اعمال اجتماعی زمانی آشکار می‌شوند که در حوزه گفتمانی خاصی قرار گیرند. این دو نظریه‌پرداز با به کارگیری گفتمان در قلمرو نظریه و تحلیل‌های سیاسی، مفاهیم اساسی این روش را بسط داده‌اند (Laclau, 1993, p11).

گفتمان لاکلا و موفه که با عنوان «دموکراسی رادیکال» (Radical Democracy) شناخته می‌شود، نحوه شکل‌گیری معانی و هویت‌ها در جوامع را تحلیل و بررسی می‌کند. این نظریه به چند ویژگی کلیدی اشاره دارد:

۱-۲-۳. مشروعیت نزاع و حق مخالفت

لاکلا و موفه معتقدند: هر گفتمانی باید حق مخالفت و نزاع را به رسمیت بشناسد. این اصل پایه‌گذار «دموکراسی رادیکال» است که در آن تنوع نظرات و دیدگاه‌ها محترم شمرده می‌شود (Laclau, 1993, p45).

۲-۲-۳. گفتمان به مثابه دریچه‌ای به جهان

به باور این دو نظریه‌پرداز، گفتمان‌ها تنها راه شناخت انسان از جهان هستند. هر گفتمان بخشی از حوزه اجتماعی را دربر می‌گیرد و به مفاهیم خاصی در چارچوب نظام معنایی خود معنا می‌بخشد. بنابراین، یک واژه یا نماد در دو گفتمان متفاوت، ممکن است معانی کاملاً متفاوتی داشته باشد (سلطانی، ۱۳۸۴، ص ۷۹).

۳-۲-۳. مفهوم دال و مدلول

لاکلا و موفه با بهره‌گیری از زبان‌شناسی سوسور (Ferdinand de Saussure)، «گفتمان» را مجموعه‌ای از نشانه‌های پیوندیافته توصیف می‌کنند. در این نظریه، رابطه دال (نشانه) و مدلول (معنا) قراردادی و غیرثابت است و تحت تأثیر زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی تغییر می‌کند (حقیقت، ۱۳۹۴، ص ۵۱۷).

۴-۲-۳. قدرت و سلطه

«قدرت» در نظریه لاکلا و موفه به معنای «توانایی تعریف و تحمیل این تعاریف بر دیگران» است. آنها قدرت را نه به عنوان دارایی، بلکه به مثابه شبکه‌ای پراکنده در جامعه می‌دانند که بر تمام ابعاد زندگی اجتماعی تأثیر می‌گذارد (حقیقت، ۱۳۹۴، ص ۵۴۱؛ فیرحی، ۱۳۷۸، ص ۵۵-۶۰).

۵-۲-۳. انسداد و توقف

این مفهوم به چگونگی ایجاد گفتمان‌های جدید از طریق پر کردن خلأهای موجود میان واقعیت‌ها و تصاویر اجتماعی اشاره دارد. لاکلا برای توضیح این فرایند، از استعاره‌ها بهره می‌گیرد تا نشان دهد چگونه اسطوره‌ها و تصورات اجتماعی جدید شکل می‌گیرند (Fairclough, 1995, p59).

۶-۲-۳. مفصل‌بندی

این مفهوم به ارتباط بین دال و مدلول اشاره دارد. درحالی که سوسور این ارتباط را ذاتی می‌داند، لاکلا و موفه آن را قراردادی و اختیاری تلقی می‌کنند. این دیدگاه به ابهام و چندگونگی معنا در گفتمان‌ها منجر می‌شود (Laclau & Mouffe, 1985, p105).

۷-۲-۳. مضمون

لاکلا و موفه مفهوم «مضمون» (سوژه) را از آلتوسر گرفته‌اند، اما با تأکید بر نظریات لاکان، مضمون را در چارچوب گفتمان‌ها تحلیل می‌کنند. آنها معتقدند: مضمون‌ها دارای آزادی نسبی هستند؛ اما تحت تأثیر ساختارهای اجتماعی قرار دارند.

۸-۲-۳. وقته‌ها و عناصر

در نظریه لاکلا و موفه، «وقته» به موقعیت‌هایی اشاره دارد که نشانه‌ها در آن تثبیت می‌شوند. این مفهوم به تعامل میان نشانه‌ها و ساختارهای اجتماعی مربوط می‌شود که در آن معناها شکل می‌گیرند.

«عناصر» نیز به نشانه‌هایی اطلاق می‌شود که هنوز درون یک گفتمان تثبیت نشده‌اند و قابلیت جذب توسط گفتمان‌های رقیب را دارند.

این نظریه با تأکید بر اهمیت گفتمان‌ها در شکل‌دهی به سیاست و هویت اجتماعی، به تحلیل عمیق‌تری از فرایندهای اجتماعی کمک می‌کند و نشان می‌دهد چگونه قدرت و زبان در تعامل با یکدیگر، معانی جدیدی تولید می‌کنند (حقیقت، ۱۳۹۴، ص ۵۱۶).

۹-۲-۳. حوزه گفتمان‌گونی

«حوزه گفتمان‌گونی» (Field of Discoursivity) به مجموعه‌ای از معانی و نشانه‌ها اشاره دارد که در یک گفتمان خاص، طرد یا نادیده گرفته می‌شوند. این مفهوم به بررسی چگونگی شکل‌گیری و ساختار اجتماعی گفتمان‌ها می‌پردازد. «حوزه گفتمان‌گونی» به فضایی تعریف می‌شود که در آن معانی خاصی وجود دارند که به سبب قدرت یا

سلطهٔ گفتمان غالب، از نظرها پنهان می‌مانند. این حوزه شامل تمام معانی و نشانه‌هایی است که در یک گفتار یا نوشتار خاص، به علت ساختارهای اجتماعی، سیاسی یا فرهنگی نادیده گرفته می‌شوند. تحلیل گفتمان به مثابهٔ یک رویکرد بین‌رشته‌ای در علوم اجتماعی، شامل زبان‌شناسی، انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی و روان‌شناسی می‌شود. این تحلیل چگونگی تولید و بازنمایی معانی در بافت‌های اجتماعی را بررسی می‌کند و «حوزهٔ گفتمان‌گونگی» یکی از مفاهیم کلیدی در این تحلیل است. درک حوزهٔ گفتمان‌گونگی به ما کمک می‌کند تا بفهمیم چگونه برخی معانی در جامعه به حاشیه رانده می‌شوند و چگونه قدرت بر ساختارهای معنایی تأثیر می‌گذارد. این مفهوم همچنین به ما امکان می‌دهد تا فرایندهای برتری‌طلبانه را شناسایی کنیم که منجر به تثبیت یا تغییر معانی در ذهنیت جمعی مردم می‌شود. به‌طور کلی، «حوزهٔ گفتمان‌گونگی» نه تنها به تحلیل ساختارهای زبانی کمک می‌کند، بلکه ابزاری برای فهم تعاملات پیچیدهٔ اجتماعی و فرهنگی نیز محسوب می‌شود (سلطانی، ۱۳۸۴، ص ۷۷).

۱۰-۲-۳. از جاشدگی و بی‌قراری

«از جاشدگی» (Dislocation) و «بی‌قراری» (Unsettling) به فرایندهایی اشاره دارد که در آن، معانی جدید از طریق تغییر در روابط میان نشانه‌ها و دال‌ها ایجاد می‌شود. این مفهوم نشان می‌دهد که چگونه معنا می‌تواند از یک گفتمان به گفتمان دیگر منتقل شود و در این فرایند، دال‌ها از مدلول‌های خود جدا گردند. این جدایی منجر به ابهام و چندگانگی معنایی می‌شود که در نتیجهٔ آن، معانی تازه‌ای شکل می‌گیرند.

«بی‌قراری» به عدم ثبات معانی اشاره دارد. لاکلا و موفه با اتخاذ دیدگاه‌های پس‌اساختارگرایانه، تأکید می‌کنند که هیچ گفتمانی نمی‌تواند به‌طور کامل بر سایر گفتمان‌ها سلطه یابد. بنابراین، هر گفتمان در معرض تغییر و تحول است و ممکن است معانی جدیدی را در خود جای دهد. این ویژگی موجب می‌شود که گفتمان‌ها همواره در حال دگرگونی باشند و هیچ معنایی ثابت نماند.

در نهایت، نظریهٔ «گفتمان» لاکلا و موفه با تأکید بر «از جاشدگی» و «بی‌قراری»، به ما کمک می‌کند تا دریابیم چگونه معنا در بستر اجتماعی شکل می‌گیرد و چگونه قدرت گفتمانی می‌تواند بر رفتارها و اندیشه‌های افراد تأثیر بگذارد. این نظریه یادآور می‌شود که هیچ پدیده‌ای به‌خودی‌خود دارای هویت نیست، بلکه هویت آن در چارچوب گفتمانی خاص تعریف می‌شود (حقیقت، ۱۳۹۴، ص ۵۱۸-۵۲۰).

۱۱-۲-۳. مشروط بودن و محتمل بودن

«مشروط بودن» در نظریهٔ لاکلا و موفه به این معناست که معنا و هویت هر پدیده‌ای در بستر گفتمان‌های خاص شکل می‌گیرد. هیچ پدیده‌ای به تنهایی دارای هویت نیست و برای معنادار شدن، باید در چارچوب یک گفتمان خاص قرار گیرد. از این‌رو معناها و هویت‌ها به‌صورت موقت و وابسته به شرایط اجتماعی و سیاسی شکل می‌گیرند. «محتمل بودن» نیز به این معناست که هیچ گفتمانی نمی‌تواند به‌طور دائمی تثبیت شود.

لاکالا و موفه بر این باورند که گفتمان‌ها همواره در حال تغییر و تحول‌اند و هیچ‌یک نمی‌تواند ادعای ثبات داشته باشد. این تغییرات ناشی از تضادها و رقابت‌های اجتماعی است که گفتمان‌ها را در معرض فروپاشی قرار می‌دهد. در نهایت، نظریه لاکالا و موفه با تأکید بر «مشروط بودن» و «محتمل بودن»، تصورات ذات‌گرایانه در حوزه اجتماعی را به چالش می‌کشد. آنها معتقدند: هویت‌ها و معانی تنها در بستر روابط اجتماعی و گفتمانی شکل می‌گیرند و این روابط همواره در حال تغییرند (حقیقت، ۱۳۹۴، ص ۵۲۰-۵۲۱).

۱۲-۳. ضدیت و خصومت

گفتمان لاکالا و موفه ساختارهای اجتماعی و سیاسی را از طریق تحلیل گفتمان بررسی می‌کند. یکی از مفاهیم کلیدی در این نظریه، «خصومت» است که به‌مثابه یک عنصر اساسی در شکل‌گیری گفتمان‌ها معرفی می‌شود. «خصومت» در نظریه لاکالا و موفه به امکان‌پذیری، موقتی بودن و تصادفی بودن پدیده‌ها و گفتمان‌ها اشاره دارد. این نظریه بیان می‌کند که وجود خصومت همواره یک گفتمان را تهدید می‌کند و می‌تواند به فروپاشی آن منجر شود. بنابراین، همه گفتمان‌ها دارای خصلتی موقتی هستند و هیچ‌گاه به طور کامل تثبیت نمی‌شوند. با افزایش خصومت بین گفتمان حاکم و گفتمان رقیب، گفتمان رقیب قوی‌تر می‌شود. این تقابل موجب می‌گردد گفتمان حاکم مجبور به نشان دادن خصومت بیشتری شود تا موقعیت خود را حفظ کند (سام‌خانیانی و بخشایی‌زاده، ۱۴۰۳، ص ۳۱۵).

این موضوع نشان‌دهنده آن است که خصومت نه‌تنها تهدیدی برای یک گفتمان است، بلکه می‌تواند به‌مثابه یک عامل سازنده نیز عمل کند؛ زیرا هویت گفتمان‌ها از طریق تقابل با دیگر گفتمان‌ها شکل می‌گیرد. در نهایت، گفتار لاکالا و موفه نشان می‌دهد که «خصومت» و «تضاد» بخشی جدایی‌ناپذیر از فرایند شکل‌گیری معانی اجتماعی هستند. این نظریه به ما کمک می‌کند تا بفهمیم چگونه هویت‌های اجتماعی از طریق تعاملات پیچیده میان گفتمان‌ها شکل می‌گیرند و چگونه قدرت در این فرایندها عمل می‌کند. بنابراین تحلیل خصومت در گفتمان‌های مختلف، نه‌تنها به شناخت بهتر ساختارهای اجتماعی کمک می‌کند، بلکه به ما امکان می‌دهد تا دنیای معانی را که در آن زندگی می‌کنیم بهتر درک کنیم (فیرحی، ۱۳۷۸، ص ۵۵-۶۰).

۱۳-۳. عاملیت اجتماعی و ذهنیت سیاسی

«عاملیت اجتماعی» در نظریه لاکالا و موفه به‌معنای توانایی اشخاص برای کنش در چارچوب‌های گفتمانی است. آنها معتقدند: اشخاص دارای آزادی نسبی هستند، اما این آزادی تحت تأثیر ساختارهای قدرت و گفتمان‌های حاکم محدود می‌شود. بنابراین، اشخاص نه کاملاً آزادند و نه کاملاً تحت اختیار.

«ذهنیت (سوژگی) سیاسی» به موقعیت شخص در نظام‌های گفتمانی اشاره دارد. لاکالا و موفه با بهره‌گیری از نظریات لاکان دربارهٔ شخص، نشان می‌دهند که موقعیت آن تحت تأثیر گفتمان‌های برتری‌طلبانه قرار دارد. این مفهوم بر تعامل میان اشخاص و ساختارهای قدرت تأکید دارد.

در نهایت، نظریه «گفتمان» لاکلا و موفه ابزاری کارآمد برای تحلیل پدیده‌های اجتماعی و سیاسی فراهم می‌آورد. این نظریه با تأکید بر نقش زبان و گفتمان در شکل‌دهی به واقعیت‌های اجتماعی، فهم عمیق‌تری از عاملیت اجتماعی و ذهنیت سیاسی ارائه می‌دهد. با توجه به پیچیدگی مفاهیم مطرح‌شده، این نظریه نیازمند توجه دقیق پژوهشگران برای تحلیل روابط میان «قدرت»، «هویت» و «زبان» است (حقیقت، ۱۳۹۴، ص ۵۲۴).

۱۴-۲-۳. هویت در گفتمان

نظریه «گفتمان» ارنستو لاکلا و شانتال موفه هویت را در بستر گفتمان‌ها بررسی می‌کند و بر این باور است که هویت‌ها - چه فردی و چه جمعی - از طریق تعاملات و مفصل‌بندی‌های گفتمانی شکل می‌گیرند. این نظریه ریشه در دو سنت نظری ساختارگرا، یعنی مارکسیسم و زبان‌شناسی سوسوری دارد.

به اعتقاد لاکلا و موفه، هیچ نشانه‌ای به‌خودی‌خود دارای هویت نیست، بلکه هویت آن ریشه در گفتمانی دارد که در آن قرار گرفته است. آنها تأکید می‌کنند که هویت‌ها به‌شدت تحت تأثیر تعارض‌های موجود در گفتمان‌ها شکل می‌گیرند و هیچ گفتمانی نمی‌تواند به‌طور کامل تثبیت شود.

در نهایت، نظریه «گفتمان» لاکلا و موفه با تأکید بر رابطه‌ای بودن هویت‌ها و تأثیر متقابل گفتمان‌ها بر یکدیگر، دیدگاهی نوین نسبت به تحلیل اجتماعی ارائه می‌دهد. این نظریه نشان می‌دهد که فهم هویت‌های اجتماعی نیازمند توجه به بافت‌های گفتمانی است که در آن قرار دارند، و اینکه هیچ پدیده‌ای نمی‌تواند خارج از گفتمان معنا پیدا کند (سلطانی، ۱۳۸۳، ص ۷۲ و ۱۱۱).

۱۵-۲-۳. برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی

لاکلا و موفه تأکید دارند که گفتمان‌ها از طریق «برجسته‌سازی» برخی مفاهیم اصلی و به «حاشیه‌رانی» دیگر مفاهیم شکل می‌گیرند. این فرایند به‌معنای انتخاب و تأکید بر برخی نشانه‌ها و معانی در برابر سایر نشانه‌هاست که به ایجاد سلطه گفتمانی کمک می‌کند.

به عبارت دیگر، قدرت یک گفتمان در توانایی آن برای تعریف و تحمیل معانی خاص بر سایر معانی نهفته است. «حاشیه‌رانی» در این نظریه به‌معنای نادیده‌گرفتن یا کم‌اهمیت جلوه‌دادن برخی گفتمان‌ها یا معانی است که ممکن است تهدیدی برای گفتمان غالب باشند. این فرایند به تقویت گفتمان قالب کمک می‌کند و موجب می‌شود برخی صداها و دیدگاه‌ها در حاشیه قرار گیرند.

در نهایت، نظریه «گفتمان» لاکلا و موفه با تأکید بر «برجسته‌سازی» و «حاشیه‌رانی»، ابزاری مؤثر برای تحلیل ساختارهای اجتماعی و سیاسی فراهم می‌آورد. این نظریه نشان می‌دهد که چگونه قدرت معنایی در گفتمان‌ها شکل می‌گیرد و چگونه برخی معانی به‌طور نظام‌مند تقویت یا تضعیف می‌شوند (سلطانی، ۱۳۸۳، ص ۱۱۳).

۱۶-۲-۳. کردارهای اجتماعی

نظریهٔ «گفتمان» لاکلا و موفه به بررسی نقش گفتمان‌های زبانی و غیرزبانی در شکل‌دهی به معانی اجتماعی و سیاسی می‌پردازد. این نظریه بر پایهٔ دو سنت نظری ساختارگرایی (مارکسیسم و زبان‌شناسی سوسوری) بنا شده است و به تحلیل روابط قدرت و سلطه در جوامع مختلف می‌پردازد.

گفتمان زبانی شامل تمام داده‌های زبانی مانند گفتار، نوشتار و متون است که در آن نشانه‌ها و واژه‌ها معنای خاصی پیدا می‌کنند. لاکلا و موفه معتقدند: هر واژه یا نشانه در چارچوب یک گفتمان خاص معنا می‌یابد و هیچ واژه‌ای به‌خودی‌خود دارای هویت نیست. برای مثال، مفهوم «آزادی» در گفتمان‌های مختلف ممکن است معانی متفاوتی داشته باشد.

گفتمان غیرزبانی نیز شامل پدیده‌هایی است که به‌طور مستقیم با زبان ارتباط ندارند، اما همچنان بار معنایی دارند. این شامل نمادها، رفتارها، نهادها و سیاست‌ها می‌شود. برای نمونه، صندوق رأی در گفتمان «لیبرال دموکراسی» یا حجاب در گفتمان «اسلام سیاسی»، نمونه‌هایی از گفتمان‌های غیرزبانی هستند.

لاکلا و موفه تأکید دارند که گفتمان‌ها نه‌تنها دریچه‌ای برای شناخت انسان از جهان هستند، بلکه خود عامل شکل‌دهندهٔ واقعیت اجتماعی‌اند. هر گفتمان با ایجاد نظام‌های معنایی خاص خود، به فهم ما از جهان نظم می‌بخشد. این بدان معناست که هر عمل یا پدیده‌ای باید در چارچوب یک گفتمان خاص قرار گیرد تا معنادار شود.

در نهایت، نظریهٔ گفتمان لاکلا و موفه با تأکید بر اهمیت قدرت و سلطه در شکل‌دهی به معانی اجتماعی، به تحلیل عمیق‌تری از روابط اجتماعی کمک می‌کند. این نظریه نشان می‌دهد که چگونه گفتمان‌های زبانی و غیرزبانی در تعامل با یکدیگر، واقعیت‌های اجتماعی را شکل می‌دهند و بر فهم ما از جهان تأثیر می‌گذارند (حسینی‌زاده، ۱۳۸۳، ص ۵۵۶).

الف) زنجیرهٔ هم‌ارزی و تفاوت

زنجیرهٔ هم‌ارزی و تفاوت در گفتمان‌های ارنستو لاکلا و شانتال موفه به نحوهٔ شکل‌گیری و تعامل دال‌های گفتمانی در ساختارهای اجتماعی و سیاسی می‌پردازد. این دو نظریه‌پرداز با تأکید بر اهمیت دال‌های گفتمانی، به تحلیل چگونگی ایجاد زنجیره‌های هم‌ارزی و تفاوت در ساختارهای اجتماعی می‌پردازند (Mouffe, 2000, p51).

زنجیرهٔ هم‌ارزی به مجموعه‌ای از دال‌ها اشاره دارد که در یک گفتمان خاص به هم مرتبط می‌شوند و معنای مشترکی را شکل می‌دهند. این زنجیره‌ها به ایجاد همگرایی اجتماعی کمک می‌کنند و ممکن است شامل مفاهیم مختلفی (از جمله مهدویت، هویت و مقاومت) باشند. در عصر صفویه - برای مثال - زنجیرهٔ هم‌ارزی مهدویت به‌مثابهٔ یک سازوکار گفتمانی عمل کرده که توانسته است جامعه را فارغ از تفاوت‌های جنسیتی، قومیتی و مذهبی به هم نزدیک کند (قوام و اسدی، ۱۳۹۳، ص ۲۲). تفاوت در این زمینه به معنای وجود دال‌های متنوعی است که هر یک هویت خاصی را نمایندگی می‌کنند.

لاکالا و موفه معتقدند: دال‌های گفتمانی در زنجیره‌های هم‌ارزی و تفاوت نسبت به یکدیگر قرار دارند و این رابطه‌ها می‌توانند به شکل‌گیری سلطه‌ها و پادگفتمان‌ها منجر شوند. این مفهوم نشان‌دهنده تنوع در ساختارهای اجتماعی است که ممکن است در تضاد با یکدیگر عمل کنند (Laclau, 1995, p21).

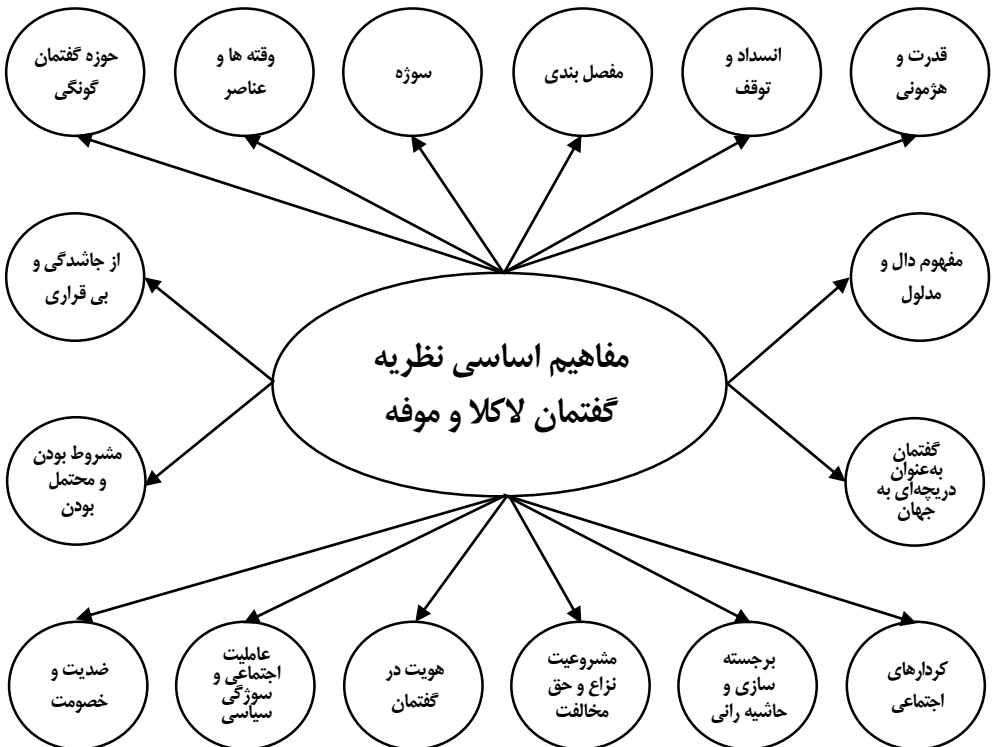
ب) مقایسه گفتمان لاکالا و موفه

تحلیل این دو گفتمان نشان می‌دهد که زنجیره‌های هم‌ارزی چگونه می‌توانند به شکل‌گیری یک هویت مشترک کمک کنند، در حالی که تفاوت‌ها نیز می‌توانند زمینه‌ساز جدل‌های گفتمانی و شکل‌گیری سلطه‌های جدید باشند. در نهایت، فهم این دو مفهوم می‌تواند به درک بهتر تحرک (دینامیک)‌های اجتماعی و سیاسی منجر شود و راهکارهایی برای حل تعارضات ارائه دهد (سلطانی، ۱۳۸۴، ص ۹۲-۹۳).

جدول ۱: مقایسه گفتمان لاکالا و موفه

ویژگی	ارنستو لاکالا	شاتال موفه
تعریف زنجیره هم‌ارزی	تأکید بر ارتباطات دال‌ها	تأکید بر تنوع دال‌ها
نقش سلطه	سلطه از طریق همگرایی	سلطه از طریق تضاد
تحلیل اجتماعی	تمرکز بر ساختارهای اجتماعی	تمرکز بر کنش‌های اجتماعی

شکل ۲: مفاهیم اساسی لاکالا و موفه



۲-۳. تفسیر متون

در این مرحله، یافته‌های حاصل از تحلیل متن در بستر اجتماعی، فرهنگی و تاریخی آن قرار می‌گیرد. هدف از این تفسیر، درک چگونگی ارتباط متن با ساختارهای قدرت، ایدئولوژی‌ها، ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی است. در این بخش، مواردی مانند اهداف نویسنده، مخاطبان متن، تأثیرات احتمالی متن بر جامعه و سایر عوامل مرتبط بررسی می‌شود.

۱-۲-۳. مسلط شدن گفتمان نسبت به سایر گفتمان‌ها

مسلط شدن یک‌خرده گفتمان به معنای موفقیت آن در تثبیت معانی و ارزش‌های خاص خود در یک زمینه اجتماعی یا سیاسی است. این فرایند معمولاً به واسطه تعامل و رقابت با دیگر گفتمان‌ها و خرده گفتمان‌ها شکل می‌گیرد و می‌تواند به ایجاد یک اجماع فرهنگی یا اجتماعی منجر شود. مفهوم «سلطه» (هژمونی) در نظریه لاکلا و موفه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. آنها از مفهوم «سلطه» آنتونیو گرامشی (Antonio Gramsci) استفاده کرده و آن را به شکلی عام‌تر تبیین می‌کنند. در این رویکرد، سلطه نه تنها ناشی از قدرت اقناع طبقات حاکم بر طبقات محکوم است، بلکه به طور گسترده‌ای در تمام جامعه وجود دارد و با گفتمان‌ها درهم‌تنیده است. لاکلا و موفه بر این باورند که سلطه به معنای موفقیت یک گفتمان در برجسته کردن نظام معنایی خود و به حاشیه راندن نظام‌های معنایی رقیب است. این فرایند شامل تثبیت معناها و دال‌های خاصی است که در سطح عمومی پذیرفته می‌شوند. بنابراین سلطه به معنای تسلط یا برتری یک گفتمان بر دیگر گفتمان‌هاست که از طریق ایجاد رضایت و اجماع در میان گروه‌های مختلف اجتماعی حاصل می‌شود. این مفهوم، به‌ویژه در نظریات آنتونیو گرامشی، به مثابه ابزاری برای حفظ سلطه طبقات بالاتر بر طبقات پایین‌تر از طریق کسب رضایت آنها به کار می‌رود. در نهایت، تسلط یک خرده گفتمان نه تنها به تقویت آن کمک می‌کند، بلکه می‌تواند زمینه‌ساز تغییرات اجتماعی و سیاسی گسترده‌تری نیز باشد (حقیقت، ۱۳۹۴، ص ۵۲۹؛ تاجیک، ۱۳۸۳، ص ۵۲؛ سلطانی، ۱۳۸۴، ص ۸۶).

۴. مراحل تحلیل گفتمان

به‌طور کلی شش مرحله را می‌توان برای پیدایش و سقوط گفتمان نام برد:

۱-۴. تضعیف گفتمان مسلط

«تضعیف گفتمان مسلط» به معنای کاهش قدرت و نفوذ یک گفتمان غالب در جامعه است که می‌تواند به ظهور گفتمان‌های جدید و جایگزین منجر شود. این پدیده در نظریه‌های گفتمان، به‌ویژه در کارهای لاکلا و موفه، به طور گسترده‌ای بررسی شده است. تضعیف گفتمان مسلط معمولاً با بی‌قراری اجتماعی و بحران هویت همراه است. این شرایط موجب می‌شود افراد به دنبال هویت‌های جدید و معانی اجتماعی متفاوت باشند. در این وضعیت، اشخاص تلاش می‌کنند تا از طریق پیوستن به گفتمان‌های بدیل، هویت‌های خود را بازسازی کنند.

از این‌رو در مرحله‌ای که گفتمان مسلط تضعیف می‌شود، گروه‌های مختلف برای ارائه روایت‌های جدید و پاسخ به بحران‌ها با یکدیگر رقابت می‌کنند. این رقابت ممکن است منجر به ظهور یک گفتمان مسلط جدید شود که بتواند بر دیگر گفتمان‌ها غلبه کند. همچنین تثبیت یا زوال هر گفتمان به روابط قدرت در جامعه بستگی دارد.

هر گفتمان با سرکوب و طرد دیگران شکل می‌گیرد و بنابراین تضعیف یک گفتمان غالب می‌تواند به تغییر در ساختارهای قدرت منجر شود. در نهایت، تضعیف گفتمان مسلط نه تنها نشان‌دهنده ضعف آن در تفسیر واقعیت‌هاست، بلکه فرصتی برای ظهور و تثبیت گفتمان‌های جدید فراهم می‌آورد. این فرایند، تغییرات اجتماعی و فرهنگی را تسهیل کرده، می‌تواند منجر به تحولاتی اساسی در ساختارهای اجتماعی شود (حقیقت، ۱۳۹۴، ص ۵۲۶).

۲-۴. رقابت گروه رقیب با گفتمان مسلط

«رقابت میان گروه‌های رقیب با گفتمان مسلط» یکی از موضوعات مهم در تحلیل‌های اجتماعی و سیاسی است. این رقابت به معنای چالش میان اندیشه‌ها و دیدگاه‌های مختلف در خصوص مسائل کلیدی جامعه است و می‌تواند تأثیرات عمیقی بر ساختارهای اجتماعی و سیاسی داشته باشد.

«رقابت گفتمانی» به معنای رقابت بین دیدگاه‌ها و انگاره‌ها برای تعیین مسیر حرکت عمومی جامعه است. این نوع رقابت فراتر از مباحث سطحی سیاسی بوده و به دنبال ایجاد تغییرات بنیادین در باورهای عمومی است. در این زمینه، توانایی گروه‌ها برای تولید معنا و تثبیت آن در ذهن جمعی افراد جامعه اهمیت دارد. گفتمان‌های رقیب ممکن است به تضعیف گفتمان مسلط منجر شوند (امان‌اللهی و دیگران، ۱۴۰۳، ص ۱۲۲).

با افزایش قدرت گفتمان رقیب، گفتمان حاکم ناچار به واکنش و نشان دادن خصومت بیشتری می‌شود. این روند می‌تواند به مسلط شدن گفتمان رقیب و در نهایت، فروپاشی گفتمان حاکم بینجامد. در نتیجه، رقابت گفتمانی نه تنها به عنوان یک پدیده طبیعی در جوامع مردم‌سالار شناخته می‌شود، بلکه می‌تواند موجب رشد علمی و فرهنگی نیز گردد. این نوع رقابت نیازمند فضایی است که در آن گفت‌وگوها به دور از احساسات منفی انجام شوند و بر اساس منطق و استدلال پیش بروند. در نهایت، تقویت مبانی فکری و اعتقادی گروه‌ها می‌تواند به موفقیت آنها در این عرصه کمک کند (سلطانی، ۱۳۸۴، ص ۸۳).

۳-۴. برتری یک گفتمان بر دیگران

«گفتمان» به مجموعه‌ای از گفتارها و نوشتارها اطلاق می‌شود که در یک زمینه خاص شکل می‌گیرد و به تولید معنا و دانش کمک می‌کند. این مفهوم نه تنها شامل زبان است، بلکه به روابط اجتماعی و قدرت نیز مرتبط می‌شود. میشل فوکو، یکی از نظریه‌پردازان برجسته در این حوزه، «گفتمان» را مجموعه‌ای از گزاره‌ها می‌داند که نه تنها موضوعات اجتماعی را شکل می‌دهند، بلکه خود نیز تحت تأثیر ساختارهای قدرت قرار دارند (مشکین فام و دیگران، ۱۴۰۳، ص ۳۵). از این رو، عوامل موفقیت گفتمان به شرح ذیل است:

۱-۳-۴. قدرت و دانش

بر اساس نظریه فوکو، قدرت و دانش به صورت مستقیم با یکدیگر مرتبط‌اند. گفتمان‌هایی که توانایی تولید دانش را دارند معمولاً قدرت بیشتری نیز در شکل‌دهی به واقعیت‌های اجتماعی دارند. این بدان معناست که گفتمان‌های مسلط می‌توانند معانی خاصی را تحمیل کنند و دیگر معانی را طرد نمایند (Laclau, 2004, p41).

۲-۳-۴. تاریخچه و بافت اجتماعی

هر گفتمان در زمینه تاریخی و اجتماعی خاصی شکل می‌گیرد. فرهنگ، سیاست و ساختارهای اجتماعی بر نحوه شکل‌گیری و پذیرش گفتمان تأثیر گذارند (سرسرابی و ذوالفقاری، ۱۴۰۳، ص ۲۰۵).

۴-۴. مبارزه گفتمانی

برتری یک گفتمان ممکن است نتیجه مبارزات میان گفتمان‌های مختلف باشد. هر گفتمان تلاش می‌کند تا خود را به‌عنوان حقیقتی غالب معرفی نماید و در این زمینه ممکن است دیگر گفتمان‌ها را نفی کند (Laclau, 2004, p45). در نهایت، برتری یک گفتمان نه تنها به توانایی آن در تولید دانش بستگی دارد، بلکه تحت تأثیر روابط قدرت، تاریخچه اجتماعی و مبارزات میان گفتمان‌ها نیز قرار دارد. «تحلیل انتقادی گفتمان» (Critical Discourse Analysis) سعی دارد تا این روابط پیچیده را شفاف‌سازی کند و نشان دهد که چگونه قدرت از طریق زبان و گفتار تولید و بازتولید می‌شود (سلطانی، ۱۳۸۴، ص ۸۶).

۵-۴. ایجاد نظم اجتماعی نوین

گفتمان مسلط به افق نمادین جامعه تبدیل می‌شود و چارچوب‌های بدیل را به‌عنوان نامشروع، غیرعقلانی، باطل و نامنسجم طرد و سرکوب می‌کند و جامعه را به شیوه خود سامان می‌دهد. در چنین حالتی، جامعه و گفتمان عینیت می‌یابد. در این شرایط، گفتمان تثبیت‌شده، طبیعی و همیشگی به نظر می‌رسد و ریشه‌های سیاسی آن فراموش می‌شود و گفتمان سلطه خود را به‌عنوان تنها گزینه حقیقت مطرح می‌کند. در این زمان، جامعه از دیدگاه گفتمان مسلط به جهان می‌نگرد و آن را چنان می‌بیند که او می‌خواهد. به هر حال، سه مفهوم «امر سیاسی»، «سیاست» و «عینیت» در این چهار مرحله متبلور می‌شود که - به ترتیب - به «نزاع گفتمانی»، «اعمال قدرت»، «استقرار و تبلور گفتمان» و «شکل‌گیری جامعه» اشاره می‌کند. در عین حال، نباید از یاد برد که هیچ‌گاه این استقرار و عینیت همیشگی نبوده، همواره در معرض نفی قرار دارد که خود مرحله پنجم را شکل می‌دهد و شروع دوباره‌ای از سقوط و ظهور گفتمان‌های جدید را نوید می‌دهد (حسینی‌زاده، ۱۳۸۳، ص ۲۹؛ سلطانی، ۱۳۸۳، ص ۸۶).

۶-۴. غیریت‌سازی و فاصله‌گرفتن از فضای استعاری و عام

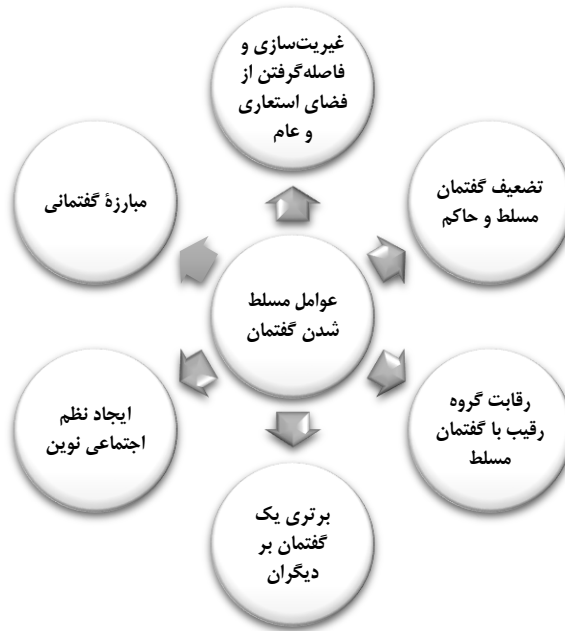
«غیریت‌سازی» فرایندی است که در آن هویت‌ها و گفتمان‌های مختلف به‌واسطه نفی و طرد یکدیگر شکل می‌گیرند. این مفهوم، به‌ویژه در زمینه‌های اجتماعی و سیاسی اهمیت دارد؛ زیرا می‌تواند به ایجاد و تقویت هویت‌های جدید منجر شود. اینجا آغاز غیریت‌سازی‌های درونی و فاصله‌گرفتن از فضای استعاری و عام بررسی می‌شود (مهاجرنیا، ۱۴۰۲، ص ۲۰). مفهوم «غیریت‌سازی» به‌معنای تعریف خود از طریق نفی دیگری است. این فرایند می‌تواند به دو شکل اصلی تجلی یابد:

۱-۴-۶. غیریت‌سازی اجتماعی

در این نوع، هویت‌های مختلف با یکدیگر در تضاد قرار می‌گیرند و هر گروه سعی دارد تا خود را از دیگری متمایز کند (آزادی‌نژاد و دیگران، ۱۴۰۳، ص ۱۳۵).

۲-۶-۴. غیریت‌سازی سیاسی

این نوع غیریت‌سازی معمولاً در عرصه سیاست و قدرت رخ می‌دهد؛ جایی که گروه‌ها برای کسب سلطه می‌کوشند و هویت خود را بر اساس نفی دیگران تعریف می‌کنند (حسینی‌زاده، ۱۳۸۳، ص ۳۹-۴۰).
شکل ۳: عوامل مسلط شدن گفتمان



۵. پدیده فاصله گرفتن از فضای استعاره

«فاصله گرفتن از فضای استعاره» به معنای خروج از چارچوب‌های سنتی و قالبی است که گفتمان‌های غالب را شکل می‌دهد. این پدیده معمولاً در پاسخ به بحران‌ها یا تغییرات اجتماعی بروز می‌کند. در چنین شرایطی گروه‌ها تلاش می‌کنند تا هویت‌های جدیدی را بر اساس تجربیات و نیازهای خاص خود ایجاد کنند (حسینی‌زاده، ۱۳۸۳، ص ۲۵).

۱-۵. عوامل مؤثر در فاصله گرفتن از فضای استعاره

۱-۱-۵. تحولات اجتماعی

تغییرات اجتماعی (مانند جنگ، بحران اقتصادی یا تحولات فرهنگی) می‌توانند گروه‌ها را به بازنگری در هویت خود و فاصله گرفتن از گفتمان‌های سنتی سوق دهند.

۲-۱-۵. ظهور گفتمان‌های جدید

پیدایش انگاره‌ها و گفتمان‌های نوین که به نقد وضعیت موجود می‌پردازند، می‌تواند زمینه‌ساز فاصله گرفتن از فضاهای استعاره باشد (سلطانی، ۱۳۸۳، ص ۱۴۷).

در نهایت، آغاز غیریت‌سازی‌های درونی و فاصله‌گرفتن از فضای استعاری نشان‌دهنده فرایندی پیچیده است که تحت تأثیر عوامل اجتماعی، سیاسی و فرهنگی قرار دارد. این پدیده نه تنها به شکل‌گیری هویت‌های جدید کمک می‌کند، بلکه می‌تواند منجر به ایجاد تنش‌ها و رقابت‌های تازه در جامعه شود. «غیریت‌سازی» ابزاری مهم برای فهم تحولات هویتی و اجتماعی است که باید مد نظر قرار گیرد (مهاجرنیا، ۱۴۰۲، ص ۲۵).

۶. نقش رهبران در سقوط و ظهور گفتمان‌ها

یکی دیگر از نکاتی که باید بدان دقت داشت نقش رهبران در سقوط و ظهور گفتمان‌هاست. در شرایط بحرانی که اسطوره‌ها در حال شکل‌گیری‌اند، اشخاص خلاق و آفریننده ظهور می‌کنند؛ اما لحظه تبلور اسطوره و عینیت یافتن گفتمان، لحظه کسوف شخص و انحلال آن در ساختار فراگیر است.

در این نظریه، هر گفتمان موقعیت‌هایی را برای افراد تدارک می‌بیند و فرد در شرایط عادی در این موقعیت‌ها موقعیت‌گذاری (inter pellation) می‌شود. اما در شرایط بحرانی، این موقعیت‌ها ناپایدار شده، فرد از راه تغییر گفتمان‌ها، امکان فرار از جبر ساختاری و بازسازی واقعیت را پیدا می‌کند.

بر همین اساس، اشخاص و کنشگران خلاق در فضای بی‌قرار اسطوره‌های ظهور می‌کنند و پس از عینیت یافتن گفتمان، رو به افول می‌روند. رهبران و اندیشمندان بزرگ در بی‌قراری‌ها به‌عنوان یک کارگزار مستقل ظاهر می‌شوند و به آفرینش جهان و جامعه‌ای جدید یاری می‌رسانند. اما با فروکش کردن نابسامانی‌ها، نقش فرد به کنش در درون ساختارهای موجود محدود می‌شود و استقلال و خودمختاری در سایه سلطه گسترده گفتمان حاکم محو می‌شود (حسینی‌زاده، ۱۳۸۳، ص ۳۳).

نتیجه‌گیری

نظریه «گفتمان» لاکلا و موفه، به‌عنوان یک رویکرد پس‌اساختارگرا، بر تحولات پیچیده اجتماعی و سیاسی تأکید دارد و به تحلیل چگونگی تولید معنا در بافت‌های اجتماعی می‌پردازد. این نظریه با الهام از سنت‌های نظری مارکسیسم و زبان‌شناسی سوسور شکل گرفته است و گفتمان‌ها را به‌عنوان شبکه‌هایی از نشانه‌ها در نظر می‌گیرد که معناهای خود را از طریق روابط میان این نشانه‌ها به دست می‌آورند.

در چارچوب این نظریه، مفاهیم ذیل بررسی شد:

اختیاری بودن نشانه: برخلاف دیدگاه‌های ساخت‌گرایانه، لاکلا و موفه معتقدند: گفتمان‌ها برای هویت‌یابی نیازمند ارتباط با گفتمان‌های دیگر هستند. هیچ امر سیاسی یا اجتماعی، به‌خودی‌خود دارای هویت نیست، بلکه هویت‌ها در تعاملات گفتمانی شکل می‌گیرند.

تاریخمندی و تغییرپذیری: گفتمان‌ها دارای ابعاد تاریخی هستند و همواره در معرض تغییر و تحول قرار دارند. این ویژگی موجب سیال‌بودن معناها و هویت‌ها می‌شود.

مفصل‌بندی: این مفهوم به عمل ایجاد روابط بین عناصر مختلف اشاره دارد که منجر به تعریف مجدد هویت آنها می‌شود و چگونگی شکل‌گیری معنا در یک گفتمان خاص را نشان می‌دهد.

در نهایت، «گفتمان» لاکلا و موفه به ما کمک می‌کند تا درک عمیق‌تری از چگونگی شکل‌گیری معانی اجتماعی و سیاسی داشته باشیم. این نظریه بر اهمیت بافت اجتماعی در تولید معنا تأکید دارد و نشان می‌دهد که سیاست و سایر پدیده‌های اجتماعی برای فهم و تفسیر، نیازمند گفتمان‌اند. بنابراین، تحلیل گفتمان نه تنها به بررسی زبان، بلکه به بررسی ساختارهای اجتماعی نیز می‌پردازد که در نهایت، منجر به شناخت بهتر از فرایندهای اجتماعی و سیاسی می‌شود.

این پژوهش کوشید تا با بهره‌گیری از نظریه «گفتمان» لاکلا و موفه، به واکاوی عمیق‌تر ساختارهای اجتماعی بپردازد. این نظریه به مثابه یک لنز کارآمد برای فهم پیچیدگی‌های جهان اجتماعی، با تکیه بر ریشه‌های فکری خود در مارکسیسم انتقادی و زبان‌شناسی سوسور، روشن می‌سازد که چگونه معنا در دل تعاملات اجتماعی ساخته، تثبیت و دستخوش تغییر می‌شود و این فرایندها شاکله اصلی هر ساختار اجتماعی را تشکیل می‌دهند.

مفاهیم کلیدی این نظریه - نظیر «اختیاری بودن نشانه»، «تاریخمندی و تغییرپذیری گفتمان‌ها»، و به‌ویژه «مفصل‌بندی» - ابزارهایی حیاتی برای رمزگشایی سازوکارهای پنهان شکل‌گیری هویت‌ها، معانی و روابط قدرت در بافت‌های اجتماعی بودند. پژوهشگر دریافت که انگاره «اختیاری بودن نشانه» تا چه اندازه مهم است؛ زیرا نشان می‌دهد هیچ هویت اجتماعی ذاتی نیست و هویت‌ها در تعامل با گفتمان‌های دیگر و از طریق فرایندهای تمایز و طرد ساخته می‌شوند. این درک پویایی و سیال بودن هویت‌ها و به تبع آن، ساختارهای اجتماعی را روشن‌تر ساخت.

همچنین «تاریخمندی گفتمان‌ها» نشان داد که ساختارهای اجتماعی همواره در حال تحول‌اند و فهم آنها مستلزم رهگیری دقیق تغییرات معنایی در طول زمان است. این نگرش تحلیل را از دیدگاهی ایستا به سوی رویکردی پویا و دیالکتیکی سوق داد.

اما مفهوم «مفصل‌بندی» به‌طور مستقیم چگونگی قوام‌یافتگی و تثبیت ساختارهای اجتماعی را تبیین کرد. در تحلیل‌ها مشاهده شد که چگونه هر ساختار اجتماعی (مانند یک نظام سیاسی یا یک جنبش اجتماعی) از طریق مفصل‌بندی دال‌های مختلف حول یک دال مرکزی شکل می‌گیرد و سلطه خود را به صورت موقت تثبیت می‌کند. این نظریه به‌وضوح نشان داد که سیاست، قدرت و سایر پدیده‌های اجتماعی، نه واقعیت‌های مادی و مستقل، بلکه نظام‌های گفتمانی‌اند که در پیوند ناگسستنی با زمینه اجتماعی و تاریخی خود معنا می‌یابند و همواره محل کشاکش و مبارزه گفتمانی هستند.

در پایان، تحلیل گفتمان بر اساس نظریه لاکلا و موفه، صرفاً به بررسی زبان محدود نشد، بلکه به طور بنیادین به کشف و تبیین پیچیدگی‌های ساختارهای اجتماعی و سازوکارهای برتری طلبانه پرداخت. این رویکرد به پژوهشگر امکان داد تا فرایندهای اجتماعی و سیاسی را نه به‌عنوان رخدادهایی از پیش تعیین‌شده یا ساختارهایی ثابت، بلکه به‌عنوان محصولات گفتمانی سیال و متغیر که در میدان‌های قدرت و مقاومت شکل می‌گیرند، تحلیل و تبیین کند. این شناخت عمیق، زمینه‌ساز درک دقیق‌تر از نحوه عملکرد ساختارهای اجتماعی، آسیب‌پذیری‌های آنها و به تبع آن، امکان مداخله‌های آگاهانه‌تر و راهبردی‌تر در جهت دگرگونی‌های اجتماعی را فراهم آورد.

منابع

- آزادی‌نژاد، محمدرضا و دیگران (۱۴۰۳). تحلیل گفتمان بیلبردهای شهر تهران: غیریت‌سازی در پیام‌های فرهنگی و سیاسی. *مطالعات فرهنگ - ارتباطات*، ۶۶ (۹۸)، ۱۳۵-۱۶۶.
- امان‌الهی، زهرا و دیگران (۱۴۰۳). گفتمان امید در سطوح مختلف سهم‌گذاری: تحول فردی، تحول علوم انسانی. *مطالعات تحول در علوم انسانی*، ۱۳ (۱)، ۱۱۹-۱۴۵.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۷۹). *مدیریت بحران: تقدی بر شیوه‌های تحلیل و تدبیر بحران در ایران*. تهران: فرهنگ گفتمان.
- حسینی‌زاده، سیدمحمدعلی (۱۳۸۳). *نظریه گفتمان و تحلیل سیاسی*. قم: دانشگاه باقرالعلوم.
- حقیقت، سیدصادق (۱۳۹۴). *روش‌شناسی علوم سیاسی*. چ چهارم. قم: دانشگاه مفید.
- رضایی‌پناه، امیر (۱۴۰۳). تحلیل چگونگی بازنمایی هویت در گفتمان بنیادها و مراکز ایران‌شناسی غرب. *مطالعات ایران‌شناسی*، ۱۸ (۱)، ۱-۳۷.
- سام‌خانیانی، علی‌اکبر و بخشایی‌زاده، محمد (۱۴۰۳). تحلیل ابعاد گفتمان تساهل و مدارا در دیوان حافظ شیرازی. *مطالعات ایرانی*، ۲۳ (۴۶)، ۳۱۳-۳۳۷.
- سرسرابی، شراره‌سادات و ذوالفقاری، سمانه (۱۴۰۳). تحلیل زبان‌شناختی گفتمان زائران حرم امام رضا. *فرهنگ رضوی*، ۲ (۴۶)، ۲۰۱-۲۲۲.
- سلطانی، سیدعلی‌اصغر (۱۳۸۳). *تحلیل گفتمان به‌مثابه نظریه و روش*. قم: دانشگاه باقرالعلوم.
- شیلتون، پاول و شفنو، کریستینا (۱۳۷۷). *گفتمان و سیاست*. ترجمه مصطفی یونسی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی.
- فیرحی، داود (۱۳۷۸). *امام خمینی؛ گفتمان تجدید اسلامی*. قم: دانشگاه باقرالعلوم.
- قوام، سیدعبدالعلی و اسدی، مشکات (۱۳۹۳). بررسی تطبیقی جایگاه زن در گفتمان‌های مختلف تاریخ معاصر ایران. *مطالعات میان‌فرهنگی*، ۹ (۲۳)، ۹-۳۹.
- کسرابی، محمدسالار و پوزش شیرازی، علی (۱۳۸۸). *نظریه گفتمان لاکلا و موفه؛ ابزاری کارآمد در فهم و تبیین پدیده‌های سیاسی*. سیاست، ۳۹ (۳)، ۳۳۹-۳۶۰.
- لیتیل، دانیل (۱۳۷۳). *گونه‌های تبیین اجتماعی: مقدمه‌ای بر فلسفه اجتماعی*. ترجمه مجید محمدی. تهران: مؤلف.
- مشکین‌فام، مهرداد و دیگران (۱۴۰۳). تحلیل گفتمان مقام معظم رهبری در حوزه امنیت فرهنگی ایران. *مطالعات فرهنگی پلیس*، ۱۱ (۲)، ۳۲-۳۹.
- مقدمی، محمدتقی (۱۳۹۰). *نظریه تحلیل گفتمان لاکلا و موف و نقد آن (نقد نظریه تحلیل خطاب لاکلاف موفیه)*. معرفت فرهنگی اجتماعی، ۲ (۶)، ۹۱-۱۲۴.
- مهاجرنیا، محسن (۱۴۰۲). *گفتمان انقلاب اسلامی*. قم: مؤسسه آموزش عالی طلوع مهر.
- هوارث، دیوید (۱۳۹۸). *گفتمان*. ترجمه روح‌الله قاسمی. تهران: اندیشه احسان.
- Bazerman, C. (1988). *Shaping written knowledge: The genre and the activity of the experimental article in science*. University of Wisconsin Press.
- Fairclough, N. (1995). *Media discourse*. Edward Arnold.
- Laclau, E. (1993). Politics and the limits of modernity. In T. Docherty (Ed.), *Postmodernism: A reader* (p 336-352). Harvester Wheatsheaf.
- Laclau, E. (1995). *New reflections on the revolution of our time*. Routledge.
- Laclau, E., & Mouffe, C. (1985). *Hegemony and socialist strategy: Towards a radical democratic politics*. Verso.

- Locke, T. (2004). Critical discourse analysis. Continuum.
- Mouffe, C. (2000). *The democratic paradox*. Verso.
- Pechtelidis, Y., & Stamou, A. G. (2017). The “competent child” in times of crisis: A synthesis of Foucauldian with critical discourse analysis in Greek pre-school curricula. *Palgrave Communications*, 3(1), Article 17065.
- Van Leeuwen, T. (2007). Legitimation in discourse and communication. *Discourse & Communication*, 1(1), 91–112.
- Wodak, R.; McEnery, T.; Kryzanowski, M.; Khosravini, M.; Gabrielatos, C. & Baker, P. (2008). Combining critical discourse analysis and corpus linguistics to examine discourses of refugees and asylum seekers in the UK press: A useful methodological synergy? *Discourse & Society*, 19(3), 273–306.



An Inquiry into the Philosophy of Science, the Semantics of "Foundation" and "Principle," and their Relationship

Ahmad Reza Tahayori  / Assistant Professor of Qur'an and Science (Social Sciences Branch), Al-Mustafa International University
ahmad_tahayori@miu.ac.ir

Received: 2025/04/07 - Accepted: 2025/06/08

Abstract

Based on the foundationalist approach in epistemology, knowledge is a layered structure, with the underlying layer formed by "foundations" (mabani) and "principles" (osul), upon which theories are superstructures. One of the most crucial steps in understanding, critiquing, or producing a theory is the correct comprehension of the foundations and principles governing that theory, and disagreements among theories trace back to differences in their foundations and principles. This paper, by examining the definitions of the terms "foundation" and "principle," demonstrates that these two concepts are equivalent to "propositional principles" (mabadi-e tasdiqi) in logic. "Propositional principles" comprise two categories of universal propositions: descriptive propositions containing "is-statements" that determine the orientation and method of research (foundations), and prescriptive propositions containing "ought-statements" that are the instruments for the practical realization of the foundations (principles). The paper is organized using a "philosophical and epistemological" approach and the research method is descriptive-analytical.

Keywords: propositional principles, foundations, principles, universal propositions containing "is-statements", universal propositions containing Research "ought-statements", underlying and superficial layers of knowledge.

جستاری در فلسفه علم، معناشناسی «مبنا» و «اصل» و ربط این دو

ahmad_thayori@miu.ac.ir

احمد رضا تحیری  / استادیار قرآن و علم (گرایش علوم اجتماعی) جامعه المصطفی العالمیه
دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۱۸ - پذیرش: ۱۴۰۴/۰۳/۱۸

چکیده

بر اساس رویکرد مبناگرایانه در معرفت‌شناسی، معرفت امری لایه‌لایه است که لایه زیرین آن را «مبنای» و «اصول» تشکیل می‌دهد و نظریه‌ها به‌مثابهٔ روبناهایی بر این بنیادها استوارند. از مهم‌ترین گام‌ها در فهم، نقد یا تولید یک نظریه، درک صحیح مبانی و اصول حاکم بر آن نظریه است و اختلاف میان نظریه‌ها به تفاوت در مبانی و اصول بازمی‌گردد. این نوشتار با بررسی تعاریف واژگان «مبنا» و «اصل» نشان می‌دهد که این دو مفهوم معادل «مبادی تصدیقی» در منطق‌اند. «مبادی تصدیقی» شامل دو دسته قضایای کلی است: قضایای توصیفی حاوی «هست‌ها» که جهت‌گیری و روش تحقیق را تعیین می‌کنند (مبنایی)، و قضایای دستوری حاوی «بایدها» که ابزار تحقق عملی مبانی‌اند (اصول). روش تحقیق در این مقاله توصیفی - تحلیلی بوده و با رویکردی «فلسفی و معرفت‌شناختی» سامان یافته است.

کلیدواژه‌ها: مبادی تصدیقی، مبانی، اصول، قضایای کلی حاوی «هست‌ها»، قضایای کلی حاوی «بایدها»ی تحقیقی، لایه‌های زیرین و روئین معرفت.

مقدمه

بر اساس رویکرد مبنایگرایانه در معرفت‌شناسی که گاه از آن با عنوان «اصول‌گرایی معرفت‌شناختی» نیز یاد می‌شود (نوده‌ئی، ۱۳۸۹، ص ۱۱۱-۱۱۲) - و به باور نگارنده، همین رویکرد صحیح است - معرفت‌شناختاری لایه‌لایه دارد که لایه زیرین و هسته آن را «مبانی» و «اصول» تشکیل می‌دهد و هر نظریه‌ای در هر شاخه‌ای از علوم، به‌منزله روبنا و پوسته‌ای است که هسته و زیربنای آن را یک سری مبانی و اصول معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی و انسان‌شناختی تشکیل می‌دهند.

این دیدگاه معرفت‌شناختی سابقه‌ای دیرینه دارد که به افلاطون و ارسطو بازمی‌گردد و از سوی عموم فیلسوفان مسلمان نیز پذیرفته شده است. همچنین بسیاری از معرفت‌شناسان و اندیشمندان غربی این دیدگاه را پذیرفته‌اند؛ از جمله رادولف کارناپ، سی. آی. لویس، نلسون گودمن، رودریک چیزم، ویلیام آلستون، آلین پلنتینگا، پاول. کی. موزر و رابرت آودی. اگرچه دیدگاه آنان در برخی جزئیات با نظر فلاسفه اسلامی تفاوت دارد، اما در اصل «مبنایگرایی» با یکدیگر هم‌نظرند.

بر اساس این دیدگاه، یکی از مهم‌ترین گام‌ها در فهم صحیح، نقد یا تولید یک نظریه در هر زمینه‌ای، شناخت و درک صحیح مبانی و اصول حاکم بر آن نظریه است و تمام اختلافات میان نظریه‌های متعدد درباره یک مسئله واحد، بی‌واسطه یا باواسطه، به تفاوت در مبانی و اصول بازمی‌گردد. حتی ممکن است یک گزاره واحد در دو نظریه متفاوت مطرح شود و از نظر ظاهری یکسان باشد، اما در هر نظریه‌ای به‌واسطه تفاوت در مبانی و اصولی که این گزاره بر اساس آنها سامان یافته، مفهوم و لوازم گزاره کاملاً متفاوت و بعضاً متناقض یا متضاد با مفهوم و لوازم آن در نظریه دیگر باشد و توجه نکردن به مبانی و لایه‌های زیرین معرفتی ما را از این تفاوت یا تناقض و تضاد غافل سازد.

برای نمونه، گزاره «فرگشت زیستی» (biological evolution)، هم در نظریه داروینیسم - که در بیشتر محافل علمی پذیرفته و قطعی انگاشته شده - مطرح است، و هم در نظریه «طراحی هوشمند» (Intelligent design) و هم در نظریه «فرگشت خداواری» (Theistic Evolution). باین‌حال، این گزاره در هریک از این نظریه‌ها، به‌سبب تفاوت در مبانی، معنا و لوازم متفاوتی دارد.

اما با تأسف، برخی از دین‌مداران گمان می‌کنند «فرگشت زیستی» با خداواری و دیدگاه‌های الهیاتی منافاتی ندارد و حتی فراتر از این، معارف قرآنی را مؤید آن انگاشته و در این زمینه کتاب‌ها و مقالاتی نگاشته‌اند (برای نمونه، ر.ک. سبحانی، ۱۳۴۶؛ بازرگان، بی‌تا؛ الجسر، ۲۰۱۲). برخی شخصیت‌های برجسته دینی نیز همین مسیر را دنبال کرده‌اند (ر.ک. مشکینی، ۱۳۷۰)، غافل از آنکه «فرگشت زیستی» در نظریه تکامل، در لایه‌های زیرین خود مبتنی بر معرفت‌شناسی اثبات‌گرایانه و هستی‌شناسی مادی‌گرایانه است که در نهایت، به انسان‌شناسی انسان‌گرایانه (اومانیستی) منتهی می‌شود و اساساً نقطه مقابل خداواری است و «خلقت‌گرایی» را «شبه‌علم» می‌انگارد.

در همین مثال ساده و رایج، می‌توان دید که پژوهشگر چگونه به‌سبب بی‌توجهی به مبانی و لایه‌های زیرین یک گزاره، در فهم صحیح و نقد آن گزاره و اظهار نظر نهایی درباره موضوعی که گزاره ناظر به آن است، دچار خطا می‌شود.

بر این اساس، اگر ضرورت «مبناگرایی معرفت‌شناختی» و «توجه به مبانی و اصول به‌مثابه لایه‌های زیرین گزاره‌های معرفتی» را بپذیریم، نخستین گام منطقی در این مسیر، شناسایی معنای دو واژه «مبنا» و «اصل» خواهد بود. نوشتار حاضر درصدد بررسی معنای این دو واژه کلیدی و ارائه تعریفی متقن، منطقی، جامع و مانع از آنها و تبیین رابطه میان آنهاست. ممکن است گفته شود: اگرچه ضرورت مبناپژوهی و اصول‌گرایی معرفت‌شناختی را می‌پذیریم، اما پذیرش این ضرورت به‌معنای پذیرش ضرورت معناشناسی دو واژه «مبنا» و «اصل» و یا ملازم با آن نیست و اساساً این مسئله ضرورتی ندارد؛ زیرا معنا و مفهوم «مبنا» و «اصل» تقریباً روشن است و اختلاف چندانی هم در آن نیست. از این‌رو بحث از معنا و مفهوم این دو واژه ضرورت و ثمره علمی چندانی ندارد.

در پاسخ باید گفت: همان‌گونه که در ادامه خواهد آمد، در معنای این دو واژه اختلافات نسبتاً گسترده‌ای وجود دارد و مفاهیم متعددی از این دو واژه اراده می‌شود و حتی گاهی به جای یکدیگر به کار می‌روند و زیاد دیده شده که اندیشمندی «اصل» را به یک معنا تعبیر کرده و «مبنا» را به معنایی، و اندیشمند دیگری به‌عکس عمل کرده و «مبنا» را در معنایی به کار برده که از دیدگاه اندیشمند اول مرادف با «اصل» است و «اصل» را در معنایی به کار برده که از دیدگاه اندیشمند اول مرادف با «مبنا» است.

برای نمونه، جلائیان اکبرنیا در مقاله خود با عنوان «شناخت و واکاوی مفهوم اصول و مبانی سبک زندگی اسلامی»، در بحث از معنای لغوی، «مبنا» را اصالتاً به معنای «ساختمان و بنا» گرفته و معنای «شالوده، پایه و اساس» را از معنای فرعی واژه «مبنا» دانسته است؛ همچنان که در تبیین معنای اصطلاحی «مبنا» و «اصل» و ارتباط این دو با یکدیگر نیز برخلاف دیدگاه عموم که مبنا را «اساس و بنیان» و اصل را «متفرع بر مبنا و منتج از مبنا» می‌دانند، اصل را «اساس و بنیان» و مبنا را «منتج از اصل و متفرع بر آن» می‌داند که به نظر می‌رسد هم در بحث لغوی و هم در تبیین رابطه مبنا و اصل دچار لغزش شده است (جلائیان اکبرنیا، ۱۳۹۷، ص ۴۳-۶۶).

اندیشمند دیگری این‌گونه تحلیل کرده که «اصل» در علوم کاربردی به‌معنای «قواعد عام» و «گزاره‌های کلی حاوی باید و نباید» است؛ اما در علوم نظری و تجربی به‌معنای «قضایای حاوی است» و مرادف با معنای «مبنا» به کار می‌رود (باقری، ۱۳۹۹، ج ۱، ص ۸۷).

علاوه بر این اختلافات که همراه با آگاهی و التفات به‌معنای این دو واژه است، گاهی در برخی از آثار، استعمال این دو واژه همراه با عدم التفات و دقت در معنای آنهاست که موجب خلط ناآگاهانه مباحث با یکدیگر می‌شود و مکرر در پژوهش‌ها دیده می‌شود که کسی در مقام احصای مبانی، به اصول هم می‌پردازد یا در مقام احصای اصول، مبانی را هم ذکر می‌کند و التفاتی به تفاوت این دو و خلط مباحث ندارد.

از این‌رو در بسیاری از موارد، این اختلافات منجر به نزاع لفظی و چه‌بسا مغالطه لفظی و یا خلط مباحث شده و روشن است که این امور با ماهیت مبناپژوهی معرفتی و اصول‌گرایی معرفت‌شناختی که ظرافت‌سنجی و تأمل در

تحقق آنها مدخلیت دارد و دقت و تعمق، مقوم ماهیت آن دو است، مغایرت جدی دارد. بنابراین بررسی معنا و مفهوم این دو واژه ضرورت علمی می‌یابد.

اگرچه دو واژه «مبنا» و «اصل» در کتاب‌ها و مقالات متعددی تعریف شده‌اند و در علوم مختلف، تعاریف متعددی از آنها ارائه گردیده، اما به جز چند مورد معدود، اثر مستقلى که به صورت اختصاصی به مفهوم‌شناسی این دو واژه پرداخته باشد، یافت نشد و موارد نگارش‌یافته نیز به‌درستی مبین مفهوم و نقش این دو واژه در رویکرد مبناگرایانه و پژوهش‌های بنیادین نیست و حق مطلب را ادا نکرده است.

ازجمله آثار معدود نگارش‌یافته در این زمینه مقاله‌ای با عنوان «شناخت و واکاوی مفهوم اصول و مبانی سبک زندگی اسلامی» (جلانیان اکبرنیا، ۱۳۹۷) است که هم در بحث لغوی و هم در تبیین رابطه مبنا و اصل، به خطا رفته و دیدگاهی برخلاف نظر عمومی رایج در این زمینه ارائه کرده است.

مورد دیگر مقاله «مفهوم‌شناسی مبنا در پژوهش‌های حقوقی» (منصورآبادی و ریاحی، ۱۳۹۱) است که مفهوم «مبنا» در علم حقوق را بررسی کرده و با توجه به آنکه این واژه در علم حقوق، اصطلاحی خاص با بار معنایی متفاوت با معنای آن در سایر عرصه‌های علوم است، ارتباط چندانی با بحث حاضر ندارد.

مقاله «اصطلاح‌شناسی در علم تفسیر (مبانی، اصول و قواعد)» (فتح‌اللهی، ۱۳۸۷) مورد دیگری است که برخلاف عنوانش، بیش از آنکه یک تحقیق اصطلاح‌شناختی باشد، به احصای مبانی و اصول و قواعد مطرح در حوزه تفسیر قرآن پرداخته و البته در بخشی از مقاله، به صورت مقدمه به مفهوم‌شناسی این سه واژه نیز توجهی اجمالی کرده است. اثر دیگر مقاله «اصطلاح‌شناسی مبانی تفسیر» (روحی دهکردی و تجری، ۱۳۹۴) است که می‌توان آن را بهترین اثر نگارش‌یافته در این زمینه دانست؛ زیرا به‌گونه‌ای فنی و نسبتاً مفصل به مفهوم‌شناسی لغوی و اصطلاحی «مبنا» پرداخته و به‌خوبی معنای مختار را تبیین نموده و تفاوت آن با واژگان قریب‌المعنی - ازجمله واژه «اصل» - را بیان کرده است، اما به واژه «اصل» تنها اشاره‌ای اجمالی داشته و اگرچه به تفاوت این دو واژه پرداخته، لیکن به ارتباط زیربنایی و رونمایی این دو واژه در حوزه مبادی تصدیقی و فلسفه علوم اشاره‌ای نکرده است.

۱. بررسی مفاهیم

۱-۱. واژه «مبنا» و تعاریف ارائه‌شده برای آن

از نظر لغوی، واژه «مبنا» اسم مکان یا زمان از ماده «بنى» به‌معنای «ساختن» (ابن‌سیده، ۱۴۲۱ق، ج ۱۰، ص ۴۹۸؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۱۴۷؛ فیومی، ۱۴۱۴ق، ص ۶۳؛ فیروزآبادی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۳۲۷؛ زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۹، ص ۲۲۰)، یا به‌عبارت دقیق‌تر، به‌معنای «ضمیمه کردن اجزا و مواد به یکدیگر، به‌منظور پدید آمدن یک ساختمان مادی یا معنوی با کیفیت و هیأت خاص» است (ابن‌سیده، ۱۴۲۱ق، ج ۱۰، ص ۴۹۸؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۱۴۷؛ فیومی، ۱۴۱۴ق، ص ۶۳؛ فیروزآبادی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۳۲۷؛ زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۹، ص ۲۲۰). در این صورت، این واژه به‌معنای «مکان یا زمانی که عمارت بر آن بنا نهاده شده است یا بنا می‌شود» خواهد بود.

اما از نظر اصطلاحی، صاحب‌نظران در معنای «مبانی» اختلاف نظر دارند:

- برخی از ایشان مبنا را مترادف با «روش یا یکی از مؤلفه‌های آن» دانسته‌اند (عمیدزنجانی، ۱۳۷۳، ص ۱۸۷-۱۸۸).

- برخی دیگر آن را هم‌معنا با «اصل و قاعده» شمرده‌اند (رشتی، ۱۳۱۳ق، ص ۴؛ منتظری، ۱۳۸۳، ص ۷۵۶-۷۵۷).

- گروهی نیز مبنا را «پیش‌فرض‌ها، باورهای اعتقادی یا علمی و دلایل صحت و مشروعیت یک علم یا یک روش تحقیقی» تعریف کرده‌اند (بهجت‌پور، ۱۳۹۲، ص ۲۶؛ شاکر، ۱۳۸۱، ص ۱۳۹-۱۵۱).

- برخی دیگر مبانی را «دلایل نظری یک قاعده یا علم، یا قضایایی که ماهیت پدیده‌های مورد نظر در یک علم را تبیین می‌کنند» انگاشته‌اند (شایان‌مهر، ۱۳۷۹، ص ۵۲۳).

- عده‌ای نیز مبانی را مترادف با «مبادی علم» به‌صورت مطلق (رشتی، ۱۳۱۳ق، ص ۴) یا «مبادی تصدیقه علم» (فیروزآبادی، ۱۴۰۰ق، ص ۱۹) دانسته‌اند.

- برخی نیز آن را منحصر در «مبادی بعیده» دانسته‌اند؛ یعنی قضایایی که با واسطه‌های متعدد به مسائل یک علم پیوند می‌خورند (صادقی رشاد، ۱۳۸۹، ص ۱۳-۷۱).

- در مقابل، برخی دیگر مبانی را منحصر در «مبادی قریبه» می‌دانند؛ یعنی قضایایی که مسائل یک علم بدون واسطه بر آنها مبتنی است (کاظمینی، ۱۳۹۴، ص ۵۳-۷۴).

۲-۱. واژه «اصل» و تعاریف ارائه شده برای آن

واژه «اصل» در کتب لغوی دارای معانی متعددی است؛ ازجمله: «بیخ و بُن هر چیز» (فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۷، ص ۱۵۶؛

زهری، ۱۴۲۱ق، ج ۱۲، ص ۱۶۸؛ صاحب، ۱۴۱۴ق، ج ۸، ص ۱۸۷؛ جوهری، ۱۳۷۶ق، ج ۴، ص ۱۶۲۳؛ ابن‌سیده،

۱۴۲۱ق، ج ۸، ص ۳۵۲؛ دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۲۷۹۹ و ۲۸۰۰؛ معین، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۹۲ و ۲۹۴؛ «شرافت نسبی،

نژاد، تبار» (جوهری، ۱۳۷۶ق، ج ۴، ص ۱۶۲۳؛ ابن‌فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۱۰۹؛ زمخشری، ۱۹۷۹، ص ۱۸؛ فیومی،

۱۴۱۴ق، ص ۱۶؛ معین، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۹۲ و ۲۹۴؛ انوری، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۴۴۱)؛ «سنخ، طبیعت، سرشت، ذات،

جبله و جنس هر چیز» (عسکری، ۱۴۰۰ق، ص ۱۵۷؛ دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۲۸۰۱)؛ «آنچه شیء بر آن مبتنی است»

(عسکری، ۱۴۰۰ق، ص ۱۵۷؛ فیومی، ۱۴۱۴ق، ص ۱۶؛ زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۴، ص ۱۸؛ مصطفوی، ۱۴۳۰ق، ج ۱،

ص ۱۰۴؛ دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۲۷۹۹)؛ «منشأ، منبع، مصدر، سرچشمه و مبدأ شیء» (عسکری، ۱۴۰۰ق، ص ۱۵۷؛

زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۴، ص ۱۸؛ دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۲۸۰۰)؛ «ریشه شیء» (عسکری، ۱۴۰۰ق، ص ۱۵۷؛ دهخدا،

۱۳۷۷، ج ۲، ص ۲۸۰۱)؛ «پایه و اساس شیء» (ابن‌فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۱۰۹؛ دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۲۸۰۰؛

انوری، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۴۴۱)؛ «قاعده شیء» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۷۹؛ دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۲۷۹۹؛

انوری، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۴۴۱)؛ «بنیاد شیء» (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۲۸۰۰؛ معین، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۹۲ و ۲۹۴).

«گوهر شیء» (معین، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۹۲ و ۲۹۴)، «حقیقت و واقعیت شیء»، «قانون» (انوری، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۴۴۱)، «تنه درخت در برابر شاخه آن» (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۲۸۰؛ انوری، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۴۴۱) و «سرمایه در برابر سود و ربح» (دهخدا، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۴۴۱).

چهبسا بتوان گفت: همه این معانی به یک معنای جامع بازمی گردند و واژه «اصل» اصالتاً به معنای «منشأ و اساس شیء که وجود شیء از آن سرچشمه گرفته و بر آن مبتنی است» می باشد (مصطفوی، ۱۴۳۰ق، ج ۱، ص ۱۰۴) و سایر معانی ذکرشده از مصادیق یا آثار و لوازم همین معنای اصلی هستند.

اما از نظر اصطلاح رایج در علوم، این واژه معادل واژه لاتین «principle» بوده و در معانی متفاوتی به کار رفته است؛ از جمله در حوزه علوم رفتاری، در معانی «بایدها و نبایدها، به مثابه راهنمای عمل برای رسیدن از مبانی به اهداف»، «راهنمای عمل در محدوده‌ای که مبانی آن را تحمیل می کند» و «اصل کلی راهنمایی سلوک یا قاعده عمومی سلوک که پذیرفته شده» (باقری، ۱۳۹۹، ج ۱، ص ۸۸۶) به کار رفته است.

در حوزه علوم اجتماعی نیز در معانی «تکیه‌گاه بنیادی درون یک ساخت»، «قوانین حاکم بر پویایی و تحول یک ساخت»، «هر خرده‌ساختی که ساخت‌های دیگر از آن ناشی شوند» و «ریشه یا سرچشمه یک ساخت» (شعاری‌نژاد، ۱۳۷۵، ص ۳۰۱؛ احمدی، ۱۳۸۶، ص ۱۴۴؛ داورپناه، ۱۳۷۹، ص ۳۱۰) استعمال شده است.

در اصول فقه، این واژه در معنای ذیل به کار رفته است: «قواعدی که به منظور دستیابی به احکام شرعی فرعی از منابع این احکام تهیه و تنظیم شده‌اند» یا «قواعدی که یا در طریق استنباط احکام شرعی به کار می‌روند و یا در مقام عمل، به آنها تمسک می‌شود» (آخوند خراسانی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۲۳)، یا «قواعدی که کبرای قضایایی را تشکیل می‌دهند که نتیجه آنها حکم فرعی کلی است» (کاظمی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۱۹)، و یا «قواعدی آلی که یا کبرای قضایایی قرار می‌گیرند که نتیجه آنها حکم فرعی کلی است و یا کبرای قضایایی را تشکیل می‌دهند که وظیفه عملی مکلف را مشخص می‌سازند» (موسوی خمینی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۵۱).

همچنین در تمام علوم، این واژه در معانی «یک ارتباط منطقی عمومی و کلی میان یک یا چند عامل»، «یک قضیه بنیادی یا اثبات‌شده»، «نقطه حرکت در مطالعه و ارائه یک نظریه علمی»، «پایه یا مبانی منطقی برای تنظیم معلومات»، «قاعده‌ای که در تحقیق و بررسی باید از آن پیروی شود» و معانی مشابه آن به کار می‌رود (شعاری‌نژاد، ۱۳۷۵، ص ۳۰۱).

۳-۱. اصطلاح «مبادی تصدیقی»

پیش از آنکه معنای مختار خود را درباره دو واژه «مبنا» و «اصل» بیان کنیم، لازم است اصطلاح «مبادی تصدیقی» را که در علم منطق رایج است، توضیح دهیم. این اصطلاح به آن دسته از قضایای کلی اشاره دارد که در هر علمی، مبانی استنتاج و اثبات مسائل آن علم قرار می‌گیرند و با آنکه در خود آن علم اثبات نمی‌شوند، اما تمام مسائل آن علم مبتنی بر آنها بوده و مصداقی از آنها (بی‌واسطه یا باواسطه) به‌شمار می‌آیند. این قضایای اثبات‌نشده حاکم بر هر نوع

شناختی هستند که در آن علم حاصل می‌شود و روابط میان معلومات جدید نیز تابع آنهاست. چنین قضایایی در هر علم، بدون استدلال از سوی اهل آن علم پذیرفته می‌شوند و در خود آن علم، بحثی دربارهٔ صحت و ثبوت آنها صورت نمی‌گیرد (ارسطو، ۱۹۸۰، ج ۲، ص ۳۵۸-۳۵۹؛ طوسی، ۱۳۷۶، ص ۳۹۳؛ ابن رشد، ۱۴۰۵ق، ج ۱، ص ۱۰۱؛ حلی، ۱۳۶۳، ص ۲۱۳؛ مطهری، ۱۳۸۹، ج ۶، ص ۴۷۳-۴۷۴؛ ریتز و دیگران، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۱۱۸-۱۱۹).

این نوع قضایا خود به دو دسته تقسیم می‌شوند:

دستهٔ نخست. قضایایی هستند که درستی آنها به‌خودی‌خود ثابت و یقینی است و عقل سلیم آنها را بدون وساطت حد وسط و نیاز به برهان تصدیق می‌کند. این قضایا که بدیهی و غیرقابل تردیدند و هیچ ذهنی خلاف آنها را جایز نمی‌شمارد، قواعد حاکم بر هر نوع شناختی را تشکیل می‌دهند و معلومات انسانی در هر باب و از هر سنجی، ضرورتاً تابع این قضایای عام است. از این دسته قضایا با عنوان «اصول متعارف» یاد می‌شود. بنیادی‌ترین اصل متعارف، اصل «امتناع تناقض» است که بدون پذیرش ضمنی آن، هیچ شناختی ممکن نیست (ر.ک. طوسی، ۱۳۷۶، ص ۳۹۵؛ حلی، ۱۳۶۳؛ مطهری، ۱۳۸۹، ص ۴۷۴؛ ریتز و دیگران، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۱۲۱-۱۲۳).

دستهٔ دوم. قضایای کلی هستند که اگرچه بدیهی و ذاتاً بی‌نیاز از اثبات نیستند، اما در یک علم خاص، بدون استدلال پذیرفته می‌شوند و ثبوت‌شان نزد اهل آن علم، مسلّم فرض می‌شود و استنتاج مسائل آن علم بر پایهٔ آنها صورت می‌گیرد. این دسته از قضایا را «اصول موضوعه» یا «مصادرات» می‌نامند. چنین قضایایی در خود آن علمی که آنها را به‌عنوان اصل در نظر می‌گیرد، قابل اثبات نیستند؛ زیرا اثبات آنها مبتنی بر مقدماتی است که خارج از حوزهٔ آن علم هستند و اگر فرض شود که چنین مقدماتی در خود آن علم وجود داشته باشند، درواقع آن قضایایی که اصل فرض شده‌اند، خودشان مبتنی بر قضایای دیگری از همان علم خواهند بود و در این صورت باید آن دستهٔ دوم را اصل تلقی کرد.

بر این اساس، هر نظام علمی دارای قضایای مختص به خود است که در آن نظام، دربارهٔ درستی آنها بحث نمی‌شود و نمی‌توان آنها را به قضایای دیگری از همان مجموعه بازگرداند و کسی که به آن نظام علمی می‌پردازد، ناگزیر است آن قضایای بنیادی را بدون مناقشه به‌عنوان اصل موضوع بپذیرد (ر.ک. ابن سینا، ۱۴۰۴ق، ص ۱۸۴؛ طوسی، ۱۳۷۶؛ حلی، ۱۳۶۳؛ مطهری، ۱۳۸۹).

البته ممکن است اثبات این قضایا، خود موضوع علم دیگری باشد و در آن علم، بر صحت و ثبوت نفس‌الامری آنها استدلال شود (ر.ک. ابن سینا، ۱۴۰۴ق، ص ۱۵۵، ۱۶۸، ۱۷۹، ۱۹۴؛ طوسی، ۱۳۷۶؛ حلی، ۱۳۶۳؛ مطهری، ۱۳۸۹).

۴-۱. معنای مختار از اصطلاح «مبنا» و «اصل» و رابطهٔ این دو با هم

به اعتقاد نگارنده، معنای اصطلاحی «مبانی» مترادف با همان چیزی است که در اصطلاح اهل منطق از آن به «مبادی تصدیقی» تعبیر می‌شود و اگر در تعاریف مختلفی که برای این واژه ارائه شده، دقت شود، در بیشتر موارد همین معنا مد نظر تعریف‌کنندگان بوده است؛ هرچند الفاظ و تعابیر متفاوت‌اند و عموماً در افادهٔ مراد

به صورت شفاف، فنی، جامع و مانع، ناقص و قاصرند؛ زیرا مفاد بیشتر این تعاریف - با صرف نظر از اختلاف در تعبیرات و کنار گذاشتن موارد معدودی که ناشی از سوء برداشت و اشتباه در معناشناسی یا تشخیص مصداق اند - به قضایایی کلی اشاره دارد که بیانگر «دیدگاه‌های نظری» یا به عبارت دیگر «هست و نیست‌های بنیادین» مربوط به یک علم هستند، زیربنای مسائل آن علم را تشکیل می‌دهند، بر آنها حاکم‌اند و چارچوب کلی آن علم را تعیین می‌کنند؛ و این دقیقاً بخشی از همان چیزی است که اهل منطق از آن به «مبادی تصدیقی» تعبیر می‌کنند (در میان اقوال ذکر شده برای معنای اصطلاحی «مبنا»، تنها تعاریف امیدزنجانی، رشتی و منتظری با مدعای ما متفاوت‌اند و سایر تعاریف همین مدعا را با تعابیر مختلف بیان کرده‌اند). همچنین عموم مواردی که اندیشمندان در علوم مختلف به عنوان مصادیق «مبنا» ذکر کرده‌اند، همگی در زمره مبادی تصدیقی می‌باشند که این نیز مؤیدی دیگر بر مدعای ماست.

همچنین معنای اصطلاحی «اصل» نیز مترادف با همان اصطلاح «مبادی تصدیقی» است و تعاریف اصطلاحی پیش گفته برای «اصل» نیز غالباً به همین معنا بازمی‌گردند؛ زیرا در اغلب این تعاریف - اگر نگوئیم همه آنها - با صرف نظر از تفاوت در تعبیرات، به قضایایی کلی و کاربردی اشاره شده که بیانگر یک «باید یا نباید تحقیقی» در یک علم هستند، بر مسائل آن علم حاکم‌اند و خطوط و چارچوب کلی تحقیق در آن علم را تعیین می‌کنند؛ که این نیز دقیقاً همان چیزی است که از آن به «مبادی تصدیقی» تعبیر می‌شود. همان‌طور که در اینجا نیز عموم مواردی که اندیشمندان در علوم مختلف به عنوان مصادیق اصل ذکر کرده‌اند، همگی در زمره مبادی تصدیقی می‌باشند.

بر این اساس، مبادی تصدیقی مشتمل بر دو دسته قضایاست:

قضایای کلی توصیفی که حاوی «هست‌ها» بوده، اساس و منشأ گزاره‌ها و نتایج تحقیقی یک علم و حاکم بر آنها هستند؛ هدف آن علم بر اساس آنها تعیین می‌شود؛ جهت‌گیری و رویکرد کلی و روش تحقیق در آن علم متأثر از آنها شکل می‌گیرد و معیار صحت و سقم محصولات معرفتی آن علم می‌باشند. از این دسته با عنوان «مبانی» یاد می‌شود.

قضایای کلی دستوری که حاوی گونه‌ای از «بایدهای تحقیقی» هستند؛ مبتنی بر مبانی و منتج از آنها و ناظر به اهداف علم می‌باشند. رویکرد کلی، جهت‌گیری و روش تحقیق علم را این قضایا مشخص می‌سازند و به گونه‌ای ابزار عملیاتی‌سازی و کاربردی‌سازی مبانی و تحقق عینی آنها در عرصه‌های مد نظر هستند. از این دسته با عنوان «اصول» یاد می‌شود.

بر این اساس، منظور از «مبانی»، اندیشه‌های بنیادین در سه عرصه کلان «هستی‌شناسی»، «انسان‌شناسی» و «معرفت‌شناسی» است که از آنها با عنوان «جهان‌بینی» یاد می‌شود و البته ممکن است این مبانی بسته به اقتضای برخی مباحث، به مبانی فرعی‌تری در عرصه‌های خردتر (مانند ارزش‌شناسی، جامعه‌شناسی و روان‌شناسی) تجزیه شوند. منظور از «اصول» نیز «بایدهای کلی تحقیقی» است که متفرع بر مبانی و سربان‌دهنده مفاد آنها در جریان علم هستند.

بنابراین و با توجه به تعریفی که از «مبانی» و «اصول» ارائه شد، اهداف نهایی و به تبع آن اهداف میانی یک علم، جهت‌گیری و رویکرد کلی و گاه جزئی آن، و نیز مسائلی که در آن علم ضرورت تحقیقی دارند و روش تحقیق بایسته، همگی به واسطه مبانی آن علم تعیین می‌شوند و تغییر در مبانی، تغییر در تمام این موارد را به دنبال دارد. همان‌طور که اصول نیز در تمام این زمینه‌ها نقش اساسی دارند و مبتنی بر مبانی، راهبردهای مؤثر برای تحقق عینی این امور را ارائه می‌دهند. به عبارت دیگر، مبانی یک علم، اهداف، رویکردها، مسائل و روش تحقیق علم را در مقام نظر تعیین می‌کنند و اصول که محصول و متفرع بر مبانی‌اند، شیوه تحقق عینی اهداف و رویکردها، چگونگی تحقیق صحیح مسائل و به کارگیری روش صحیح تحقیق در علم را به صورت کاربردی و کلان مشخص می‌سازند و بدین وسیله مفاد مبانی را در جریان آن علم عینیت می‌بخشند.

برای نمونه، «توحید مبدأ هستی» یکی از اصلی‌ترین مبانی هستی‌شناختی در علوم انسانی اسلامی است که در صورت پذیرش، اهداف، رویکرد، مسائل و روش تحقیق در این علوم را به‌طور کامل تحت‌الشعاع قرار می‌دهد و آن را از آنچه به‌طور عمومی در این علوم رایج است، متمایز می‌سازد. اصلی اساسی از این مبنا منتج می‌شود که عبارت است از: «اصل ضرورت توجه به توحید باری تعالی در تمام مباحث انسان‌شناختی و اتخاذ رویکرد توحیدمحور در عرصه علوم انسانی و جهت‌دهی توحیدی به این علوم». این اصل ابزار کاربردی‌سازی و عملیاتی‌سازی مفاد مبانی فوق بوده، در جریان این علوم، به آن سریان و عینیت می‌بخشد. در عین حال، هم مبانی توحید و هم اصل متفرع بر آن، هر دو از مبادی تصدیقی علوم انسانی اسلامی‌اند و اساس، منشأ و حاکم بر گزاره‌ها و نتایج تحقیقی این علوم هستند و مبانی استنتاج و اثبات مسائل آنها قرار می‌گیرند.

همچنین مبانی «دو ساحتی بودن انسان» - به عبارت دیگر، «ترکیب انسان از جسم و روح» - یکی از مبانی اساسی انسان‌شناختی در حوزه علوم انسانی است که در صورت پذیرش، اصلی اساسی را در این حوزه افاده می‌کند که می‌توان آن را اصل «ضرورت توجه به ساحت و ساختار وجودی انسان» نامید. مفاد این اصل آن است که در حوزه علوم انسانی چه در بُعد توصیفی و چه در بُعد دستوری، باید به هر دو ساحت وجودی انسان به‌صورت هماهنگ و مبتنی بر ساختار وجودی او توجه شود. این اصل ابزار عملیاتی‌سازی و کاربردی‌سازی مبانی فوق است و از طریق آن، مبانی «دو ساحتی بودن انسان» در سیر کلی علوم اسلامی سریان و تحقق عینی می‌یابد. در عین حال این مبنا و اصل نیز از مبادی تصدیقی علوم انسانی اسلامی به‌شمار می‌روند و منشأ و اساس گزاره‌ها و نتایج تحقیقی این علوم و حاکم بر آنها هستند.

کاملاً روشن است که صرف پذیرش یا عدم پذیرش همین دو مبنا - که از مبانی کلان و کلی حاکم بر تمام شاخه‌های علوم انسانی‌اند - چه تأثیر شگرف و گسترده‌ای در اهداف، چارچوب کلی، رویکرد، مسائل و روش تحقیق در تمام شاخه‌ها و رشته‌های این علوم دارد و جهت کلی و نتایج آنها را به‌طور کامل دگرگون می‌سازد.

در نهایت، باید به این نکته توجه داشت که دلیلی بر انحصار مبانی به بخشی از مبادی تصدیقی وجود ندارد و تمامی مبادی قریبه، متوسطه و بعیده در دایره مبانی قرار می‌گیرند. برای نمونه، قضیه «استحالة اجتماع نقیضین» یکی از مبانی معرفت‌شناختی در همه علوم است و دلیلی بر خروج آن از دایره مبانی وجود ندارد؛ هرچند در بسیاری از علوم، باید آن را در زمره مبادی بعیده به‌شمار آورد. همچنین مسئله توحید با تمام شاخه‌هایش - که از مبانی قطعی علوم اسلامی است - قضیه‌ای نظری و در زمره مبادی متوسطه یا قریبه علوم قرار دارد.

۲. گزارشی اجمالی از مهم‌ترین مبانی حاکم بر علوم

برای تکمیل بحث، در اینجا به‌اجمال، به مهم‌ترین و اساسی‌ترین مبانی حاکم بر علوم که اختلاف در آنها موجب تعدد و اختلاف نظریات و مکاتب و آبرنگاره‌ها شده است، اشاره می‌کنیم.

تمرکز ما در این بخش بر علوم انسانی است؛ زیرا این علوم نقشی کلیدی در تعیین ساختار معرفتی و اجتماعی - سیاسی حیات بشری دارند و میدان اصلی تقابل میان مکاتب مختلف فکری، به‌ویژه دیدگاه‌های الهیاتی و مادی‌گرایانه محسوب می‌شوند. عمده اختلافات و نزاع‌ها میان انگاره‌ها، مکاتب و نظریات در همین حوزه است و تفاوت در مبانی نیز عمدتاً ناظر به اختلافات موجود در این عرصه است. بلکه اساساً علمی که به بررسی مبانی می‌پردازند، همگی در زمره علوم انسانی قرار دارند و موضوع بخشی از علوم انسانی، تحلیل و تبیین مبانی حاکم بر سایر علوم است.

۳. مهم‌ترین مبانی معرفت‌شناختی

به‌صورت منطقی، نخستین دسته از مبانی که در هر علمی باید مورد بحث، تبیین و تعیین قرار گیرند، مبانی معرفت‌شناختی هستند؛ زیرا تا زمانی که دیدگاه ما درباره امکان شناخت، ابزارها و راه‌های دستیابی به شناخت، انواع شناخت‌ها، ملاک و معیار صحت و سقم شناخت‌ها و... روشن نشده باشد، پرداختن به مبانی هستی‌شناختی، انسان‌شناختی و سایر مبانی معنا و جایگاه درستی نخواهد داشت. اساسی‌ترین مباحثی که به‌عنوان مبنا در حوزه معرفت‌شناسی باید مطرح شوند، عبارت‌اند از:

۱-۳. امکان معرفت

این پرسش بنیادین مطرح است که آیا اساساً دستیابی به شناخت و معرفت برای انسان ممکن است یا خیر؟ این پرسش، خود شامل مسائل فرعی متعددی است که هریک مبنایی مستقل را شکل می‌دهند:

- امکان معرفت یقینی؛

- امکان معرفت مطلق و غیرنسبی؛

- امکان معرفت عالم خارج از ذهن، در صورت وجود چنین عالمی؛

- امکان معرفت امور نامحسوس؛

- امکان انتقال و تعلیم معرفت به دیگران؛

- و ...

۲-۳. انواع معرفت

تقسیمات مختلفی برای معرفت می‌توان در نظر گرفت که پذیرش یا عدم پذیرش هریک از این تقسیمات - چه به صورت جزئی و چه کلی - خود یک مبنای معرفت‌شناختی را شکل می‌دهد:

- تقسیم معرفت به حضوری و حصولی؛
- تقسیم معرفت حصولی به تصور و تصدیق؛
- تقسیم تصورات به کلی و جزئی و تقسیم هر یک از این دو به اقسام دیگر.

۳-۳. ابزارهای معرفت

اگرچه این بحث از فروعات پرسش پیشین و ناظر به یکی از تقسیمات شناخت است، اما از آنجا که منشأ اختلافات جدی و محل آراء متعدد است، شایسته است که به صورت مستقل و به عنوان یکی از اساسی‌ترین مبانی معرفت‌شناختی مطرح شود. این بحث در دل خود، مباحث دیگری را دربر دارد که هریک، مبنای جزئی‌تری را شکل می‌دهد:

- دایره اعتبار هر یک از ابزارهای معرفت؛
- متعلق هریک از ابزارهای معرفت؛
- روابط میان ابزارها با یکدیگر؛
- روابط محصولات معرفتی ابزارها با یکدیگر؛
- ارزش شناختی هر یک از ابزارها؛
- و

۴-۳. ملاک و معیار صدق و کذب معرفت

این مسئله نیز محل اختلافات بسیار است و یکی از اساسی‌ترین مبانی معرفت‌شناختی به‌شمار می‌آید.

۵-۳. سایر مباحث مورد اختلاف

اگرچه می‌توان موارد دیگری را نیز به فهرست فوق افزود، اما غالب مباحث دیگر در حوزه معرفت‌شناسی ذیل همین موارد قرار می‌گیرند و از فروعات آنها محسوب می‌شوند و اصلی‌ترین پرسش‌ها و چالش‌ها در این حوزه، حول همین موارد شکل گرفته‌اند.

۴. مهم‌ترین مبانی هستی‌شناختی

دومین دسته از مبانی که به صورت منطقی باید مورد بحث قرار گیرد، «مبانی هستی‌شناختی» است. در ادامه، به مهم‌ترین آنها اشاره می‌شود:

۱-۴. انواع وجود و تقسیمات مختلف آن

وجود تقسیمات متعددی می‌پذیرد که عموماً مورد بحث و اختلاف هستند:

- وجود ممکن و واجب؛

- وجود ذهنی و عینی؛

- وجود فی نفسه و فی غیره؛

- وجود فی نفسه لنفسه و فی نفسه لغيره و انواع هریک از این دو؛

و

۴-۲. تقسیم وجود به مادی و غیرمادی

اگرچه این تقسیم از فروع پرسش پیشین است، اما به دلیل آنکه منشأ اختلافات جدی و محل آراء متنوعی است، طرح مستقل آن به مثابه یکی از مبانی اساسی هستی‌شناختی ضروری است.

۴-۳. کیفیت ارتباط عالم مادی با عالم غیرمادی

در صورت پذیرش وجود عالم غیرمادی، بررسی نحوه ارتباط این عالم با عالم مادی از مباحث بنیادین هستی‌شناسی خواهد بود.

۴-۴. قانون علیت

این قانون مشتمل بر مباحث متعددی است:

- دایره شمول قانون علیت؛

- ملاک نیاز به علت؛

- ضرورت علی - معلولی؛

- سختیت علی - معلولی و وجود یا عدم علل غیرمادی.

۴-۵. مبدأ هستی

این محور نیز شامل مباحث متعددی است:

- مادی یا مجرد بودن مبدأ هستی؛

- وحدت یا کثرت مبدأ هستی؛

- سایر اوصاف مبدأ هستی؛

- کیفیت پیدایش و گسترش نظام هستی از مبدأ آن؛

- انواع روابط هستی با مبدأ آن؛

و

۴-۶. سایر مباحث مورد اختلاف

بر موارد فوق می‌توان مباحث دیگری نیز افزود؛ اما اغلب مباحث دیگر در حوزه هستی‌شناسی ذیل همین موارد قرار می‌گیرند و از فروع آنها محسوب می‌شوند و اصلی‌ترین پرسش‌ها و چالش‌ها در این حوزه، حول همین موارد شکل گرفته‌اند.

۵. مهم‌ترین مبانی انسان‌شناختی

اگرچه انسان بخشی از هستی به‌شمار می‌آید، اما به‌سبب پیچیدگی‌های وجودی و نیز موضوعیت خاص آن برای بخش قابل‌توجهی از معرفت‌های بشری، در رویکرد «مبناگرایانه» به‌صورت اختصاصی و مستقل از سایر هستی‌مورد توجه قرار می‌گیرد. گزاره‌های ناظر به خصوصیات وجودی انسان از مهم‌ترین مبانی علوم انسانی به حساب می‌آیند و تفاوت دیدگاه‌ها در رابطه با این گزاره‌ها، یکی از عوامل اصلی تعدد نظریات و اختلاف آراء در عرصه علوم انسانی است. در ادامه، به مهم‌ترین مبانی انسان‌شناختی اشاره می‌شود:

۱-۵. کیفیت پیدایش نوع انسان

نظریه‌های فیکسیسم (Fixism) و ترانسفورمیسم (Transformism).

۲-۵. ساحات و ساختار وجودی انسان (ترکیب انسان از جسم و روح)

این محور شامل مباحث متعددی است:

- کیفیت ربط جسم با روح در صورت پذیرش وجود روح؛

- اصالت روح یا جسم؛

- جاودانگی روح؛

- و ...

۳-۵. فطرت و سرشت مشترک انسانی

این موضوع نیز مشتمل بر چندین بحث است:

- ماهیت فطرت و سرشت انسانی (در صورت پذیرش اصل وجود آن)؛

- ابعاد و حیثیات مختلف فطرت انسانی (فطریات)؛

- ویژگی‌های فطریات؛

- امکان یا عدم امکان تغییر اصل فطریات یا کیفیت فعلیت آنها؛

- و ...

۴-۵. اختیار انسان

این مسئله از چالشی‌ترین و اثرگذارترین مبانی انسان‌شناختی در بسیاری از علوم انسانی و مشتمل بر مباحث متعددی است:

- جبرگرایی روان‌شناختی (کیفیت جمع میان اختیار با تأثیر عوامل روانی خارج از اختیار که به لحاظ روان‌شناختی

انسان متأثر از آنهاست)؛

- جبرگرایی اجتماعی (کیفیت جمع میان اختیار با تأثیر عوامل اجتماعی)؛

- جبرگرایی الهی یا کلامی (کیفیت جمع میان اختیار با قدرت، علم و اراده مطلق خداوند، توحید در خالقیت، قضا

و قدر الهی و مانند آن)؛

– نظریه «امر بین الامرین»؛

– حدود اختیار انسان؛

– فرایند فعل اختیاری و نقش عوامل مختلف در این فرایند؛

– و

۵-۵. قانونمندی پدیده‌های انسانی و اجتماعی

۵-۶. اشتراک انسان‌ها و جوامع در قوانین

۵-۷. منشأ حیات جمعی

۶. مهم‌ترین مبانی ارزش‌شناختی

مبانی ارزش‌شناختی مبتنی بر مبانی و اندیشه‌های بنیادین در عرصه‌های هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی هستند و از آنها منتج می‌شوند؛ زیرا تا زمانی که انسان دیدگاه خود را دربارهٔ مسائلی همچون واقعیت هستی و کیفیت پیدایش آن، وجود یا عدم موجود مجرد و سرمدی، وجوب و امکان بالذات، ساحات وجودی انسان، وجود یا عدم روح و بقای آن پس از مرگ، و رابطهٔ حیات پس از مرگ با حیات دنیوی روشن نکرده باشد، نمی‌تواند دربارهٔ ارزش‌های انسانی و آنچه در ساحات‌های مختلف زندگی آدمی کمال، مطلوب و شایسته تلقی می‌شود، اظهار نظر کند و هر تغییری در پاسخ به هریک از این پرسش‌ها، ناگزیر به تغییر نگرش فرد نسبت به ارزش‌ها منتهی خواهد شد. در ادامه به مهم‌ترین مبانی ارزش‌شناختی اشاره می‌شود:

۱-۶. ماهیت قضایای ارزشی و اعتبار معرفتی علوم دستوری

این محور مشتمل بر مباحث متعددی است:

– ماهیت ارزش‌ها و منشاء آنها؛

– اثبات‌پذیری ارزش‌ها؛

– معیار شناخت ارزش‌ها (معیار صحت و سقم قضایای ارزشی).

۲-۶. انواع ارزش‌ها و تقسیمات آنها

ارزش‌ها از جهات مختلف تقسیمات متفاوتی می‌پذیرند که پذیرش و عدم پذیرش آنها مبانی متفاوتی را نتیجه می‌دهد:

– ارزش‌های ذاتی و غیری؛

– ارزش‌های اصلی و فرعی (اولویت‌ها و سلسله‌مراتب ارزش‌ها)؛

– ارزش‌های ثابت و متغیر؛

– ارزش‌های مطلق و نسبی (ارزش‌های واقعی و اعتباری).

۳-۶. کمال انسانی و معیار آن

۴-۶. جایگاه منابع و ابزارهای معرفت در کشف و شناسایی ارزش‌ها

۷. سایر مبانی در علوم انسانی

آنچه تاکنون بیان شد، مهم‌ترین، اساسی‌ترین و چالش‌برانگیزترین مبانی حاکم بر علوم انسانی بود که غالباً در زمره مبانی متوسطه قرار می‌گیرند. با این حال، اگر دایره بحث را گسترده‌تر و جزئی‌تر کنیم، می‌توانیم از هر دو جهت به این فهرست بیفزاییم:

از یک سو، قضایای بسیاری به‌منزله پیش‌فرض در علوم مطرح هستند که در شمار مبانی بعیده قرار می‌گیرند و تعداد آنها بسیار است و اگر بخواهیم همه آنها را احصا کنیم، باید این سلسله را تا بدیهیات، اصول متعارفه و اصل «متناقض تناقض» عقب ببریم.

از سوی دیگر، مبانی قریب‌تری نیز قابل ذکرند که در صورت پیشروی از این جهت، ممکن است به مواردی برسیم که اختصاص به برخی شاخه‌های علوم انسانی داشته و از عمومیت برخوردار نباشند؛ یعنی ممکن است در همه یا برخی از شاخه‌های علوم انسانی، یک سری قضایای کلی حاوی هست‌ها مطرح باشند که در هدف، رویکرد، روش، مسائل و قواعد آن شاخه علمی تأثیر تعیین‌کننده دارند؛ اما در شاخه‌های دیگر چنین تأثیری نداشته باشند. برای مثال، برخی گزاره‌ها در روان‌شناسی ممکن است به‌عنوان مبنا قابل طرح باشند، درحالی‌که در اقتصاد یا حقوق موضوعیت نداشته باشند.

حتی ممکن است برخی مبانی خاص در تمام مسائل یک علم نیز سریان نداشته باشند و تنها به دسته‌ای از مسائل آن علم اختصاص یابند. برای نمونه، در روان‌شناسی، برخی مبانی ممکن است صرفاً در روان‌شناسی بالینی مطرح باشند و در سایر شاخه‌ها مانند روان‌شناسی تربیتی موضوعیت نداشته باشند. یا برخی مبانی به‌طور خاص در روان‌شناسی یادگیری مطرح شوند، درحالی‌که در روان‌شناسی رشد نقش‌مبنایی نداشته باشند.

بنابراین، در رویکرد «مبناگرایی»، لازم است در هر علم، این بحث به‌صورت تخصصی و متناسب با موضوع آن علم پیگیری شود و مبانی آن به‌طور کامل و جامع احصا گردد.

۸. اصول حاکم بر علوم

در اینجا، برخلاف بخش «مبانی»، فهرستی از اصول حاکم بر علوم ارائه نمی‌شود؛ زیرا دایره اصول بسی گسترده‌تر از مبانی است. چه‌بسا یک مبنای واحد بتواند به اصول متعددی منتج شود. همچنین ممکن است یک مبنای واحد در علوم مختلف اصل‌های متفاوتی را متناسب با موضوع و مسائل آن علوم افاده بدهد؛ یعنی در یک علم متناسب با موضوع و مسائل آن علم اصلی را افاده بدهد که با اصل مستفاد از همان مبنا در علم دیگر متفاوت باشد.

بر این اساس و با توجه به اینکه اصول سریان‌دهنده و عینیت‌بخش مفاد مبانی در جریان علم هستند - و پیش‌تر به این مسئله اشاره شد - مهم‌ترین گام در رویکرد «مبناگرایی» پس از احصای مبانی، تبیین و تشریح اصولی است که آن مبانی افاده می‌کنند. این تبیین باید در دو سطح صورت گیرد:

- بخشی از آن به صورت کلی و ناظر به تمام علوم انسانی؛

- بخشی دیگر به صورت تخصصی و ناظر به هر شاخه علمی به صورت جداگانه.

در نهایت، ذکر این نکته ضروری است که اگرچه اصول متفرع بر مبانی هستند و ممکن است یک مبنا چند اصل را افاده کند یا در هر علمی اصل متفاوتی را نتیجه دهد، اما این بدان معنا نیست که الزاماً از دل هر مبانی یک اصل استخراج می‌شود؛ بلکه گاهی چند مبنا به صورت جمعی و در پیوند با یکدیگر، یک اصل واحد را افاده می‌کنند، به گونه‌ای که اصل مذکور محصول جمعی تمامی آن مبانی است اگر هر مبنا را به تنهایی و مستقل از دیگر مبانی در نظر بگیریم، آن اصل از آن مبنا قابل استنتاج نخواهد بود.

همچنین گاهی ممکن است:

– یک مبنا به صورت مستقل، اصلی را افاده کند و مبانی دیگری در افاده آن دخیل نباشد.

– یک اصل واحد از چند مبانی مستقل و در عرض یکدیگر افاده شود؛ یعنی هریک از آن مبانی، به تنهایی توان افاده آن اصل را داشته باشند و نتیجه دو یا چند مبانی مستقل، اصل واحدی باشد که هر کدام به صورت مستقل آن را افاده می‌دهند.

نتیجه‌گیری

دو واژه «مبنا» و «اصل» در هر علمی به گزاره‌های کلی اشاره دارند که زیربنای مسائل آن علم را تشکیل داده، بر آنها حاکم‌اند و چارچوب کلی آن علم را تعیین می‌کنند. در اصطلاح منطق، این نوع گزاره‌ها «مبادی تصدیقی» نامیده می‌شوند. تفاوت میان این دو واژه در آن است که «مبانی» ناظر به گزاره‌هایی است که بیانگر «هست» و «نیست‌ها» می‌باشند، در حالی که «اصول» ناظر به گزاره‌هایی است که بیانگر «باید» و «نباید» می‌باشند. بنابراین، اصول فرع بر مبانی و محصول آنها محسوب می‌شوند.

نکته مهم دیگری که از مباحث فوق به دست آمد، آن است که با توجه به معنای واژگان «مبنا» و «اصل» و نیز ارتباط آنها با یکدیگر و نقش آنها در شکل‌گیری چارچوب، ساختار و حتی محتوای یک علم، در هر سه مقام «فهم صحیح یک نظریه»، «نقد و بررسی نظریه»، و «تولید نظریه‌ای جدید»، نخستین و یکی از اساسی‌ترین گام‌ها – و چه بسا اساسی‌ترین گام – شناخت و درک صحیح مبانی و اصول حاکم بر آن نظریه است. اگر این شناخت به درستی صورت نگیرد، در هیچ‌یک از این سه مقام، نتیجه‌ای علمی، دقیق و مطابق با واقع حاصل نخواهد شد.

منابع

- آخوند خراسانی، محمدکاظم (۱۴۱۴ق). *کفایة الاصول*. چ دوم. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- ابن رشد، محمد بن احمد (۱۴۰۵ق). *تلخیص البرهان*، شرح البرهان. کویت: المجلس الوطنی للثقافة و الفنون و الآداب.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۴۰۴ق). *الشفاء (المنطق)*. قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.
- ابن سیده، علی بن اسماعیل (۱۴۲۱ق). *المحكم و المحيط الاکظم*. بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ابن فارس، احمد بن زکریا (۱۴۰۴ق). *معجم مقاییس اللغة*. قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
- احمدی، علی اصغر (۱۳۸۶). *اصول تربیت*. چ ششم. تهران: سازمان انجمن اولیا و مربیان جمهوری اسلامی ایران.
- ارسطو، (۱۹۸۰). *منطق/ارسطو*. بیروت: دارالقلم.
- ازهری، محمد بن احمد (۱۴۲۱ق). *تهذیب اللغة*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- انوری، حسن (۱۳۸۱). *فرهنگ بزرگ سخن*. تهران: سخن.
- بازرگان، مهدی (بی‌تا). *توحید و طبیعت و تکامل*. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- باقری، خسرو (۱۳۹۹). *نگاهی دوباره به تربیت اسلامی: کاوشی برای تدوین چارچوب نظری تربیت اسلامی*. چ چهل و نهم. تهران: مؤسسه فرهنگی مدرسه برهان.
- بهجت‌پور، عبدالکریم (۱۳۹۲). *تفسیر تنزیلی (به ترتیب نزول) مبانی اصول قواعد و فواید*. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- الجسر، حسین افندی (۲۰۱۲م). *الرسالة الحمیدیه فی حقیقه الدیانة الاسلامیه و حقیقه الشریعة المحمدیه*. قاهره: دارالکتاب المصری.
- جلالین اکبرنیا، علی (۱۳۹۷). *شناخت و واکاوی مفهوم اصول و مبانی سبک زندگی اسلامی*. پژوهش‌های اجتماعی/اسلامی، ۱۱۶، ۴۳-۶۶.
- جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۳۷۶ق). *الصحاح*. بیروت: دار العلم للملایین.
- حلی، حسن بن یوسف (۱۳۶۳). *الجواهر النضید*. قم: بیدار.
- دورپناه، محمدرضا (۱۳۷۹). *فرهنگ جامع علوم تربیتی و زمینه‌های وابسته*. مشهد: آستان قدس رضوی.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷). *لغتنامه*. چ دوم. تهران: دانشگاه تهران.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق). *المفردات فی غریب القرآن*. بیروت: دار العلم.
- رشتی، حبیب‌الله (۱۳۱۳ق). *بلائج الافکار*. قم: مؤسسه آل‌البیت.
- روحی دهکردی، احسان و تجری، محمدعلی (۱۳۹۴). *اصطلاح‌شناسی مبانی تفسیر*. پژوهش‌های قرآنی، ۷۷، ۹۴-۱۱۷.
- ریتر، یواخیم؛ گروندر، کالفر و گابریل، گنفرد (۱۳۸۶). *فرهنگ‌نامه تاریخی مفاهیم فلسفه*. تهران: سمت.
- زبیدی، محمد مرتضی (۱۴۱۴ق). *تاج العروس من جواهر القاموس*. بیروت: دارالفکر.
- زمخشری، محمود بن عمر (۱۹۷۹). *اساس البلاغه*. بیروت: دارصادر.
- سحابی، یدالله (۱۳۴۶). *خلقت انسان*. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- شاکر، محمدکاظم (۱۳۸۱). *ترمیم‌ولوژی مبانی و روش‌های تفسیر قرآن*. مقالات و بررسی‌ها، ۷۲، ۱۳۹-۱۵۱.
- شایان‌مهر، علیرضا (۱۳۷۹). *دائرةالمعارف تطبیقی علوم اجتماعی (کتاب دوم)*. تهران: کیهان.
- شعاری‌نژاد، علی اکبر (۱۳۷۵). *فرهنگ علوم رفتاری*. چ دوم. تهران: امیرکبیر.
- صاحب، اسماعیل بن عباد (۱۴۱۴ق). *المحیط فی اللغة*. بیروت: عالم الکتب.
- صادقی رشاد، علی اکبر (۱۳۸۹). *بررسی انتقادی مبادی پژوهی اصولیون (مطالعه موردی مفهوم‌شناسی و جایگاه‌شناسی مبادی علم)*. کتاب نقد، ۵۶-۵۵، ۱۳-۷۱.
- طوسی، نصیرالدین (۱۳۷۶). *اساس الاقتباس*. چ پنجم. تهران: دانشگاه تهران.

- عسکری، حسن بن عبدالله (۱۴۰۰ق). *الفروق فی اللغة*. بیروت: دار الآفاق الجدیده.
- عمیدزنجانی، عباسعلی (۱۳۷۳). *مبانی و روش‌های تفسیر قرآن*. چ سوم. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- فارابی، ابونصر محمد بن محمد (۱۹۸۵). *المنطق عند الفارابی*. تحقیق ماجد فخری. بیروت: دارالمشرق.
- فتح‌الهی، ابراهیم (۱۳۸۷). اصطلاح‌شناسی در علم تفسیر (مبانی، اصول و قواعد). بیک نور، ۶، ۱۹-۳۰.
- فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۹ق). *کتاب العین*. چ دوم. قم: هجرت.
- فیروزآبادی، مجدالدین (۱۴۱۵ق). *القاموس المحيط من جواهر القاموس*. بیروت: دار الکتب العلمیه.
- فیروزآبادی، سیدمرتضی (۱۴۰۰ق). *عنايه الاصول*. قم: فیروزآبادی.
- فیومی، احمد بن محمد (۱۴۱۴ق). *المصباح المنیر*. ط الثانیه. قم: مؤسسه دار الهجره.
- کاظمی، محمدعلی (۱۴۱۷ق). *فوائد الاصول (تقریرات درس مرحوم نائینی)*. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- کاظمینی، سیدمحمدحسین (۱۳۹۴). درآمدی تحلیلی بر منطق تدوین مبانی علوم انسانی اسلامی. *مطالعات معرفتی در دانشگاه اسلامی*، ۶۲، ۵۳-۷۴.
- مشکینی، علی (۱۳۷۰). *تکامل در قرآن*. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- مصطفوی، حسن (۱۴۳۰ق). *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*. چ سوم. بیروت: دار الکتب العلمیه.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۹). *مجموعه آثار*. چ ششم. تهران: صدرا.
- معین، محمد (۱۳۷۵). *فرهنگ فارسی*. چ پنجم. تهران: امیرکبیر.
- منتظری، مجتبی (۱۳۸۳). *سیری در چپستی تفسیر قرآن*. اندیشه صادق. ۱۵، ۶۸-۷۵.
- منصورآبادی، عباس و ریاحی، جواد (۱۳۹۱). مفهوم‌شناسی مبنا در پژوهش‌های حقوقی. *پژوهش‌های حقوقی*، ۲۲، ۹-۲۴.
- موسوی خمینی، سیدروح‌الله (۱۴۱۴ق). *مناهج الوصول*. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
- نوده‌ئی، داود (۱۳۸۹). ضرورت توجه به مبانی دینی در نقد نظریه‌های مشاوره و روان‌درمانی و طراحی الگوهای بومی. *فرهنگ مشاوره*، ۴، ۱۱۱-۱۴۰.

Investigating Ambiguities in Measurement Scales in Research and Resolving them through the Properties and Laws of Mathematical Sciences

 **Ahmad Hedayatpanah Shaldehi**  / Ph.D. in Mathematics, National Skills University of Guilan Province,
Dr. Moein Faculty, Rasht ahmad.hedayatpanah@gmail.com

Badriye Hedayatpanah / M.A. in Qur'anic Studies, Farhangian University of Guilan
atharhedayatpanah@gmail.com

Ali Sefidi / M.A. in Geography, Farhangian University of Guilan, hamedsefidi.54@gmail.com

Zahra Namvar Arabani / Ph.D. in Psychology, Farhangian University of Guilan abi.parandeh@yahoo.com

Marziye Hedayatpanah Shaldehi / M.A. in Information Technology, National Skills University of Tehran
Province, Vali Asr Faculty m.hedayatpanah.86@gmail.com

Received: 2025/04/22 - **Accepted:** 2025/08/10

Abstract

The primary objective of this research is to investigate the ambiguities in measurement scales and to resolve them by utilizing the properties and laws of mathematical sciences. The research method is fundamental with a pure approach, and data have been collected by referencing reputable domestic and international sources. Despite their numerous advantages, the existing measurement scales present challenges from the perspective of humanities researchers, the most significant of which pertains to the ordinal scale. The results indicate that the ordinal scale has a qualitative nature, and only discrete numbers are applicable within it. In this scale, the mean is not definable, and thus, it cannot be upgraded to an interval scale. The improper use of the mean in an ordinal scale leads to errors in the calculation of standard deviation, analysis of variance, selection of statistical tests, the assumption of a balanced distribution, and other related analyses. Consequently, the statistical validity of the research is called into question. Another finding of the research is that nominal, interval, and ratio scales possess the property of mathematical equivalence, whereas the ordinal scale lacks this characteristic. Finally, a set of arguments and perspectives are presented to resolve the aforementioned ambiguities.

Keywords: statistics, ambiguity, measurement, mathematics, Likert, scale, law.

بررسی ابهامات مقیاس‌های اندازه‌گیری در پژوهش‌ها و رفع آن از طریق خواص و قوانین علوم ریاضی

✉ احمد هدایت‌پناه شالدهی  / دکترای ریاضیات، دانشگاه ملی مهارت استان گیلان، دانشکده دکتر معین رشت

ahmad.hedayatpanah@gmail.com

atharhedayatpanah@gmail.com

hamedsefidi.54@gmail.com

abi.parandeh@yahoo.com

m.hedayatpanah.86@gmail.com

بدربه هدایت‌پناه / کارشناس ارشد قرآن، دانشگاه فرهنگیان گیلان

علی سفیدی / کارشناس ارشد جغرافیا، دانشگاه فرهنگیان گیلان

زهرامور عربانی / دکترای روان‌شناسی، دانشگاه فرهنگیان گیلان

مرضیه هدایت‌پناه شالدهی / کارشناس ارشد فناوری اطلاعات، دانشگاه ملی مهارت استان تهران، دانشکده ولی عصر (عج)

دریافت: ۱۴۰۴/۰۲/۰۲ – پذیرش: ۱۴۰۴/۰۵/۱۹

چکیده

هدف اصلی این پژوهش بررسی ابهامات موجود در مقیاس‌های اندازه‌گیری و رفع آنها با بهره‌گیری از خواص و قوانین علوم ریاضی است. روش تحقیق از نوع «بنیادی» با رویکردی محض بوده و داده‌ها با استناد به منابع معتبر داخلی و خارجی گردآوری شده‌اند. با وجود مزایای متعدد، مقیاس‌های اندازه‌گیری از منظر پژوهشگران علوم انسانی با چالش‌هایی همراه است که مهم‌ترین آنها مربوط به مقیاس ترتیبی است. نتایج نشان می‌دهد که مقیاس ترتیبی ماهیتی کیفی دارد و تنها اعداد گسسته در آن کاربرد دارند. در این مقیاس، میانگین قابل تعریف نیست و بنابراین امکان ارتقای آن به مقیاس فاصله‌ای وجود ندارد. استفاده نابجا از میانگین در مقیاس ترتیبی موجب بروز خطا در محاسبه انحراف معیار، تحلیل واریانس، انتخاب آزمون‌های آماری، فرض توزیع متعادل و سایر تحلیل‌های مرتبط می‌شود. در نتیجه، اعتبار آماری تحقیق زیرسؤال می‌رود. یافته دیگر پژوهش آن است که مقیاس‌های اسمی، فاصله‌ای و نسبی از خاصیت هم‌ارزی ریاضی برخوردارند، درحالی‌که مقیاس ترتیبی فاقد این ویژگی است. در پایان، مجموعه‌ای از استدلال‌ها و دیدگاه‌ها برای رفع ابهامات مطرح‌شده ارائه گردیده است.

کلیدواژه‌ها: آمار، ابهام، اندازه‌گیری، ریاضیات، لیکرت، مقیاس، قانون.

مقدمه

در پژوهش‌های علوم انسانی، به‌ویژه در حوزه‌های روان‌شناسی، علوم تربیتی و جامعه‌شناسی، سنجش و اندازه‌گیری مفاهیم انتزاعی و کیفی همواره یکی از چالش‌های اساسی بوده است. ابزارهای رایج مانند پرسشنامه‌ها و طیف‌های نگرش‌سنج، به‌ویژه مقیاس لیکرت، به‌طور گسترده برای جمع‌آوری داده‌ها به کار می‌روند؛ اما نحوه تحلیل این داده‌ها و تعیین سطح دقیق اندازه‌گیری آنها اغلب با ابهام و تردید همراه است. بسیاری از پژوهشگران، به‌ویژه در مطالعات کمی، بدون توجه به ماهیت مقیاس‌ها، از روش‌های آماری پیمانه‌ای (پارامتریک) استفاده می‌کنند که ممکن است اعتبار نتایج را تحت تأثیر قرار دهد.

این مقاله با هدف بررسی دقیق ابهامات موجود در سطوح اندازه‌گیری، به‌ویژه مقیاس ترتیبی، و تلاش برای رفع آنها با تکیه بر اصول و خواص علوم ریاضی تدوین شده است. با بهره‌گیری از مفاهیم بنیادین ریاضی مانند روابط هم‌ارزی، دستگاه‌های عددی، چهار عمل اصلی، شاخص‌های مرکزی و پراکندگی و همچنین تحلیل‌های آماری توصیفی و استنباطی، تلاش شده است تا چارچوبی روشن و قابل اتکا برای تحلیل داده‌های علوم انسانی ارائه شود. در این مسیر، ضمن مرور دیدگاه‌های متخصصان برجسته، به نقد رویه‌های رایج در استفاده نادرست از میانگین در داده‌های ترتیبی پرداخته شده و راهکارهایی عملی برای طراحی بهتر ابزارهای سنجش و تحلیل دقیق‌تر داده‌ها پیشنهاد شده است. امید است این نوشتار بتواند گامی مؤثر در جهت ارتقاء دقت روش‌شناسی پژوهش‌های علوم انسانی و کاهش خطاهای تحلیلی باشد.

تا آنجا که نگارندگان اطلاع دارند، تاکنون نوشتار رسمی و منتشرشده‌ای که به‌صورت تحلیلی و با تکیه بر قوانین ریاضی به رفع این ابهامات پرداخته باشد، وجود ندارد.

با توجه به اهمیت موضوع، این مقاله به بررسی برخی چالش‌ها و ابهامات در مقیاس ترتیبی با رویکرد لیکرت، از منظر علم دقیق (علوم ریاضی) می‌پردازد. بنابراین، نوشتار حاضر با استناد به منابع معتبر داخلی و خارجی و دیدگاه‌های پژوهشگران بین‌المللی، متخصصان آمار و ریاضی، با هدف «بررسی ابهام‌ها در مقیاس‌های اندازه‌گیری و ابهام‌زدایی از طریق خواص و قوانین علوم ریاضی» تدوین شده و نظریات و پیشنهادها لازم را ارائه می‌دهد و به پرسش‌های بنیادین در این زمینه پاسخ خواهد داد.

۱. اندازه‌گیری

دانشی که بر اساس نگاه‌های فرااثبات‌گرایانه شکل می‌گیرد، مبتنی بر مشاهده و اندازه‌گیری است؛ یعنی بر پدیده‌هایی که خارج از ذهن انسان و در جهان واقعی وجود دارند. از این رو تدوین سنجه‌های عددی، مشاهده و مطالعه رفتار فردی به محور مهم پژوهش برای پژوهشگر فرااثبات‌گرا تبدیل می‌شود. در نهایت، فرااثبات‌گرایان بر این باورند که قوانین

یا نظریاتی بر جهان حاکم‌اند که باید آنها را آزمود، به‌صورت پژوهشی اثبات کرد و پالایش نمود تا بتوان جهان را بهتر درک کرد (کرسول، ۱۳۹۴، ص ۲۸).

برای انجام تحقیقات علمی، پدیده‌های مورد مطالعه باید قابل مشاهده و اندازه‌گیری باشند؛ یعنی باید به‌صورت کاملاً دقیق تعریف شوند (بریتوم و لامورو، ۱۳۹۵، ص ۴۷). پژوهشگران پس از مشخص کردن مسئله پژوهش، برای پاسخ به پرسش‌ها یا آزمودن فرضیه‌ها با دو چالش اساسی مواجه‌اند:

(الف) چگونه مطالعه را طراحی کنند؟

(ب) چگونه متغیرها را اندازه‌گیری کنند؟

این مقاله به‌نوعی به بررسی مقیاس‌های اندازه‌گیری می‌پردازد. به نظر چاو و نجمیاس، «اندازه‌گیری عبارت است از: اختصاص دادن اعداد یا شماره‌ها براساس قواعد به موضوعات، حوادث یا متغیرها. به‌عبارت دیگر، سه مفهوم اصلی باید در تعریف اندازه‌گیری مد نظر قرار گیرد: شماره‌ها، اختصاص دادن و قواعد». همچنین اندازه‌گیری با تعاریف عملیاتی رابطه نزدیکی دارد. به‌طورکلی، روش‌های اندازه‌گیری مانند پلی، سطوح مفهومی - نظری را به سطح مشاهده‌ای - تجربی پیوند می‌دهند (ر.ک. چاو و نجمیاس، ۱۳۹۶).

در فرایند اندازه‌گیری، ویژگی‌ها یا صفات اشیا و افراد تعیین می‌گردند و مقدار آنها به صورت عدد یا رقم گزارش می‌شود. این اعداد ویژگی‌های متفاوتی دارند که آنها را «مقیاس‌های اندازه‌گیری» (scales of measurement) می‌نامند (سیف، ۱۴۰۱).

پژوهشگران در پژوهش‌های کمی، سه سطح را با حرکت قیاسی به متغیر عینی پیوند می‌دهند:

۱. مفهوم‌سازی متغیر؛

۲. ارائه تعریف مفهومی روشن؛

۳. تدوین تعریف عملیاتی یا مجموعه‌ای از مؤلفه‌ها و به‌کارگیری آنها در جهان تجربی.

در مقابل، پژوهشگران کیفی عمدتاً مسیر استقرایی را دنبال می‌کنند. آنها کار خود را با داده‌های تجربی آغاز کرده، ایده‌های انتزاعی را توسعه می‌دهند، بر فرایند پیوند طرح‌ها و داده‌ها تمرکز می‌کنند و در نهایت، پژوهش را با ترکیبی از داده‌ها و مفاهیم به پایان می‌رسانند (نیومن، ۱۳۹۹).

۱-۱. مقیاس‌های اندازه‌گیری استیونس (سطوح سنجش)

استیونس (S.S.Stevens) در مقاله بنیادی خود در سال ۱۹۴۶ میلادی، چهار نوع مقیاس را معرفی کرد که به‌عنوان «سطوح سنجش» (Level of Measurement) یا «مقیاس‌های اندازه‌گیری» شناخته می‌شوند. هریک از این مقیاس‌ها دارای قوانین و محدودیت‌های خاص خود هستند. این مقیاس‌ها عبارت‌اند از:

- مقیاس اسمی (Nominal):

– مقیاس ترتیبی (Ordinal):

– مقیاس فاصله‌ای (Interval):

– مقیاس نسبی (Ratio) (بهبودیان، ۱۴۰۱ ص ۱۹).

به گفته بهبودیان، «مقیاس‌های اسمی و ترتیبی برای داده‌های گسسته و مقیاس‌های فاصله‌ای و نسبی برای داده‌های پیوسته کاربرد دارند» (بهبودیان، ۱۴۰۱ ص ۱۹).

همچنین گال و دیگران معتقدند: اندازه‌گیری در تحقیقات تربیتی معمولاً به یکی از سه صورت «پیوسته»، «رتبه‌ای» و «طبقه‌ای» بیان می‌شود (گال و دیگران، ۱۴۰۱). در تحقیقات مدیریتی نیز سه نوع داده اصلی، یعنی «فاصله‌ای»، «ترتیبی» و «اسمی» مورد استفاده قرار می‌گیرند (استربای و دیگران، ۱۳۸۹، ص ۲۲۸).

استربای «فاصله‌ای» و «نسبی» را فاصله‌ای قلمداد کرده است، درحالی‌که با هم اختلاف زیادی دارند. برای مثال، در مقیاس فاصله‌ای، صفر مطلق وجود ندارد، اعمال ضرب و تقسیم در آن تعریف نمی‌شود. وزیری و دیگران نیز به صورت فاصله‌ای استفاده کرده‌اند (وزیری و دیگران، ۱۳۹۴، ص ۵۳).

سطح اسمی، پایین‌ترین سطح اندازه‌گیری است. در این سطح، اعداد یا نمادها صرفاً برای طبقه‌بندی موضوعات و مشاهدات به کار می‌روند و تشکیل‌دهنده مقیاس اسمی یا طبقه‌ای هستند (چاوا و نجمیاس، ۱۳۹۶). داده‌های اسمی داده‌های شمرده‌شده‌اند؛ هر فرد تنها عضو یک مجموعه است و سایر اعضای آن مجموعه نیز همان خصیصه‌ی تعریف‌شده را دارند (بست، ۱۳۹۰).

سطح بعدی، مقیاس ترتیبی (رتبه‌ای) است که همانند مقیاس اسمی به طبقه‌بندی و نام‌گذاری می‌پردازد و علاوه بر آن، ترتیب طبقات را نیز مشخص می‌کند. سنجه‌های ترتیبی نوعی تفاوت را نشان می‌دهند و طبقات را می‌توان رتبه‌بندی کرد (نیومن، ۱۳۹۹). برای مثال، در طبقه‌بندی‌هایی مانند طبقه اجتماعی یا پاسخ به یک پرسشنامه با گزینه‌هایی همچون «کاملاً موافقم»، «موافقم»، «نه موافقم، نه مخالف»، «مخالف»، «مخالقم»، «کاملاً مخالف»، می‌توان طبقات را مرتب کرد، اما نمی‌توان مطمئن بود که تفاوت میان «موافقم» و «کاملاً موافقم» به همان اندازه تفاوت میان «نه موافقم، نه مخالف» باشد. تنها با بررسی طبقه‌بندی‌هایی نظیر سن، وزن یا حقوق است که می‌توانیم مطمئن شویم فاصله بین ۲۵ ساله‌ها و ۳۰ ساله‌ها به اندازه فاصله بین ۴۷ ساله‌ها و ۵۲ ساله‌هاست (استربای و دیگران، ۱۳۸۹، ص ۲۲۸).

در مقابل، در مقیاس فاصله‌ای، طبقه‌بندی مقولات هم دارای ترتیب هستند و هم فاصله مشخص و عددی میان آنها وجود دارد (طالقانی، ۱۳۸۱). برای مثال، اگر هوشیهر فردی ۵۰، دیگری ۱۰۰ و نفر سوم ۱۵۰ باشد، می‌توان گفت: فاصله نمره اول و دوم برابر با فاصله نمره دوم و سوم است؛ اما نمی‌توان گفت که نفر دوم دو برابر نفر اول هوشیهر دارد (خلعتبری، ۱۳۹۰).

سطح نسبی دقیق‌ترین سطح اندازه‌گیری است. هنگامی که متغیرها دارای نقطه صفر حقیقی، مطلق و ثابت باشند، می‌توان آنها را در این سطح اندازه‌گیری کرد. به عنوان یک قاعده، صفاتی که در سطوح بالاتر قابل اندازه‌گیری‌اند، در سطوح پایین‌تر نیز قابل اندازه‌گیری هستند؛ اما عکس آن امکان‌پذیر نیست (چاو و نجمیاس، ۱۳۹۶).

متغیرهایی که در سطح فاصله‌ای سنجیده شده‌اند، در موارد خاصی قابل تقلیل به سطح ترتیبی یا اسمی هستند. به‌طور کلی، توصیه می‌شود متغیرها در بالاترین سطح مقتضی سنجیده شوند (دواس، ۱۳۹۷).

سطوح چهارگانه اندازه‌گیری، از پایین‌ترین دقت تا بالاترین دقت عبارت‌اند از: اسمی، ترتیبی، فاصله‌ای و نسبی (نیومن، ۱۳۹۹). چنانچه در یک مقیاس، چهار نوع رابطه زیر برقرار باشد، آن مقیاس نسبی خواهد بود:

۱. معادل بودن (همتراز بودن)؛

۲. بزرگ‌تر بودن؛

۳. مشخص بودن میزان فاصله بین دو واحد؛

۴. داشتن نقطه صفر حقیقی (چاو و نجمیاس، ۱۳۹۶).

جدول (۱) سطوح اندازه‌گیری و ویژگی‌های مشخص‌کننده هریک از مقیاس‌ها را بر اساس ویژگی‌های ریاضیاتی (نظیر فقدان ترتیب، فقدان صفر، فقدان فواصل ثابت) تعریف می‌کند و نشان می‌دهد که مقیاس نسبی دقیق‌تر از سایر مقیاس‌هاست.

جدول ۱: سطوح اندازه‌گیری بر اساس ویژگی‌های ریاضیاتی

سطح	رتبه‌بندی	معادل بودن	بزرگ‌تر بودن	فاصله‌های مشخص	صفر حقیقی
اسمی	خیر	بله	خیر	خیر	خیر
ترتیبی	بله	بله	بله	خیر	خیر
فاصله‌ای	بله	بله	بله	بله	خیر
نسبی	بله	بله	بله	بله	بله

۲-۱. توانایی‌های مقیاس‌های اندازه‌گیری

هریک از مقیاس‌های اندازه‌گیری، توانایی خاصی در تحلیل داده‌ها دارند و نوع اطلاعاتی که ارائه می‌دهند، متفاوت است:

۱-۲-۱. مقیاس اسمی

این مقیاس تنها می‌تواند وجود یا عدم وجود تفاوت را مشخص کند؛ یعنی در پاسخ به این پرسش که «آیا تفاوتی وجود دارد؟» بگوید: بلی یا خیر. همچنین بررسی می‌کند که آیا تغییر در یک متغیر با تغییر در سایر متغیرها همراه است یا خیر. این مقیاس صرفاً رابطه کیفی بین متغیرها را نشان می‌دهد و قادر به تعیین جهت رابطه نیست.

۲-۲-۱. مقیاس ترتیبی

این مقیاس علاوه بر تشخیص تفاوت، جهت آن را نیز مشخص می‌کند؛ یعنی می‌تواند بگوید: کدام مقدار کمتر و کدام بیشتر است. از نظر تحلیل فراوانی تجمعی، مقیاس ترتیبی نسبت به سایر مقیاس‌ها کارایی بالاتری دارد.

۳-۲-۱. مقیاس فاصله‌ای

با استفاده از این مقیاس، می‌توان هم جهت تفاوت و هم مقدار آن را کشف کرد. فاصله بین مقادیر در این مقیاس، عددی و قابل اندازه‌گیری است؛ اما فاقد نقطهٔ صفر مطلق است.

۴-۲-۱. مقیاس نسبی

این مقیاس کامل‌ترین نوع سنجش را ارائه می‌کند و به ما اجازه می‌دهد تا جهت، مقدار و نسبت تفاوت را به‌صورت دقیق تعیین کنیم (فورزانو و فردریک، ۱۴۰۱).

۳-۱. ابهام‌های اندازه‌گیری در مقیاس‌های چهارگانه

ابهام‌های اندازه‌گیری را می‌توان در تمام مقیاس‌ها بررسی کرد. این ابهام‌ها عمدتاً در سه محور قابل تحلیل‌اند:

الف) ابهام میان مقیاس‌های اسمی و ترتیبی؛

ب) ابهام میان مقیاس‌های ترتیبی و فاصله‌ای؛

ج) ابهام میان مقیاس‌های فاصله‌ای و نسبی.

در این مقاله، تمرکز بر ابهام‌های میان مقیاس‌های ترتیبی و فاصله‌ای است. به‌نظر فورزانو و فردریک، اگرچه بسیاری از اندازه‌گیری‌ها به‌وضوح در یکی از دو دستهٔ ترتیبی یا فاصله‌ای طبقه‌بندی می‌شوند، اما مواردی نیز وجود دارد که به‌روشنی در هیچ‌یک از این مقوله‌ها جای نمی‌گیرند. این ابهام، به‌ویژه در پژوهش‌های علوم رفتاری، بیشتر مشاهده می‌شود؛ جایی که پژوهشگران معمولاً متغیرها را با استفاده از مقیاس‌های رده‌بندی اندازه‌گیری می‌کنند. برای مثال، از شرکت‌کنندگان خواسته می‌شود که میزان موافقت یا مخالفت خود با جملات پرسشنامه را در قالب مقیاسی از ۱ تا ۵ به صورت جدول (۲) بیان کنند.

جدول ۲: نمایش نحوهٔ تخصیص عددی

کاملاً موافق	تاحدی موافق	نظری ندارم	تاحدی مخالف	کاملاً مخالف
۱	۲	۳	۴	۵

اگرچه به نظر می‌رسد گزینه‌های جدول (۲) در یک مقیاس فاصله‌ای با فاصلهٔ یکسان بین اعداد متوالی را تشکیل می‌دهند، اما آیا فاصله بین «کاملاً موافق» و «تاحدی موافق» و «تاحدی مخالف» و «تاحدی مخالف» دقیقاً به‌اندازهٔ فاصلهٔ بین «نظری ندارم» و «تاحدی مخالف» است؟ آیا مقیاس باید فاصله‌ای قلمداد شود یا ترتیبی؟ (فورزانو و فردریک، ۱۴۰۱).

از سوی دیگر، یکی از خطاهای مشهود در روش‌های علم اجتماعی، داده‌های تجربی ناظر بر نمرهٔ مقیاس لیکرت است. خطای مقیاس لیکرت از این اصل منطقی ناشی می‌شود که «جمع نقیضین محال است». در محاسبات آماری، زمانی که نمرات ناظر بر پاسخ‌های «کاملاً مخالف» و «مخالف» با نمرات پاسخ‌های «کاملاً موافق» و «موافق» جمع بسته می‌شوند، این اصل منطقی نقض می‌شود (ساعی، ۱۴۰۰).

این نوع پرسش‌ها نشان می‌دهند که اندازه‌گیری باید مبتنی بر قاعده یا قانون باشد. قواعد اندازه‌گیری ماهیتی ریاضی دارند؛ همانند محاسبات دقیق در حوزه‌هایی همچون راه‌سازی، ساختمان‌سازی، پرتاب موشک و ماهواره و هواپیماسازی، که از اصول ریاضی مانند هندسه، مشتق، انتگرال و واحدهای سنجش بهره می‌برند. این قواعد در ریاضیات با عنوان «تابع، ضابطه یا قانون» شناخته می‌شوند.

اساساً خلقت بشری نیز بر پایه قانون است؛ مانند برهان نظم.

به نظر کارنان (۱۳۹۳)، قانون گزاره‌ای است که به صورت منظم متجلی می‌شود و بر دو گونه است: الف) قانون جهان‌شمول؛ ب) قانون آماری.

در حالت اول، از منطق استنتاجی استفاده می‌شود و در حالت دوم، منطق احتمالات به کار می‌رود و پیش‌بینی‌ها ماهیتی احتمالی دارند.

در دنیای متجدد و صنعتی، اغلب انسان‌ها با قوانین آماری آشنا هستند و تمایل آنها به زندگی بر اساس قانون رو به افزایش است. با این حال، گاهی در زندگی روزمره، افراد با مفاهیم، متغیرها یا سازهایی مواجه می‌شوند که قانونمند نیستند، بلکه صرفاً رابطه‌اند. به عبارت دیگر، هر تابعی رابطه است، اما عکس آن لزوماً صادق نیست.

برای مثال، $\{ (۲,۳), (۱,۳), (۳,۴) \}$ و $f = \{ (۳,۴), (۱,۳), (۳,۴) \}$ و $y = x^2 + 4$ تابع (یا قانون) هستند، اما $\{ (۳,۴), (۱,۳), (۳,۴) \}$ و $g = \{ (۳,۴), (۱,۳), (۳,۴) \}$ و $Y^2 + X^2 = 3$ تابع (قانون) نیستند، بلکه رابطه هستند.

به نظر کرلینجر، اعضای یک مجموعه با اعضای مجموعه دیگر از طریق قاعده «انطباق» مرتبط می‌شوند. قاعده «انطباق» توصیف یا فرمولی است که به ما می‌گوید: چگونه اشیاء یک مجموعه را با اشیاء مجموعه دیگر مرتب کنیم (کرلینجر، ۱۳۹۸).

علاوه بر اینکه در زندگی اجتماعی با همبستگی و وابستگی سروکار داریم، در امور علمی - پژوهشی، به‌ویژه در علوم انسانی نیز با روابط و قوانین متعددی مواجه هستیم. بسیاری از این روابط از مقیاس‌ها و اندازه‌گیری‌ها الهام می‌گیرند و دارای علل مختلفی‌اند. یکی از مهم‌ترین علل، تفسیر و استفاده نادرست از روش‌های آماری و ریاضی است که منشأ برخی از این ابهامات محسوب می‌شود.

به‌ویژه استفاده از مقیاس‌های چهارگانه، با وجود نقش بی‌بدیل در ابزارهای اندازه‌گیری و جمع‌آوری داده‌ها، به‌خصوص در تحقیقات پیمایشی، گاه موجب سردرگمی و چالش در میان پژوهشگران می‌شود. حتی در میان متخصصان نیز اختلاف‌نظرهایی وجود دارد؛ چنان‌که پیرسون فیشر را به سبب استفاده از آزمون «خی - دو» مورد انتقاد قرار داد.

در هر حال، پژوهشگران و متخصصان آمار و ریاضی در تلاش‌اند تا راه‌حلی برای رفع ابهامات و چالش‌های موجود در مقیاس‌های اندازه‌گیری بیابند.

۴-۱. سؤال‌ها

۱. در مقیاس‌های اندازه‌گیری چه ابهام‌هایی وجود دارد؟
۲. چرا باید از محاسبه میانگین در مقیاس ترتیبی پرهیز کرد؟
۳. مقیاس‌های اندازه‌گیری با رابطه‌های هم‌ارزی ریاضیات چه اندازه مطابقت دارند؟
۴. چهار عمل اصلی چه جایگاهی در مقیاس‌های اندازه‌گیری دارند؟
۵. دستگاه‌های اصلی ریاضیات چه جایگاهی در مقیاس‌های اندازه‌گیری دارند؟
۶. شاخص‌های مرکزی چه جایگاهی در مقیاس‌های اندازه‌گیری دارند؟
۷. برای رفع ابهام‌ها چه پیشنهادها یا نظریاتی وجود دارند؟

۲. روش‌شناسی تحقیق

۲-۱. روش تحقیق

روش تحقیق در این مطالعه از نوع «بنیادی نظری» است. پژوهش‌های بنیادی اهدافی را دنبال می‌کنند؛ همچون: ۱. اکتشاف؛ ۲. توصیف؛ ۳. تبیین؛ ۴. فهم؛ ۵. پیش‌بینی (بلیکی، ۱۳۹۵، ص ۱۰۱).

در این میان، پژوهش تبیینی رایج‌ترین نوع تحقیق بنیادی محسوب می‌شود (نیومن، ۱۳۹۹، ص ۶۸-۷۲). تحقیق بنیادی با هدف کسب دانش علمی جدید، صرفاً به ارائه نظریه‌ها و قوانین کلی می‌پردازد که معمولاً در نشریات علمی منتشر می‌شود یا به دانشگاه‌ها ارسال می‌گردد (هدریک و دیگران، ۱۳۸۱). این نوع تحقیق که به‌صورت محض یا نظری انجام می‌شود، غالباً در محیط‌های دانشگاهی اجرا شده و هدف اصلی آن توسعه نظریه‌هاست. حال ممکن است این نظریه‌ها در عمل به کار گرفته شوند یا نه.

توسعه نظریه‌ها در تحقیقات بنیادی می‌تواند به سه شکل صورت گیرد: اکتشاف؛ ابداع؛ انعکاس. (ایستبرای و دیگران، ۱۳۸۴).

تحقیقات بنیادی بر اساس روش تحلیل، به دو دسته تقسیم می‌شوند: الف) تحقیقات تجربی؛ ب) تحقیقات نظری (صبری، ۱۴۰۰).

پژوهشگران از روش پیمایش نیز در تحقیقات بنیادی، به‌ویژه در دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی استفاده می‌کنند (نیومن، ۱۳۹۹، ص ۸۰). این گونه پژوهش‌ها در وهله نخست توسط روان‌شناسان انجام می‌شود و سپس توسط مربیان مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد (بست، ۱۳۹۰).

بسیاری از کشفیات بزرگ علمی، مانند کشف جریان برق، اشعه ایکس، رادیم و انرژی اتمی، از دل پژوهش‌های محض و بنیادی پدید آمده‌اند (بوربج، ۱۳۸۶). بررسی تحول استدلال منطقی در کودکان نیز نمونه‌ای از تحقیقات بنیادی محسوب می‌شود (سرمد و دیگران، ۱۳۹۶).

۲-۲. ابزارها و روش‌های جمع‌آوری داده‌ها

الف) ابزار تحقیق، کتاب‌های دست اول در روش‌های تحقیق، آمار و ریاضیات در سطوح ملی و بین‌المللی است. ب) گردآوری محتوا و داده‌ها، به صورت کتابخانه‌ای انجام شده است. با توجه به نوآوری موضوع مقاله و فقر یا فقدان مقالات تخصصی در این زمینه، داده‌ها با استناد به منابع مستند و دست اول، از جمله کتاب‌های معتبر دانشگاهی و علمی - پژوهشی داخلی و بین‌المللی گردآوری شده‌اند. این منابع متعلق به نویسندگان صاحب‌نظر در حوزه‌های گوناگون علوم انسانی، از جمله روان‌شناسی، سنجش و اندازه‌گیری، علوم اجتماعی، علوم تربیتی، علوم ریاضی و آمار بوده‌اند. همچنین تحلیل تجربیات نگارندگان طی بیش از سه دهه فعالیت مستمر علمی و عملی در حوزه‌های ریاضی، آمار و روش تحقیق، نقش مهمی در غنای داده‌ها و اعتبار علمی این پژوهش داشته است.

۳. یافته‌ها

سؤال (۱): در مقیاس‌های اندازه‌گیری چه ابهام‌هایی وجود دارد؟

پاسخ: درباره نحوه استفاده از مقیاس‌های اندازه‌گیری، به‌ویژه مقیاس ترتیبی، و تبدیل آن به طیف لیکرت و ارتقای آن به مقیاس فاصله‌ای، اختلاف‌نظرهای قابل‌توجهی وجود دارد. مقیاس ترتیبی فاقد فواصل قابل تفسیر است. به عبارت دیگر، فاصله روان‌شناختی میان گزینه‌هایی مانند «خوب» و «خیلی خوب» مشخص نیست و نمی‌توان با قطعیت گفت که این فاصله برابر با فاصله میان «نظری ندارم» و «تأخدی مخالفم» است. این ابهام، به‌ویژه در تحلیل‌های آماری و استفاده از آزمون‌های مبتنی بر داده‌های فاصله‌ای، چالش‌برانگیز است؛ زیرا استفاده نادرست از میانگین، انحراف معیار و آزمون‌های استنباطی برای داده‌هایی که ماهیت ترتیبی دارند، ممکن است منجر به نتایج نادرست و تفسیرهای گمراه‌کننده شود.

برای روشن‌تر شدن این چالش، در ادامه به دیدگاه‌های تعدادی از صاحب‌نظران، پژوهشگران و کاوشگران داخلی و بین‌المللی در حوزه‌های علوم انسانی، آمار، روان‌شناسی و سنجش و اندازه‌گیری اشاره خواهد شد تا ابعاد نظری و عملی این ابهام به صورت دقیق‌تر بررسی شود.

۱-۳. ابهام‌ها

۱-۱-۳. ابهام در مقیاس‌های ترتیبی و فاصله‌ای

در روان‌شناسی، علوم تربیتی و سایر حوزه‌های علوم انسانی، پژوهشگر خواهان آن است که اندازه‌های آماری تا سطح مقیاس فاصله‌ای دارای ارزش ریاضی باشند. با این حال، دستیابی به چنین هدفی بسیار نادر است. در بسیاری از پژوهش‌های علوم تربیتی و روان‌شناسی، فرض می‌شود که اطلاعات آماری دارای ارزش مقیاس فاصله‌ای هستند (لطف‌آبادی، ۱۳۹۴). گاهی پژوهشگر وسوسه می‌شود که داده‌های ترتیبی را مانند داده‌های فاصله‌ای در نظر بگیرد و از آمارهای پیمانه‌ای برای تحلیل

آنها استفاده کند. باید صریح و بی‌پرده گفت که این رویه نادرست است؛ اما درخصوص نمونه‌های بزرگ و ابعاد پیوسته نظیر «کاملاً موافقم» تا «کاملاً مخالفم»، نتایج اغلب دقیق و مفید هستند (ایستربای و دیگران، ۱۳۸۴).

رایج‌ترین مقیاس‌هایی که در روان‌شناسی و علوم تربیتی با آنها سروکار داریم، دو مقیاس «اسمی» و «ترتیبی» هستند. اطلاعات حاصل از این مقیاس‌ها باید با روش‌های آماری غیرپیمانه‌ای تحلیل شوند. به عبارت دیگر، روش‌های آماری پیمانه‌ای (مانند میانگین، انحراف معیار، ضریب همبستگی گشتاوری پیرسون، و تحلیل واریانس) را نمی‌توان برای این نوع داده‌ها به کار برد. این نکته‌ای مهم است که غالباً از آن غفلت می‌شود (لطف‌آبادی، ۱۳۹۴).

هنگامی که با داده‌هایی در سطح اسمی و رتبه‌ای مواجه هستیم، لازم است از روش‌های آماری غیرپیمانه‌ای استفاده کنیم. در تحلیل داده‌های اسمی و رتبه‌ای، اساساً فرض بر آن است که داده‌ها از توزیع غیرمتعالی (غیرنرمال) برخوردارند (مک‌ناب، ۱۳۹۵). ابزارهای اندازه‌گیری نظیر پرسشنامه‌های نگرش‌سنج که از سؤال‌های پنج‌درجه‌ای لیکرت یا ترتیبی استفاده می‌کنند، معمولاً مانند مقیاس‌های فاصله‌ای به کار گرفته می‌شوند. اما بروگاتا (Brogatta) و بوهنستد (Bohenstedt) استدلال کرده‌اند که مقیاس ترتیبی، شکل ضعیفی از مقیاس فاصله‌ای است که در آن اطلاعات مربوط به فاصله بین طبقات از دست رفته است. این دو پژوهشگر معتقدند: بهتر است متغیرهای ترتیبی را به صورت فاصله‌ای ناقص تصور کنیم، تا اینکه آنها را سطح مستقلی از اندازه‌گیری بدانیم (سیف، ۱۴۰۱).

شایان ذکر است که مقیاس لیکرت در دهه ۱۹۳۰ توسط رنسیس لیکرت طراحی شد تا سنج‌های ترتیبی برای سنجش نگرش افراد فراهم کند (نیومن، ۱۳۹۹). مقیاس لیکرت دست‌کم به دو طبقه نظیر «موافقم» و «مخالفم» نیاز دارد، اما بهتر است از چهار تا هشت طبقه استفاده شود. سنج‌های مقیاس لیکرت در سطح ترتیبی اندازه‌گیری قرار دارند؛ زیرا پاسخ‌ها صرفاً رتبه‌بندی را نشان می‌دهند. به جای اعداد ۱ تا ۴ یا (+۲) تا (-۲) می‌توان از اعداد ۵، ۴، ۳، ۲ و ۱ نیز استفاده کرد. با این حال، نباید به اشتباه تصور کرد که چون عددی به طبقه‌ای تخصیص داده شده، اختلاف بین طبقات ترتیبی، فاصله‌ای هستند. اگرچه ساختار عددی خواص ریاضی زیبایی دارد، اما اعداد صرفاً برای سهولت تحلیل به کار می‌روند و اندازه‌گیری اصلی این مقیاس، فقط ترتیبی است (نیومن، ۱۳۹۹).

در حوزه بی‌تفاوتی یا بی‌نظری مطلق، فرد دقیقاً در وضعیت ابهام قرار دارد؛ یعنی یا هیچ اطلاعی از موضوع ندارد یا شنیده‌هایش چنان متعارض‌اند که نمی‌تواند تصمیم‌گیری کند (ساروخانی، ۱۳۹۳).

در مقیاس ترتیبی، نتایج به صورت رتبه بیان می‌شوند؛ یعنی آزمودنی‌ها برخی عناصر را به صورت نزولی یا صعودی مرتب می‌کنند. در این مقیاس، فاصله بین رتبه‌ها یکسان نیست. در مقابل، در مقیاس فاصله‌ای، نتایج به صورت رتبه‌هایی با نظم مشخص قرار می‌گیرند و فواصل بین ارزش‌ها برابرند، اما فاقد صفر مطلق هستند. مفهوم «صفر مطلق» آن است که بتوان ارزش‌های به دست آمده را در یکدیگر ضرب کرد.

مثال: ارقام روی یک زمان‌سنج (مانند ساعت دیواری) یک مقیاس فاصله‌ای را تشکیل می‌دهند. درواقع، ساعت‌ها به فواصل منظم پشت سر هم قرار دارند؛ مثلاً، بین ساعت ۱۳ و ۱۴ همان مقدار زمان طی می‌شود که بین ساعت

۱۴ و ۱۵. با این حال، نمی‌توان ساعت‌های ثبت‌شده را در هم ضرب کرد؛ مثلاً، اگر دوستی به‌جای ساعت ۷ صبح، ساعت ۱۴ نزد ما بیاید، نمی‌گوییم: دو برابر تأخیر داشته، بلکه می‌گوییم: ۷ ساعت تأخیر کرده است؛ درست مانند اینکه بگوییم: بین ساعت ۱۰ و ۱۷، ۷ ساعت فاصله وجود دارد. همین منطق درخصوص نمرات تحصیلی نیز صدق می‌کند. اما مقیاس نسبی مشابه مقیاس فاصله‌ای است، با این تفاوت که دارای صفر مطلق نیز هست؛ یعنی می‌توان ارزش‌های به‌دست‌آمده را در یکدیگر ضرب کرد (بریتوم و لامورو، ۱۳۹۵، ص ۷۷).

نکته بسیار مهمی که بسیاری از پژوهش‌های آماری با آن مواجه‌اند این است که داده‌هایی که از طریق پرسشنامه و طیف لیکرت به‌دست می‌آیند، پیوسته نیستند و دارای توزیع غیرمتعالی‌اند؛ زیرا در داده‌های طیف لیکرت، بین اعداد ۱ تا ۵ نمی‌توان عدد ۱/۵ یا ۲/۵ را به‌عنوان میانگین در نظر گرفت. این داده‌ها به علت گسسته بودن، غیرمتعالی هستند و این نیز نوعی ابهام محسوب می‌شود. به‌طور کلی، داده‌های طیف لیکرت غیرمتعالی‌اند. عمده‌ترین ابهام‌ها نیز به‌خاطر استفاده از میانگین است که همواره چالش‌برانگیز است.

متداول‌ترین ابهام‌ها را باید در انواع زیر جست‌وجو کرد: ابهام‌های زبانی، ادبی، جناس، و معنایی. ابهام معنایی مانند: ۱. تشبیه معنایی در جملات و متون؛ ۲. پارادوکس معنایی؛ ۳. تصویرهای انتزاعی؛ ۴. باورها و آداب و رسوم؛ ۵. ناهمخوانی کلمه با مقوله (شیری، ۱۳۹۰).

در ادامه، دیدگاه‌های مختلف درباره میانگین داده‌های سطوح اندازه‌گیری ذکر خواهد شد.

۲-۱-۳. وضعیت میانگین حسابی در مقیاس‌های استیونس

«میانگین» پرکاربردترین سنجه گرایش مرکزی است و تنها برای داده‌هایی با مقیاس فاصله‌ای یا نسبی قابل استفاده است (نیومن، ۱۳۹۹). به عبارت دیگر، نمی‌توان از میانگین برای داده‌های اسمی یا ترتیبی استفاده کرد (دواس، ۱۳۹۷). میانگین‌ها صرفاً برای داده‌های فاصله‌ای یا نسبی کاربرد دارند (مک‌ناب، ۱۳۹۵) و باثبات‌ترین شاخص گرایش مرکزی محسوب می‌شوند که مرکز ثقل داده‌ها را نشان می‌دهند (خلعتبری، ۱۳۹۹). میانگین در توزیع‌هایی که بر اساس سطوح فاصله‌ای یا نسبی اندازه‌گیری شده‌اند و قابلیت محاسبات ریاضی دارند، قابل محاسبه است (فرانکفورد و نچمیاس، ۱۳۹۰). همچنین خطای استاندارد میانگین نیز تنها در سطح سنجش فاصله‌ای و نسبی به کار می‌رود (رایف و دیگران، ۱۳۹۱).

مقیاس‌های اسمی و رتبه‌ای برای داده‌های گسسته و مقیاس‌های فاصله‌ای و نسبی برای داده‌های پیوسته کاربرد دارند (بهبودیان، ۱۴۰۱). در صورتی که مقیاس اندازه‌گیری به کاررفته فاصله‌ای یا نسبی باشد، میانگین یک شاخص مناسب محسوب می‌شود (دلاور، ۱۳۹۹، ص ۸۸). میانگین زمانی به کار می‌رود که داده‌ها در سطح فاصله‌ای یا نسبی باشند (دانشجو و دیگران، ۱۳۹۶). زمانی که نمرات از مقادیر عددی حاصل از مقیاس فاصله‌ای یا نسبی تشکیل شده باشند، رایج‌ترین شاخص مورد استفاده، میانگین است. با این حال، گاه محاسبه میانگین غیرممکن است یا میانگین نمی‌تواند مقدار معرف را به درستی نشان دهد (فورزانو و فردریک، ۱۴۰۱).

اعدادی که در مقیاس ترتیبی به کار می‌روند، بیانگر کیفیت مطلق موضوع مورد اندازه‌گیری نیستند و نمی‌توان دو طبقه را مساوی فرض کرد (کوهن و هالیدی، ۱۳۹۹، ص ۱۱). بنابراین، نمی‌توان میانگین را در داده‌های اسمی یا ترتیبی محاسبه کرد (دواس، ۱۳۹۷). به علت مشخص نبودن فواصل، امکان محاسبات ریاضی و آماری در مقیاس‌های ترتیبی وجود ندارد. از این رو مقیاس‌های ترتیبی نیز مانند مقیاس‌های اسمی در مراحل نخستین تشکیل کیفیت‌ها قرار می‌گیرند (رفیع‌پور، ۱۳۹۲).

اعداد رتبه‌ای صرفاً ترتیب رتبه را نشان می‌دهند و نه بیشتر. این اعداد مقادیر مطلق نیستند و دلالت بر آن ندارند که فاصله‌های بین آنها برابرند. اگر از مقادیر رتبه‌ای به گونه‌ای استفاده شود که گویی مقادیر فاصله‌ای یا نسبی هستند، احتمالاً در تفسیر داده‌ها و روابط استنباط‌شده از آنها دچار اشتباه خواهیم شد (کرلینجر، ۱۳۹۸).

«تمایل مرکزی» اصطلاحی کلی است که برای میانگین، میانه یا ارزشی که می‌تواند بیانگر مجموعه نتایج آزمودنی‌ها باشد، به کار می‌رود. در مقیاس‌های نسبی و فاصله‌ای، تمایل مرکزی میانگین حسابی است. در مقیاس ترتیبی، میانه و در مقیاس اسمی، «مُد» (نما) به عنوان شاخص گرایش مرکزی شناخته می‌شوند (بریتوم و لامورو، ۱۳۹۵، ص ۷۷).

زمانی که نمره‌ها در مقیاس فاصله‌ای اندازه‌گیری شده باشند (مانند نمره‌های هوش، افسردگی و پرخاشگری) و بتوان آنها را دارای توزیع طبیعی در نظر گرفت و تعبیرپذیری آنها یکسان باشد، از آزمون‌های پیمان‌های استفاده می‌شود. اما هرگاه اندازه‌گیری در سطح ترتیبی یا اسمی باشد و به جای نمره، با شمارش اسامی سروکار داشته باشیم، از آزمون‌های غیرپیمان‌های بهره می‌گیریم (وزیری و دیگران، ۱۳۹۴، ص ۵۳).

سؤال (۲): چرا باید از محاسبه میانگین در مقیاس ترتیبی پرهیز کرد؟

پاسخ:

۱. در مقیاس ترتیبی، تنها اعداد طبیعی کاربرد دارند و اعداد اعشاری یا کسری در آن جایگاهی ندارند. اگر میانگین عددی اعشاری به دست آید، این عدد با ماهیت مقیاس ترتیبی که مبتنی بر اعداد صحیح و طبیعی است، ناسازگار خواهد بود.

۲. مقیاس ترتیبی دارای رویکردی کیفی و گسسته است (فربد و دیگران، ۱۳۹۴، ص ۴۵). مطابق مستندات پیشین، برای مقیاس ترتیبی، میانگین تعریف نمی‌شود. به اذعان قریب به اتفاق پژوهشگران و متخصصان ریاضی و آمار، میانگین تنها در داده‌های فاصله‌ای و نسبی معنا دارد.

۳. در طیف‌های پنج‌درجه‌ای، پاسخ‌دهندگان از میزان فاصله بین گزینه‌ها (مثلاً، «خیلی زیاد» و «زیاد») اطلاعی ندارند. بنابراین می‌توان به تعداد پاسخ‌دهندگان، عدد نمادگذاری کرد؛ اما این با خاصیت فاصله‌ای $\frac{x_4 - x_3}{x_2 - x_1}$ که باید نسبت فواصل ثابت باشد، مغایرت دارد. در مقیاس ترتیبی، فاصله‌های مساوی بین ارزش‌گذاری‌ها وجود ندارند. برای مثال، می‌توان گفت: «خیلی خوب» بهتر از «خوب» است، اما نمی‌توان با اطمینان گفت که فاصله بین «خیلی خوب» و «خوب» برابر با فاصله بین «بد» و «خیلی بد» است (گرین و الیور، ۱۳۹۷، ص ۳۳).

۴. خالق فرمول همبستگی، اسپیرمن (CHARLES SPEARMAN) در سال ۱۹۴۶ درگذشت، درحالی‌که طیف لیکرت در سال ۱۹۳۰ تدوین شده بود. بدیهی است که اسپیرمن از طیف لیکرت اطلاع داشت، اما در فرمول همبستگی خود از میانگین استفاده نکرد.

۵. اگر در مقیاس ترتیبی، x یک متغیر تصادفی از نوع گسسته باشد، آنگاه امید ریاضی آن به صورت زیر تعریف می‌شود: $E[u(x)] = \sum u(x)f(x)dx$ (لوین و رابین، ۱۳۹۵). در این مقیاس، $u(x)$ «امید ریاضی» نامیده می‌شود (روبرت و آلن، ۱۳۸۸).

اما اگر متغیر تصادفی دارای تابع چگالی احتمال $f(x)$ و $u(x)$ تابعی از x بوده و x از نوع پیوسته (یعنی داده‌های فاصله‌ای یا نسبی) باشد، امید ریاضی با استفاده از انتگرال توزیع متعارل به صورت زیر محاسبه می‌شود:

$$E[u(x)] = f(x), \int_{-\infty}^{+\infty} u(x) f(x) dx = \frac{1}{\sigma\sqrt{2\pi}} e^{-\frac{1}{2}\left(\frac{x-\mu}{\sigma}\right)^2}$$

که این توزیع متعادل پیوسته است و آن را «انتگرال» یا «مجموع پیوسته» می‌نامند (لوین و رابین، ۱۳۹۵؛ روبرت و آلن، ۱۳۸۸).

۶. اگر برای داده‌های ترتیبی میانگین محاسبه شود، تمام محاسبات وابسته به میانگین (مانند انحراف معیار، همبستگی پیرسون، گشتاورها، تحلیل واریانس، آزمون فرضیه صفر، نمودارهای هیستوگرام و تجمعی و نحوه استفاده از آزمون‌ها) دچار اشکال خواهند شد. به طور کلی، داده‌های گسسته به صورت نادرست به داده‌های پیوسته تبدیل می‌شوند و تحلیل آماری از نظر ریاضی دچار اختلال می‌شود. به عبارت دیگر، تحلیل نادرست داده‌ها (مانند محاسبه میانگین از داده‌های ترتیبی) می‌تواند منجر به نتایج نادرست و گمراه‌کننده شود. به قول صائب تبریزی:

چون گذارد خشت اول بر زمین معمار کج گر رساند بر فلک باشد همان دیوار کج
(صائب تبریزی، ۱۳۸۴)

سؤال (۳): مقیاس‌های اندازه‌گیری با رابطه‌های هم‌ارزی ریاضیات چه اندازه مطابقت دارند؟

پاسخ: ابتدا به اختصار به مفهوم «روابط هم‌ارزی» (Equivalence Relation) در ریاضیات و ویژگی‌های آن می‌پردازیم. رابطه R در مجموعه A زمانی «هم‌ارزی» نامیده می‌شود که سه ویژگی داشته باشد:

۱. انعکاسی: $\forall a \in A: (a, a) \in R$ (نماد سور عمومی All): یعنی هر عنصر با خودش در رابطه باشد.

۲. تقارنی: $\forall (a, b) \in R \Rightarrow (b, a) \in R$ (نماد سور عمومی All): یعنی اگر a با b در رابطه باشد، b نیز با a در همان رابطه باشد.

۳. تعدی (تراییبی): $\forall (a, b) \in R \wedge (b, c) \in R \Rightarrow (a, c) \in R$: یعنی اگر a با b و b با c در رابطه باشند، آنگاه a با c نیز در همان رابطه خواهند بود (لیپ جوتر، ۱۳۶۲). مثال:

(الف) انعکاسی: هر خط با خودش موازی است.

(ب) تقارنی: اگر خط D_1 موازی خط D_2 باشد، آنگاه خط D_2 نیز موازی D_1 است.

(ج) تعدی: اگر خط D_1 موازی خط D_2 باشد و خط D_2 موازی خط D_3 باشد، آنگاه خط D_1 نیز موازی خط D_3 خواهد بود.

جدول (۳) سطوح اندازه‌گیری در تطابق با رابطه هم‌ارزی

سطح اندازه‌گیری	انعکاسی	متقارن	متعدی (انتقالی، تعدی، تراگذاری)	رابطه هم‌ارزی
اسمی	بله	بلی	بلی	بلی
ترتیبی	خیر	خیر	بلی	خیر
فاصله‌ای	بله	بله	بله	بله
نسبی	بله	بله	بله	بله

۳-۱-۳. تفاوت‌های منطقی مقیاس ترتیبی با سایر مقیاس‌ها

در جدول (۳) مشاهده می‌شود که مقیاس ترتیبی با سه مقیاس دیگر تفاوت‌های بنیادینی دارد:

الف. ویژگی اساسی مقیاس اسمی آن است که ویژگی‌های موضوعات در هر مقوله با یکدیگر یکسان‌اند. از نظر منطقی، این مقیاس دارای ویژگی‌های انعکاس‌پذیری، تقارن و انتقال‌پذیری است. به عبارت دیگر، اگر دو عنصر در یک گروه قرار گیرند، می‌توان گفت: هریک با خودش در رابطه است (انعکاسی). اگر یکی با دیگری در رابطه باشد، آن دیگری نیز با اولی در همان رابطه است (تقارنی). اگر عنصر اول با دوم و دوم با سوم در رابطه باشد، عنصر اول با سوم نیز در همان رابطه قرار دارد (تعدی).

ب. در مقیاس ترتیبی، ویژگی منطقی «انعکاس‌ناپذیری» وجود دارد؛ به این معنا که برای هر a ، رابطه $a > a$ برقرار نیست. بنابراین، رابطه «بزرگ‌تر بودن» انعکاس‌ناپذیر است. همچنین این رابطه خاصیت تقارنی ندارد؛ زیرا اگر $a > b$ نمی‌توان گفت: $b > a$. با این حال، مقیاس ترتیبی دارای خاصیت انتقال‌پذیری است؛ یعنی اگر $a > b$ و $b > c$ ، آنگاه $a > c$. این ویژگی در سنجش‌های ترتیبی بسیار مهم و منحصر به فرد است. برای مثال، اگر شخص A محافظه‌کارتر از شخص B باشد و شخص B محافظه‌کارتر از شخص C باشد، آنگاه می‌توان نتیجه گرفت که شخص A محافظه‌کارتر از شخص C است (چاوا و نجمیاس، ۱۳۹۰).

ویژگی «تعدی» در منطق ریاضی همانند متغیرهای میانجی عمل می‌کند. ویژگی «انعکاسی» در ریاضیات به تابع تک‌متغیره و جایگاه نقاط نسبت به نیم‌ساز ناحیه اول و سوم مختصات دکارتی مربوط می‌شود. ویژگی «تقارنی» نیز همان تقارن محوری است که بر روی نیم‌ساز ترسیم و نمایان می‌شود. ویژگی «انتقال‌پذیری» نیز در هندسه با همین عنوان شناخته می‌شود و در ساختارهای منطقی و ریاضی نقش مهمی دارد.

سؤال (۴): چهار عمل اصلی چه جایگاهی در مقیاس‌های اندازه‌گیری دارند؟

جدول (۴) سطوح اندازه‌گیری در تطابق با چهار عمل اصلی و خواص آنها

سطح	جمع	تفریق	ضرب	تقسیم	جابه‌جایی	شرکت‌پذیری	توزیع‌پذیری	عملیات مجاز ریاضی
اسمی	خیر	خیر	خیر	خیر	خیر	خیر	خیر	خیر
ترتیبی	خیر	خیر	خیر	خیر	خیر	خیر	خیر	خیر
فاصله‌ای	بله	بله	خیر	خیر	بله	بله (در جمع)	بله (در جمع)	جمع و تفریق
نسبی	بله	بله	بله	بله	بله	بله (در جمع و ضرب)	بله (در جمع و ضرب)	همه عملیات ریاضی

پاسخ: جدول (۴) نشان می‌دهد که مقیاس‌های اسمی و ترتیبی به سبب ماهیت کیفی خود، فاقد قابلیت اجرای عملیات ریاضی هستند. بنابراین، چهار عمل اصلی ریاضی (جمع، تفریق، ضرب و تقسیم) و خواص مربوط به آنها در این دو مقیاس صادق نیستند. به عبارت دیگر، برای هر A ، B و C از مجموعه A ، ویژگی‌های ذیل برقرار نیستند:

الف) شرکت‌پذیری $A + (B + C) = (A + B) + C$.

ب) تعویض‌پذیری $A + B = B + A$.

عمل تفریق، نه تعویض‌پذیر است و نه شرکت‌پذیر. مثال: $(2-5) - 4 \neq 5 - (4-2)$ و $7-3 \neq 3-7$.

ج) توزیع‌پذیری از چپ $(A * B) \circ (A * C) = (A * (B \circ C))$ (مصاحب، ۱۳۸۵).

این ویژگی‌ها نشان می‌دهند که مقیاس‌های اسمی و ترتیبی فاقد ساختار جبری لازم برای اجرای عملیات ریاضی هستند و نباید در تحلیل‌های کمی به صورت عددی با آنها رفتار شود.

سؤال (۵): دستگاه‌های اصلی ریاضیات چه جایگاهی در مقیاس‌های اندازه‌گیری دارند؟

پاسخ: برای پاسخ به این پرسش، ابتدا لازم است به اختصار به دستگاه‌های اصلی اعداد در ریاضیات اشاره شود. این دستگاه‌ها عبارت‌اند از:

– اعداد طبیعی $(\mathbb{N})$: $\{1, 2, 3, \dots\}$;

– اعداد صحیح $(\mathbb{Z})$: $\{\dots, -3, -2, -1, 0, 1, 2, 3, \dots\}$;

– اعداد گویا $(\mathbb{Q})$: شامل کسری‌ها و نسبت‌ها؛

– اعداد حقیقی $(\mathbb{R})$: شامل تمام اعداد پیوسته، اعشاری و غیرگویا.

رابطه زیرمجموعه بودن این دستگاه‌ها به این صورت است: $\mathbb{N} \subset \mathbb{Z} \subset \mathbb{Q} \subset \mathbb{R}$.

از این میان، دستگاه‌های $\mathbb{N}$ و $\mathbb{Z}$ گسسته‌اند و دستگاه‌های $\mathbb{Q}$ و $\mathbb{R}$ پیوسته. هر چهار دستگاه عددی برای مقیاس‌های پیوسته (فاصله‌ای و نسبی) کاربرد دارند.

مقیاس ترتیبی با دستگاه‌های اعداد طبیعی $(\mathbb{N})$ یا صحیح $(\mathbb{Z})$ قابل سنجش است. نیومن به کاربرد اعداد صحیح منفی در این مقیاس اشاره کرده است؛ مانند شماره‌گذاری طبقات آسانسور که از $\mathbb{Z}$ استفاده می‌شود (نیومن، ۱۳۹۹، ص ۴۴۰-۴۴۲).

مقیاس اسمی تنها با دستگاه اعداد طبیعی $(\mathbb{N})$ سنجیده می‌شود. به نظر مک‌ناب، این مقیاس برای آزمون‌هایی مانند خدو، مک‌نیمار، V کرامر و کیوکران که داده‌ها اسمی هستند، مناسب است (مک‌نیمار، ۱۳۹۵، ص ۳۴۶ و

(۴۱۴). همچنین برای محاسبه فراوانی مطلق، نما (مد)، ضریب همبستگی فی، لاندائ و سایر شاخص‌های اسمی کاربرد دارد (خلعتبری، ۱۳۹۹، ص ۱۲-۱۴).

۳-۱-۴. ویژگی‌های مجموعه اعداد طبیعی (N)

برای تسهیل در تحلیل، به برخی از ویژگی‌های مجموعه اعداد طبیعی اشاره می‌شود:

- مجموعه اعداد طبیعی: $\mathbb{N} = \{1, 2, 3, \dots\}$

- مجموعه اعداد صحیح: $\mathbb{Z} = \{\dots, -3, -2, -1, 0, 1, 2, 3, \dots\}$

عدد (۱) عضو ابتدایی مجموعه $\mathbb{N}$ است. (در برخی منابع، عدد صفر نیز به عنوان عضو ابتدایی ذکر شده است.)

بین هر دو عدد متوالی به صورت n و $n+1$ عدد طبیعی دیگری وجود ندارد.

هر عدد طبیعی دارای یک تالی منحصر به فرد به صورت $n+1$ است.

مجموعه $\mathbb{N}$ یک مجموعه خوش ترتیب است؛ یعنی هر زیرمجموعه غیر تهی از $\mathbb{N}$ دارای کوچک‌ترین عضو

است (مصاحب، ۱۳۸۵).

جدول (۵) وضعیت مقیاس‌ها نسبت به دستگاه اصلی اعداد ریاضیات و نوع کارایی

سطح					رویکرد تحقیق	نوع داده	نمودار	موارد کارایی
اسمی	بله	خبر	خبر	خبر	کیفی (استقرایی)	گسسته	غیر خطی	شناسایی افراد یا چیزها یا مکان‌ها
ترتیبی	بله	بله	خبر	خبر	کیفی (استقرایی)	گسسته	غیر خطی	برتری را بیان می‌کند.
فاصله‌ای	بله	بله	بله	بله	کمی (قیاسی)	پیوسته	خطی	نسبت دو تفاضل یا هر دو فاصله را حفظ می‌کند.
نسبی	بله	بله	بله	بله	کمی (قیاسی)	پیوسته	خطی	نسبت را حفظ می‌کند.

۵-۱-۳. ارتباط سطوح اندازه‌گیری با دستگاه‌های اصلی اعداد

جدول (۵) بیانگر آن است که هریک از سطوح اندازه‌گیری با نوع خاصی از دستگاه‌های عددی در ریاضیات ارتباط دارد:

مقیاس اسمی با دستگاه اعداد طبیعی ($\mathbb{N}$) مرتبط است. این مقیاس تنها برای شناسایی افراد، اشیاء یا مکان‌ها

به کار می‌رود و فاقد هرگونه مفهوم عددی یا ترتیبی است. در این سطح، اعداد صرفاً نقش برچسب دارند و هیچ‌گونه

عملیات ریاضی یا مقایسه‌ای بر آنها معنا ندارد (بهبودیان، ۱۳۹۸).

مقیاس ترتیبی نیز با دستگاه اعداد طبیعی یا صحیح ($\mathbb{N}$) یا ($\mathbb{Z}$) قابل سنجش است. این مقیاس علاوه بر

شناسایی، امکان رتبه‌بندی یا بیان برتری را فراهم می‌سازد. با این حال، فواصل بین رتبه‌ها مشخص نیستند و نمی‌توان

عملیات ریاضی دقیق بر آنها انجام داد (بهبودیان، ۱۳۹۸).

مقیاس فاصله‌ای ساختاری دارد که در آن تفاوت‌های بین مشاهدات با ساختار ریاضی همخوانی دارند. در این سطح،

اعداد به موقعیت‌های اشیاء اختصاص می‌یابند و تفاوت‌های عددی بین آنها معنادار هستند. به عبارت دیگر، کاربرد ریاضی

برای تفاوت‌های بین اعداد در این مقیاس معتبر است. مقیاس فاصله‌ای در نشان دادن تغییرات خطی بی‌نظیر است (چاوا و

نچمیاس، ۱۳۹۰) و نسبت دو تفاضل یا فاصله را حفظ می‌کند. به همین علت، آن را «فاصله‌ای» می‌نامند (بهبودیان، ۱۳۹۸).

این نسبت $\frac{x_4 - x_3}{x_2 - x_1}$ باید در تحلیل‌های فاصله‌ای ثابت بماند تا اعتبار ریاضی حفظ شود (بهبودیان، ۱۳۹۸).

مثال کاربردی: در اندازه‌گیری دمای هوا، مقیاس «سانتی‌گراد» و «فارنهایت» هر دو فاصله‌ای هستند، اما نقطه صفر آنها متفاوت است. در سانتی‌گراد، صفر درجه نقطه انجماد آب و صد درجه نقطه جوش آن است. در مقابل، در مقیاس فارنهایت، نقطه انجماد در ۳۲ درجه و نقطه جوش در ۲۱۲ درجه قرار دارد. با وجود تفاوت در نقطه صفر، نسبت اختلافات دمایی در هر دو مقیاس حفظ می‌شود و مستقل از واحد اندازه‌گیری است.

جدول (۶) بررسی نسبت تفاوت‌ها در مقیاس‌های فارنهایت و سانتی‌گراد

سانتی‌گراد	۰	۱۰	۳۰	۱۰۰
فارنهایت	۳۲	۵۰	۸۶	۲۱۲

در جدول (۶) ملاحظه می‌شود که نسبت تفاوت‌ها با هم برابرند (لطف‌آبادی، ۱۳۹۴، ص ۴۱).

$$\frac{86-50}{50-32} = 2 \text{ و } \frac{30-10}{10-0} = 2$$

مقیاس‌های نسبی و فاصله‌ای نمراتی به دست می‌دهند که با دامنه کاملی از محاسبات ریاضی مطابقت دارند (فورزانو و فردریک، ۱۴۰۱).

سؤال (۶): شاخص‌های مرکزی چه جایگاهی در مقیاس‌های اندازه‌گیری دارند؟

پاسخ:

جدول (۷) وضعیت مقیاس‌ها نسبت به شاخص‌های مرکزی و پراکندگی

سطوح	مد (نما)	میان	میانگین	واریانس	انحراف معیار	متعادل بودن
اسمی	بلی	خیر	خیر	خیر	خیر	خیر
ترتیبی	بله	بله	خیر	خیر	خیر	خیر
فاصله‌ای	بله	بله	بله	بله	بله	احتمالاً
نسبی	بله	بله	بله	بله	بله	به احتمال زیاد

جدول (۷) نشان می‌دهد که شاخص‌های مرکزی در سطوح مختلف اندازه‌گیری جایگاه متفاوتی دارند:

نما (مد) در تمام سطوح اندازه‌گیری (اسمی، ترتیبی، فاصله‌ای و نسبی) قابل استفاده است. این شاخص فراوان‌ترین مقدار یا طبقه را نشان می‌دهد و در تحلیل‌های توصیفی کاربرد گسترده‌ای دارد (نیومن، ۱۳۹۹).

میان برای داده‌های ترتیبی، فاصله‌ای و نسبی قابل استفاده است. در مقیاس ترتیبی، میان تنها شاخص مرکزی معتبر محسوب می‌شود؛ زیرا داده‌ها دارای ترتیب هستند؛ اما فواصل بین آنها مشخص نیستند (چاو و نجمیاس، ۱۳۹۰).

در مقیاس‌های نسبی و فاصله‌ای، تغییرپذیری به صورت انحراف معیار نشان داده می‌شود.

در مقیاس ترتیبی به صورت انحراف چارک‌ها نشان داده می‌شود.

در مقیاس اسمی، تنها شاخص قابل استفاده «نما» است؛ زیرا داده‌ها فاقد ترتیب و فاصله‌اند و صرفاً برای طبقه‌بندی به کار می‌روند. در این مقیاس، تغییرپذیری وجود ندارد (بریتوم و لامورو، ۱۳۹۵، ص ۷۹) و تنها شاخص قابل استفاده «نما» است؛ زیرا داده‌ها فاقد ترتیب و فاصله‌اند و صرفاً برای طبقه‌بندی به کار می‌روند.

در داده‌های پیوسته همواره رابطه تقریبی زیر بین نما، میان و میانگین برقرار است (بیهودیان، ۱۳۹۸):

$$(MO \approx 3MD - 2X) \quad (MO: \text{نما}) \quad (MD: \text{میان})$$

این رابطه، به‌ویژه در توزیع‌های متعادل یا نزدیک به متعادل، کاربرد دارد و می‌تواند در تحلیل‌های توصیفی و بررسی تقارن داده‌ها مفید باشد (بهبودیان، ۱۳۹۸).

سؤال (۷): برای رفع ابهام‌ها چه پیشنهادها یا نظریاتی وجود دارند؟

پاسخ: بر اساس دیدگاه‌های پژوهشگران و متخصصان، راهکارهای ذیل برای رفع ابهام در مقیاس‌های اندازه‌گیری، به‌ویژه مقیاس ترتیبی، پیشنهاد شده‌اند:

۱. **استفاده از روش فازی:** روش فازی می‌تواند به حل ابهامات مقیاس لیکرت کمک کند و تحلیل‌های دقیقی‌تری ارائه دهد (ساعی، ۱۴۰۰).

۲. **کاهش تعداد گزینه‌ها:** ترکیب دو حد انتهایی پاسخ‌ها (مثلاً، «کاملاً موافقم» و «موافقم») و تبدیل طیف پنج‌گزینه‌ای به سه‌گزینه‌ای، موجب کاهش خطا و ساده‌سازی تحلیل می‌شود (بست، ۱۳۹۰).

۳. **تغییر ساختار متغیرها:** در مواردی که میانگین قابل محاسبه نیست، پیشنهاد شده است که متغیرها به دو طبقه محدود شوند تا تحلیل ساده‌تر و معتبرتر باشد (دواس، ۱۳۹۷، ص ۱۵۵).

۴. **استفاده از شاخص‌های مناسب تغییرپذیری:** در مقیاس‌های ترتیبی، به‌جای انحراف معیار، از انحراف چارکی استفاده شود: $Q = \frac{Q_3 - Q_1}{2}$ (بریتوم و لامورو، ۱۳۹۵، ص ۷۷).

۵. **تأکید بر میانه به‌جای میانگین:** در داده‌های ترتیبی، استفاده از مد (نما) ممکن است، اما میانه (چارک دوم) شاخص مناسب‌تری است (دواس، ۱۳۹۷، ص ۴۴).

۶. **تفکیک مقیاس‌های رتبه‌ای از فاصله‌ای:** پرسش‌هایی که صرفاً رتبه را می‌سنجند (مانند نوع مدرسه محل تحصیل) نباید به‌عنوان مقیاس فاصله‌ای تلقی شوند (تدلی و تشکری، ۱۳۹۶).

نتیجه‌گیری

این نوشتار با هدف «بررسی ابهامات مقیاس‌های اندازه‌گیری و تلاش برای رفع آنها با تکیه بر قوانین و خواص علوم ریاضی» تدوین شد. پرسش‌های مطرح‌شده به روش کتابخانه‌ای و با استناد به منابع علمی و پژوهشی معتبر، دیدگاه‌های متخصصان بین‌المللی و تجربیات نگارندگان پاسخ داده شد. در این مقاله نشان داده شد که چگونه می‌توان با بهره‌گیری از اصول ریاضی، ابهامات موجود در مقیاس‌های اندازه‌گیری را تحلیل و تبیین کرد.

در این زمینه، از مفاهیم بنیادین ریاضی مانند روابط هم‌ارزی (انعکاسی، تقارنی، متعدی)، دستگاه‌های عددی (اعداد طبیعی، صحیح، گویا و حقیقی)، چهار عمل اصلی (جمع، تفریق، ضرب، تقسیم)، خواص جبری (شرکت‌پذیری، جابه‌جایی، توزیع‌پذیری)، آمار توصیفی (درصد، شاخص‌های مرکزی و پراکندگی مانند میانگین، میانه، نما، چارک‌ها، دامنه)، امید ریاضی، انتگرال و نیز آمار استنباطی (آزمون‌های آماری) استفاده شد.

پرواضح است که دانشجویان و پژوهشگران علوم انسانی در اجرای پژوهش‌های کمی، به‌ویژه در بخش اندازه‌گیری، از چهار سطح اسمی، ترتیبی، فاصله‌ای و نسبی بهره می‌برند. این مقیاس‌ها با وجود مزایای فراوان، از دیدگاه روش‌شناسی

دارای ابهاماتی هستند که سال‌هاست محل بحث و چالش‌اند. در این میان، مقیاس ترتیبی بیشترین ابهام را دارد. در بسیاری از پژوهش‌ها، به‌ویژه پایان‌نامه‌ها و طرح‌های اجرایی، پژوهشگران تلاش می‌کنند مقیاس ترتیبی را با استفاده از طیف لیکرت به سطح فاصله‌ای ارتقا دهند تا بتوانند از آزمون‌های مبتنی بر توزیع متعادل استفاده کنند.

در این مقاله، ابهام موجود در مقیاس ترتیبی با استناد به منابع معتبر و استدلال‌های ریاضی به‌دقت بررسی شد. نتایج نشان داد که مقیاس ترتیبی، به‌ویژه در قالب طیف چندگزینه‌ای لیکرت، ماهیتی کیفی دارد و تنها اعداد گسسته (طبیعی یا صحیح) در آن معنا دارند؛ اعداد اعشاری در این مقیاس جایگاهی ندارند. با این حال، بسیاری از پژوهشگران داخلی به‌اشتباه از میانگین به‌جای میانه استفاده می‌کنند تا داده‌ها را به حالت متعادل نزدیک کنند، در حالی که میانگین تنها در داده‌های پیوسته (فاصله‌ای و نسبی) تعریف می‌شود و این دو مقیاس از پیش‌فرض‌های توزیع متعادل هستند. استدلال شد که مقیاس ترتیبی، حتی در قالب طیف لیکرت، نمی‌تواند به مقیاس فاصله‌ای ارتقا یابد؛ زیرا میانگین برای آن تعریف نمی‌شود. استفاده نادرست از میانگین در این مقیاس، موجب خطا در محاسبه انحراف معیار، تحلیل واریانس، انتخاب آزمون آماری مناسب، و در نهایت، بی‌اعتباری تحلیل آماری خواهد شد.

از دیگر نتایج مهم این پژوهش آن است که مقیاس‌های اسمی، فاصله‌ای و نسبی دارای ویژگی‌های هم‌ارزی ریاضی (انعکاسی، تقارنی، متعدی) هستند، اما مقیاس ترتیبی تنها خاصیت انتقال‌پذیری را داراست. همچنین مقیاس‌های اسمی و ترتیبی در ریاضیات جایگاه جبری ندارند و تنها از دستگاه‌های گسسته N و Z برای رمزگذاری و شمارش استفاده می‌شود. چهار عمل اصلی ریاضی و خواص جبری در این دو مقیاس تعریف‌ناپذیرند. در رابطه هم‌ارزی نیز مقیاس ترتیبی فاقد خاصیت انعکاسی و تقارنی است.

قریب به اتفاق صاحب‌نظران پذیرفته‌اند که ارتقای داده‌های ترتیبی به فاصله‌ای، از نظر آماری و ریاضی محل اشکال است. کرلینجر پیشنهاد می‌کند که پژوهشگران مطالعات مشابهی انجام دهند تا ابهامات موجود در مقیاس‌ها با دقت علمی و ریاضی برطرف شود.

پیشنهاد

با توجه به افزایش سطح سواد عمومی، پیشنهاد می‌شود در طراحی پرسشنامه‌ها، به‌جای طیف لیکرت، از نمرات ۱ تا ۲۰ یا درصد (%) استفاده شود. «درصد» مفهومی آشنا و قابل فهم برای عموم مردم است و مزایای ذیل را دارد:

- داده‌ها پیوسته و قابل تحلیل‌اند.
- میانگین به‌راحتی و بدون اشکال قابل محاسبه است.
- دامنه درصد با چارک‌ها و ضریب همبستگی قابل تطبیق است و امکان طبقه‌بندی کیفی (خیلی ضعیف، ضعیف، متوسط، خوب، خیلی خوب) را فراهم می‌سازد.

منابع

- استرбай، اسمیت مارک و دیگران (۱۳۸۹). *درآمدی بر تحقیق مدیریت*. ترجمه سیدمحمد اعرابی و داود ایزدی. تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- ایستربای اسمیت و دیگران (۱۳۸۴). *درآمدی بر تحقیق مدیریت*. ترجمه سیدمحمد اعرابی و داود ایزدی. تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- بریتوم، فرانسوا و لامورو، آندره (۱۳۹۵). *روش تحقیق در روان‌شناسی*. ترجمه حمزه گنجی. تهران: ساوالان.
- بست، جان (۱۳۹۰). *روش‌های تحقیق در علوم تربیتی و رفتاری*. ترجمه پاشا شریفی و نرگس طالقانی. تهران: رشد.
- بلیکی، نورمن (۱۳۹۵). *طراحی پژوهش‌های اجتماعی*. ترجمه حسن چلوشیان. تهران: نشر نی.
- بورج، ویلیام یان بردمور (۱۳۸۶). *هنر تحقیق علمی*. ترجمه محمدتقی فرامرزی. تهران: مازیار.
- بهبودیان، جواد (۱۴۰۱). *آمار و احتمال مقدماتی*. مشهد: دانشگاه امام رضا.
- تدلی، چارلز و تشکری، عباس (۱۳۹۶). *بنیان‌های پژوهش ترکیبی*. ترجمه اکبر زارع و دیگران. یزد: دانشگاه یزد.
- چاوا، فرانکفورد و نجمیاس، دیوید (۱۳۹۰). *روش‌های پژوهش در علوم اجتماعی*. ترجمه فاضل لاریجانی و رضا فاضلی. تهران: سروش.
- خلعتبری، جواد (۱۳۹۹). *مباحثی در آمار توصیفی و استنباطی*. تهران: ساد.
- دانشجو، عبدالحمید و دیگران (۱۳۹۶). *SPSS در تربیت بنی. تهران: عصر انتظار*.
- دلاور، علی (۱۳۹۹). *احتمالات و آمار کاربردی در روان‌شناسی و علوم تربیتی*. تهران: رشد.
- دواس، دیوید، ا. دی (۱۳۹۷). *پیمایش در تحقیقات اجتماعی*. ترجمه هوشنگ نایی. چ دوازدهم. تهران: نشر نی.
- رایف، دانیل و دیگران (۱۳۹۱). *تحلیل پیام‌های رسانه‌ای*. ترجمه مهدخت بروجردی علوی. تهران: سروش.
- رفیع‌پور، فرامرز (۱۳۹۲). *کندوکاوها و پنداشته‌ها*. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- روبرت، هوگ و آلن، کرینگ (۱۳۸۸). *آمار ریاضی*. ترجمه نوروز ایزدوستار. تهران: دانشگاه تهران.
- ساروخانی، باقر (۱۳۹۳). *روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ساعی، علی (۱۴۰۰). *روش پژوهش تطبیقی با رویکرد تحلیل کمی تاریخی و فازی*. تهران: آگه.
- سرمذ، زهره و دیگران (۱۳۹۶). *روش‌های تحقیق در علوم رفتاری*. تهران: آگه.
- سیف، علی اکبر (۱۴۰۱). *روش‌های اندازه‌گیری و ارزشیابی آموزشی*. تهران: دوران.
- شیری، قهرمان (۱۳۹۰). *ابهام فنون ادبی، س ۳، ۵*. اصفهان: دانشگاه اصفهان.
- صائب تبریزی، محمدعلی (۱۳۸۴). *دیوان اشعار*. تهران: نگاه.
- صبری، نورمحمد (۱۴۰۰). *درآمدی بر روش تحقیق در حقوق*. تهران: میزان.
- طالقانی، محمود (۱۳۸۱). *روش تحقیق نظری*. تهران: دانشگاه پیام نور.
- فربد، ابراهیم و دیگران (۱۳۹۴). *تحلیل داده‌های پرسشنامه‌ای به کمک نرم افزار SPSS*. تهران: عابد.
- فورزانو، لوری آن بی. و فردریک، جی. گراوتر (۱۴۰۱). *روش‌های پژوهش در علوم رفتاری*. ترجمه عباسعلی خان‌زاده و دیگران. تهران: رشد فرهنگ.
- کارناپ، رودلف (۱۳۹۳). *مبانی فلسفه علم فیزیک*. ترجمه یوسف عقیفی. تهران: نیلوفر.
- کرسول، جان دبلیو (۱۳۹۶). *رویکردهای کمی، کیفی و ترکیبی*. ترجمه حسن دانایی‌فرد و علی صالحی. تهران: کتاب مهربان.
- کرلینجر، فردان. (۱۳۹۸). *مبانی پژوهش در علوم رفتاری*. ترجمه حسن پاشا شریفی و جعفر نجفی زند. تهران: آوای نور.
- کوهن، لوئیس و هالیدی، میشل (۱۳۹۹). *آمار در علوم تربیتی و تربیت بنی*. ترجمه علی دلاور. تهران: دانشگاه علامه طباطبائی.
- گال، مردیت ادمین و دیگران (۱۴۰۱). *روش‌های تحقیق کمی و کیفی در علوم تربیتی و روان‌شناسی*. ترجمه احمدرضا نصر و دیگران. تهران: دانشگاه شهید بهشتی و سمت.

گرین، جودیت و الیویرا، مانلا دی (۱۳۹۷) کاربرد آزمون‌های آماری و پژوهش‌های علوم رفتاری. ترجمه علی دلاور و مهرداد پژهان. تهران: ارسباران.

لطف‌آبادی، حسین (۱۳۹۴). سنجش و اندازه‌گیری در علوم تربیتی و روان‌شناسی. اصفهان: حکیم فردوسی.

لوین، ریچارد آی و رابین، دیوید اس. (۱۳۹۵). آمار برای مدیریت. ترجمه عباس صالح و محمدرضا سعدی. تهران: اتحاد - جهان نو.

لیپ چوتز، سیمور (۱۳۶۳) نظریه مجموعه‌ها. ترجمه محمود مهدی‌زاده. تهران: امیرکبیر.

مصاحب، غلامحسین (۱۳۸۵). آنالیز ریاضی. تهران: امیرکبیر.

مک‌ناب، دیوید ای. (۱۳۹۵). روش‌های تحقیق کمی و کیفی مدیریت دولتی و سازمان‌های غیرانتفاعی. ترجمه رضا واعظی و

محمدصادق آزمندیان. تهران: صفار.

نیومن، ویلیام لاورنس (۱۳۹۹). رویکردهای کمی و کیفی. ترجمه حسن دانایی‌فرد و حسین کاظمی. تهران: کتاب مهربان.

وزیری، شهرام و دیگران (۱۳۹۴). روش تنظیم و گزارش پژوهش در روان‌شناسی، مشاوره و علوم تربیتی. تهران: روان.

هدریک، تری ای و دیگران (۱۳۸۱). تحقیق کاربردی (راهنمای عمل). ترجمه سیدمحمد اعرابی و داود ایزدی. تهران: دفتر پژوهش‌های

فرهنگ اسلامی.



An Examination of the Methodology of Thematic Analysis and Thematic Networks as a Qualitative Research Approach

Zohre Kazemizadeh / Master of Curriculum Planning, Islamic Azad University, Qom Branch.
zkazemi664@gmail.com

Zahra Kazemizadeh / Ph.D. Student of the Philosophy of Islamic Education, Allameh Tabataba'i University, Tehran.
kazemi2035@gmail.com

 **Seyfollah Fazlollahi Ghomshei** / Associate Professor, Ph.D. in Educational Sciences, Faculty of Humanities, Tolu'e Mehr University, Qom, Iran.
fazlollahigh@tolouemehr.ac.ir

Received: 2025/02/03 - **Accepted:** 2025/07/21

Abstract

One of the widely used analytical techniques suitable in qualitative research is the "thematic analysis". This method can be utilized to identify patterns within qualitative data. The aim of this article is to examine this method and thematic networks in qualitative research. This study was conducted using a descriptive-analytical method, with data collected through documentary research. The primary data collection tools included note-taking and excerpting from texts. The research findings indicate that "thematic analysis" is one of the common methods of content analysis and a technique for analyzing qualitative data obtained from interviews, focus group discussions, qualitative questionnaires, and printed documents. This research employed thematic analysis in both inductive and deductive forms. The process of thematic analysis and thematic network analysis involves the following stages: studying and describing the text; elaborating and interpreting the text; integrating and synthesizing the text; summarizing the thematic network and presenting it as an elaborated text, matrix, table, and thematic network. In the thematic analysis method, the researcher carefully organizes the dataset and identifies common themes, topics, ideas, and semantic patterns. Like other research methods, this approach has positive and negative features that must be considered in its application.

Keywords: qualitative analysis, theme, thematic analysis, thematic networks.

واکاوی روش‌شناسی تحلیل مضمون و شبکه مضامین به مثابه یک پژوهش کیفی

زهره کاظمی‌زاده / کارشناس ارشد گروه برنامه‌ریزی درسی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران. zkazemi664@gmail.com
زهره کاظمی‌زاده / دانشجوی دکتری فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی دانشگاه علامه طباطبائی تهران. kazemi2035@gmail.com
سیدفاله فضل‌الهی قمشی  / دانشیار و دکترای تخصصی گروه علوم تربیتی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه طلوع مهر، قم، ایران. fazlollahigh@tolouemehr.ac.ir
دریافت: ۱۴۰۳/۱۱/۱۵ - پذیرش: ۱۴۰۴/۰۴/۳۰

چکیده

یکی از فنون تحلیلی مناسب در تحقیقات کیفی، روش «تحلیل مضمون» است که به صورت گسترده از آن استفاده می‌شود. از این روش می‌توان برای شناخت الگوهای موجود در داده‌های کیفی بهره برد. هدف این مقاله بررسی روش مزبور و شبکه مضامین در پژوهش‌های کیفی است. این پژوهش به روش توصیفی - تحلیلی انجام شده، اطلاعات آن به روش اسنادی گردآمده و ابزار جمع‌آوری داده‌ها عمدتاً به صورت فیش برداری و یادداشت‌برداری از متون بوده است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که «تحلیل مضمون» یکی از شیوه‌های متداول تحلیل محتوا و روشی برای تحلیل داده‌های کیفی حاصل از مصاحبه، بحث گروهی، پرسشنامه‌های کیفی و اسناد چاپی به حساب می‌آید. این پژوهش با استفاده از روش «تحلیل مضمون»، به دو صورت استقرایی و قیاسی انجام شده است. فرایند تحلیل مضمون و تحلیل شبکه مضامین شامل مراحل ذیل است: تجزیه و توصیف متن؛ تشریح و تفسیر متن؛ ادغام و یکپارچه‌سازی متن؛ تلخیص شبکه مضامین و ارائه آن به صورت متن مشروح، ماتریس، جدول و شبکه مضامین. در روش تحلیل مضمون، پژوهشگر مجموعه داده‌ها را با دقت سازمان‌دهی و مضامین مشترک، موضوعات، انگاره‌ها و الگوهای معنایی را شناسایی می‌کند. این روش مانند سایر روش‌های پژوهش، دارای ویژگی‌های مثبت و منفی است که باید در کاربرد آن مد نظر قرار گیرد.

کلیدواژه‌ها: تحلیل کیفی، مضمون، تحلیل مضمون، شبکه مضامین.

روش‌های پژوهش کیفی در دهه‌های گذشته، در سراسر علوم اجتماعی از محبوبیت فزاینده‌ای برخوردار شده‌اند. گسترش این روش تحقیق، منجر به درک عمیق‌تری از پدیده‌های اجتماعی شده است.

پژوهش کیفی یافته‌هایی را ارائه می‌کند که با شیوه‌های آماری یا کمی حاصل نشده‌اند. این نوع پژوهش به مسائل، رفتارها و یافته‌ها، نگرشی وسیع، عمیق، بامعنا و غیرابزاری دارد. در مقابل، پژوهش کمی بر تعیین کمیت و شمارش پدیده‌ها در شرایط مختلف تمرکز دارد.

در تحقیقات کیفی، اسناد، مدارک، نوشته‌ها و آثار داده‌هایی هستند که محقق می‌تواند از جمع‌آوری، طبقه‌بندی، ارزیابی، مقایسه و تحلیل آنها مجهول را کشف نموده و فرضیه ارائه‌شده را ارزیابی کند. بنابراین، در تحقیقات کیفی محقق می‌تواند از طریق استدلال قیاسی و استقرایی، تمایل، تشبیه، نشانه‌یابی، تفسیر، تجرید، تشخیص تفاوت و تمایز، مقایسه و... که به کمک تفکر، تعقل و منطق صورت می‌پذیرد، داده‌های گردآوری‌شده را ارزیابی، تجزیه و تحلیل نموده و نتیجه‌گیری کند (حافظ‌نیا، ۱۳۹۱، ص ۲۶۹).

پیش‌فرض‌های مهم در روش‌شناسی کیفی عبارتند از:

- جهان اجتماعی همواره یک خلقت انسانی است، نه یک کشف بشری؛
- خلق واقعیت محصول کنش متقابل است و به‌جای استفاده از فنون نمونه‌گیری تصادفی، از نمونه‌گیری هدفمند استفاده می‌شود؛

- زبان تحقیق کیفی به‌جای متغیر، با «سازه» که مفهومی بامعناست، ارتباط دارد؛

- مطالعه واقعیت از درون به‌جای بیرون، اصالت ذهنیت به جای عینیت و اصالت دیدگاه افراد مورد مطالعه، به‌جای دیدگاه محقق یکی از ملاک‌های اساسی در تحقیقات کیفی است (ایمان، ۱۳۹۶، ص ۱۲۴).

در مقابل، رویکردهای کمی تحقیق بر پایه الگوواره (پارادایم) «اثبات‌گرایی» قرار دارند. این الگوواره مدعی استفاده از روش‌های علوم طبیعی در علوم انسانی است. در پژوهش‌های کمی، مفاهیمی مانند متغیر، پایش، اندازه‌گیری، آزمایش، علت و معلول به‌طور مداوم تکرار می‌شوند و در طراحی تحقیقات تجربی نقش کلیدی دارند.

اگرچه به نحوه اجرای روش‌های کیفی توجه زیادی شده، اما از نحوه تحلیل داده‌های متنی در مرحله پایانی پژوهش کمتر بحث شده است. برای کسب نتایج معتبر در پژوهش‌های کیفی، لازم است ابزارهای تحلیلی، ثبت نظام‌مند و روش‌های تحلیل به‌درستی به‌کار گرفته شوند.

یکی از شیوه‌های تحلیل داده‌های کیفی که اهمیت زیادی دارد، «تحلیل مضمون» است. «تحلیل مضمون» ضمن اینکه یک روش مستقل تحلیلی محسوب می‌شود، می‌تواند در سایر روش‌های تحلیل کیفی (مانند تحلیل روایتی، تحلیل نشانه‌شناختی و نظریه زمینه‌ای) نیز مورد استفاده قرار گیرد. رویکردهای کیفی بسیار متنوع، پیچیده و ظریف هستند. به همین دلیل، «تحلیل مضمون» به‌مثابه یک روش اساسی برای تحلیل کیفی شناخته می‌شود.

اولین بار در سال ۱۹۶۷م، دیوید کلارنس مک کلند (David Clarence McClelland) به منظور آزمون درک مضمون، فنون مشابه تحلیل مضمون را به کار برد. بنابراین، از او می‌توان به عنوان پایه‌گذار اصلی این روش نام برد.

چارلز اسمیت (Charles Smith) نیز در سال ۱۹۹۲ در کتابی با عنوان *انگیزش و شخصیت: مرجع تحلیل محتوای مضمونی*، روش‌های درک مضمون را معرفی کرده و معتقد است: انگیزه و شخصیت، نظام‌هایی را برای تجزیه و تحلیل محتوا و سبک‌های کلامی برای استفاده در علوم رفتاری و اجتماعی ارائه می‌کنند. معیارهای به‌دست‌آمده ممکن است برای توصیف افراد، گروه‌ها یا دوره‌های تاریخی مورد استفاده قرار گیرند. رمزگذاری مطالب و اطلاعات برای محققان حوزه‌های روان‌شناسی، روان‌شناسی اجتماعی، جامعه‌شناسی و علوم اجتماعی و سایر زمینه‌های کاربردی می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد (Smith, 1992, p2).

ریچارد بویاتزیس (Richard Boyatzis) یکی دیگر از پژوهشگرانی است که پژوهش‌های متعددی با استفاده از روش «تحلیل مضمون» انجام داده است. وی نظرات خود درخصوص این روش تحلیل را در کتابی با عنوان *تبدیل اطلاعات کیفی؛ تحلیل مضمون و تدوین کد (Transforming qualitative information: thematic analysis and code development)* که در سال ۱۹۹۸م نوشته، ذکر کرده و در خصوص کاربرد روش‌های مضمونی در بررسی شخصیت و انگیزش نیز مطالعاتی انجام داده است.

او معتقد است: «تحلیل مضمون» فرایندی برای رمزگذاری اطلاعات کیفی است و می‌تواند به مثابه پلی میان زبان تحقیق کیفی و زبان تحقیق کمی در نظر گرفته شود (Boyatzis, 1998, p6).

پژوهشگرانی مانند براون و کلارک (Braun & Clarke) و آتراید استرلینگ (Attride-Stirling) نیز نقش مهمی در توسعه و گسترش این روش داشته‌اند.

این پژوهش کوشیده است تا چپستی روش «تحلیل مضمون»، مراحل اجرای آن در تحلیل داده‌های کیفی، معیارهای ارزیابی نتایج تحلیل و مزایا و معایب این روش را بررسی کند.

۱. روش‌شناسی

این پژوهش از لحاظ رویکرد؛ کیفی و از جهت هدف، بنیادی - کاربردی محسوب می‌شود. بنیادی است؛ زیرا به تحلیل و تبیین روش «تحلیل مضمون» در پژوهش‌های کیفی می‌پردازد. همچنین کاربردی است؛ زیرا تلاش دارد با بهره‌گیری از یافته‌های پژوهشی، مراحل اجرای روش «تحلیل مضمون» را بررسی کند.

روش این پژوهش «توصیفی - تحلیلی» است. در این نوع تحقیقات، محقق علاوه بر توصیف داده‌ها، به تبیین چرایی و چگونگی وضعیت مسئله می‌پردازد.

روش گردآوری اطلاعات، اسنادی و ابزار جمع‌آوری داده‌ها غالباً فیش‌برداری و یادداشت‌برداری از متون پژوهشی است.

۲. یافته‌های تحقیق

در بخش یافته‌های تحقیق، چپستی مضمون، انواع مضمون، روش پژوهش تحلیل مضمون، مبانی فلسفی آن، مراحل اجرای پژوهش، نمونه‌ای از کاربرد روش «تحلیل مضمون»، ابزارهای اجرای آن و مزایا و معایب این روش بررسی خواهد شد.

۳. مضمون

«مضمون» ویژگی تکراری و متمایزی در متن است که نشان‌دهنده اطلاعات مهمی درباره داده‌ها و درک خاصی از پرسش‌های پژوهشی است. مضمون، الگوهایی را در مجموعه‌ای از داده‌ها مشخص می‌کند و به توصیف، سازمان‌دهی مشاهدات و تفسیر جنبه‌هایی از پدیده می‌پردازد (Braun & Clarke, 2006, p75).

مضمون، مجموعه‌ای از معانی برجسته، واحدهای معنایی فشرده، رمزا یا مقوله‌هایی است که بر اساس سطوح تفسیری تعریف می‌شوند. مضمون‌ها در متن به‌صورت رشته‌ای از معانی و مضامین ظاهر شده، تکرار می‌شوند. یک مضمون می‌تواند نشان‌دهنده محتوای پنهان متن تلقی شود. چون تمام داده‌ها دارای معانی چندگانه هستند، مضمون‌ها لزوماً جامع و مانع نخواهند بود و امکان تقسیم آنها به خرده‌مضمون یا مضمون‌های فرعی وجود دارد.

۴. انواع مضمون

با توجه به تنوع دیدگاه‌ها، طبقه‌بندی‌های متفاوتی برای مضمون‌ها ارائه شده است. برخی پژوهشگران انواع مضمون را براساس جایگاه آن در شبکه‌مضامین، زمان شناخت آن، سلسله‌مراتب آن، قابلیت مشاهده در متن، منشأ شناسایی، تثبیت موقعیت، ماهیت و نقش آن در تحلیل دسته‌بندی کرده‌اند. آتراید استرلینگ در سال ۲۰۰۱، انواع مضمون را بر اساس «جایگاه مضمون در شبکه‌مضامین»؛ رایان و برنارد (Ryan & Bernard) در سال ۲۰۰۰، انواع مضمون را بر اساس «زمان شناخت مضمون»؛ رایان و برنارد در سال ۲۰۰۳ و کینگ (King) در سال ۲۰۰۴، انواع مضمون را بر اساس «سلسله‌مراتب مضمون در قالب مضامین»؛ براون و کلارک در سال ۲۰۰۶، انواع مضمون را بر اساس «قابلیت مشاهده مضمون در متن» و «منشأ شناسایی مضمون»؛ ریچاردز (Richards) در سال ۲۰۰۸، انواع مضمون را بر اساس «تثبیت موقعیت مضمون»؛ کینگ و هاروکس (King & Horrocks) در سال ۲۰۱۰، انواع مضمون را بر اساس «ماهیت مضمون در متن» و «نقش مضمون در تحلیل» طبقه‌بندی نموده‌اند.

در ادامه، انواع مضمون‌های شناسایی شده به‌صورت جدول ارائه خواهد شد:

جدول ۱: انواع مضمون

مبنای طبقه‌بندی مضمون	انواع مضمون
جایگاه مضمون در شبکه‌مضامین	مضمون پایه: رمزا و نکات کلیدی موجود در متن

مضمون سازمان‌دهنده: مضامین به‌دست‌آمده از ترکیب و تلخیص مضامین پایه مضمون فراگیر: مضامین عالی دربرگیرنده اصول حاکم بر متن به‌منابۀ یک کل (Stirling, 2001, p389).	
مضمون اولیه: در مراحل اولیه پژوهش شناخته می‌شود. مضمون نهایی: در گزارش نهایی پژوهش عرضه می‌شود (Rayan & Bernard, 2000, p780).	زمان شناخت مضمون
مضمون فرعی: در سطوح پایین‌تر سلسله‌مراتب مضامین قرار می‌گیرد. مضمون اصلی: در سطوح بالاتر سلسله‌مراتب مضامین قرار می‌گیرد (king, 2004, p258).	سلسله‌مراتب مضمون در قالب مضامین
مضمون مکتون: غیرقابل مشاهده مستقیم در متن داده‌ها مضمون مشهود: قابل مشاهده مستقیم در متن داده‌ها (Braun & Clarke, 2006, p76).	قابلیت مشاهده مضمون در متن
مضمون نظریه‌محور: بر اساس نظریه‌ها و پژوهش‌ها شناخته می‌شود. مضمون داده‌محور: بر اساس داده‌های پژوهش شناخته می‌شود (Braun & Clarke, 2006, p76).	منشأ شناسایی مضمون
مضمون تثبیت‌شده: جایگاه و ارتباط آن با سایر مضامین‌ها مشخص است. مضمون تثبیت‌نشده: جایگاه و ارتباط آن با سایر مضامین‌ها مشخص نیست (Richards, 2008, p17).	تثبیت موقعیت مضمون
مضمون رابطه‌ای: نشان‌دهنده نوع رابطه در متن است. مضمون تفسیری: آنچه را در متن آمده است تعبیر و تفسیر می‌کند. مضمون توصیفی: آنچه را در متن آمده است، همان‌گونه توصیف می‌کند (King & Horrocks, 2010, p153).	ماهیت مضمون در متن
مضمون کلیدی: مبین نکته مهم و برجسته‌ای در متن است. مضمون یکپارچه‌کننده: مضامین کلیدی را حول یک محور گرد هم می‌آورد. مضمون کلان: بخش عمده‌ای از مضامین و رمزهای شناخته‌شده را در خود جای می‌دهد (King & Horrocks, 2010, p159).	نقش مضمون در تحلیل

۵. روش پژوهش تحلیل مضمون

«تحلیل مضمون» معادل فارسی اصطلاح انگلیسی «Thematic Analysis» است. واژه «Theme» در فارسی، به‌معنای «مضمون، زمینه، مایه، مطلب، درون‌مایه، موضوع، مبحث و لحن» تلقی می‌شود. معادل فارسی مضمون، «درون‌مایه» است.

«موضوع» آن چیزی است که نویسنده درباره‌اش بحث می‌کند و به آن «زمینه فراگیر» یا «مضمون» نیز گفته می‌شود که به دو دسته اصلی و فرعی قابل تفکیک است.

«مضمون» دیدگاه نویسنده درباره موضوعی است که در پی انتقال آن به مخاطب است و همان بن اندیشه و درون‌مایه اثر، پیام یا محتوا محسوب می‌شود.

از یک موضوع می‌توان مضمون‌های مختلفی استخراج کرد. از «تحلیل مضمون» با عناوین «تحلیل موضوعی» و «تحلیل تماتیک» نیز یاد می‌شود (خنیفر و مسلمی، ۱۳۹۷، ص ۵۱).

«تحلیل مضمون» روشی برای شناخت، تحلیل و گزارش الگوهای موجود در داده‌های کیفی است. این روش، فرایندی برای تحلیل داده‌های متنی است و داده‌های پراکنده و متنوع را به داده‌هایی غنی و تفصیلی تبدیل می‌کند (Braun & Clarke, 2006, p4).

«تحلیل مضمون» صرفاً یک روش کیفی خاص نیست، بلکه فرایندی است که می‌تواند در بسیاری از روش‌های کیفی به کار رود.

به‌طور کلی، «تحلیل مضمون» روشی برای فهم متن، تفسیر اطلاعات به‌ظاهر نامرتبط، تحلیل داده‌های کیفی، مشاهده نظام‌مند فرد، تعاملات، گروه‌ها، موقعیت‌ها، سازمان‌ها یا فرهنگ‌ها و تبدیل داده‌های کیفی به داده‌های کمی است (Boyatzis, 1998, p4).

رویکردهای کیفی بسیار متنوع و پیچیده‌اند و «تحلیل مضمون» باید به‌مثابه یک روش اساسی در تحلیل کیفی در نظر گرفته شود.

«تحلیل مضمون» یکی از شیوه‌های رایج تحلیل محتوا و روشی برای تحلیل داده‌های کیفی است. «تحلیل مضمون» نخستین روش تحلیل کیفی است که پژوهشگران باید آن را فراگیرند؛ زیرا این روش موجب یادگیری مهارت‌های اصلی برای اجرای بسیاری از روش‌های دیگر تحلیل کیفی می‌شود.

چون تحلیل مضمون مهارت‌های اساسی مورد نیاز برای بسیاری از تحلیل‌های کیفی را فراهم می‌آورد، برخی از پژوهشگران از آن به‌منزله ابزار یا فرایندی برای استفاده در سایر روش‌های پژوهش یاد می‌کنند.

«تحلیل مضمون» روشی برای شناخت، شناسایی، تحلیل و گزارش الگوهای موجود در داده‌های کیفی است. این روش می‌تواند مجموعه‌ای از داده‌ها را سازمان‌دهی کرده، جنبه‌های مختلف موضوع پژوهش را تفسیر کند.

در یک جمع‌بندی، می‌توان گفت: روش «تحلیل مضمون»:

– با تمرکز و خلاقیت پژوهشگر ارتباط دارد و نیاز به ترکیب و خلق اصطلاحات توسط پژوهشگر دارد.

– دسته‌بندی‌های متعدد و مختلف در قالب مضمون‌های بالقوه، بسیار ارزشمند است.

– هیچ راه مشخصی برای شروع مطالعه در آن وجود ندارد.

– تعامل پژوهشگر با مؤلفه‌ها و محورهای در حال شکل‌گیری، زنده و پویاست.

– می‌تواند از بیان مضمون‌ها فراتر رفته، جنبه‌های مختلف موضوع پژوهش را تفسیر کند.

– در مراحل مختلف تحلیل، ذهنیت فلسفی پژوهشگر در شکل‌دهی به یک مفهوم کلی مؤثر است.

اصل بازنگری در مضمون‌ها و شکل‌دهی مفاهیم و مضامین اصلی و فرعی، بسیار بااهمیت است.

۶. مبانی فلسفی روش پژوهش تحلیل مضمون

براون و کلارک روش‌های تحلیل کیفی را به دو گروه طبقه‌بندی کرده‌اند:

گروه اول: شامل روش‌هایی است که اساساً مستقل از جایگاه نظری یا معرفت‌شناسی خاصی بوده و در طیف گسترده‌ای از روش‌های نظری و معرفت‌شناسی قابل استفاده‌اند.

گروه دوم: شامل روش‌هایی است که از جایگاه نظری یا معرفت‌شناسی خاصی نشئت می‌گیرند؛ همچون تحلیل محاوره و تحلیل پدیدارشناسی تفسیری که دامنه کاربرد آنها محدودتر است.

در مقابل، برخی روش‌ها (مانند نظریه داده‌بنیاد) از چارچوب نظری گسترده‌ای بهره می‌برند (Braun & Clarke, 2006, p17).

«تحلیل مضمون» در گروه دوم قرار می‌گیرد. از این‌رو ابزار پژوهشی منعطف و مفیدی برای تحلیل حجم زیادی از داده‌های پیچیده است. «تحلیل مضمون»، هم برای بیان واقعیت و هم برای تبیین آن به کار می‌رود. «تحلیل مضمون» به سبب استخراج متن و الگوسازی معنایی، اهداف الگوواره‌های تفسیری و تأویلی را برآورده می‌سازد. بر اساس معرفت‌شناسی تفسیرگرایی، معرفت برآمده از مفاهیم و معانی روزمره است. پژوهشگر علوم اجتماعی به‌منظور درک معناهایی که بر ساخته اجتماع هستند، وارد دنیای اجتماعی روزمره می‌شود و سپس این معانی را به زبان علم اجتماعی بازسازی می‌کند.

این معانی بازسازی‌شده در سطحی بازتوصیف برداشت‌های روزمره است و در سطحی دیگر، در قالب نظریه‌ها توسعه می‌یابند. در الگوواره تفسیری، با اصالت دادن به اختیار انسان، به جای جبر محیطی، همه ساخت‌وسازهای انسانی دارای معنا هستند (ایمان، ۱۳۹۶، ص ۸۸).

دستیابی به دنیای اجتماعی که توسط مردم و به‌صورت کاملاً عملی و کنش‌محور ساخته شده، از طریق درگیری عملی محقق در زندگی روزمره امکان‌پذیر است. در این شیوه، محقق یک ابزار انسانی در تحقیق محسوب می‌شود و می‌تواند به‌وسیله تعاملات انسانی، با دنیای اجتماعی مورد مطالعه درگیر شود تا به مجموعه معانی مشترک آنان دست یابد. این درگیری عمیق به درک و فهم معنایی می‌انجامد که مردم به زندگی و دنیای اجتماعی خود می‌دهند.

۷. مراحل انجام پژوهش با استفاده از روش تحلیل مضمون

۷-۱. طراحی پژوهش تحلیل مضمون

۷-۱-۱. انتخاب موضوع پژوهش تحلیل مضمون و بیان مسئله

روش تحلیل مضمون زمانی مفید است که پژوهش در زمینه‌ای نامشخص انجام شود یا نظر افراد درباره موضوع

پژوهش مشخص نباشد. همچنین زمانی که ارائه تفصیلی و جزئی درباره یک مضمون خاص یا مجموعه‌ای از مضمون‌ها مد نظر باشد، از این روش استفاده می‌شود.

۷-۱-۲. بیان اهداف و سؤالات پژوهش

پژوهش‌های کیفی معمولاً مجموعه‌ای از پرسش‌ها را دربر می‌گیرند که روابط میان آنها باید مشخص شود. گاهی یک یا چند پرسش کلی وجود دارد که کل فرایند پژوهش را هدایت می‌کند.

۷-۱-۳. انتخاب طرح پژوهش تحلیل مضمون و توجیه آن

پژوهش با استفاده از روش «تحلیل مضمون»، به دو صورت «استقرایی» و «قیاسی» انجام می‌شود.

در روش «استقرایی» مضامین شناخته‌شده با داده‌ها مرتبط هستند. در این روش، فرایند رمزگذاری داده‌ها برای انطباق آنها با چارچوب رمزگذاری از قبل تهیه شده یا قالب مضمون‌های ازپیش‌تعیین‌شده صورت نمی‌گیرد. بنابراین، فرایند رمزگذاری بر اساس اطلاعات موجود انجام می‌شود.

در روش «قیاسی» تحلیل مضمون بر اساس علاقه پژوهشگر به موضوع صورت می‌گیرد و محقق رمزها را بر اساس نظریه مشخصی انتخاب می‌کند. محقق رمزها را بر اساس نظریه مشخصی انتخاب می‌کند و علائم، شاخص‌ها و شواهدی را که با این نظریه حمایت و تأیید می‌شوند، شناسایی و رمزگذاری می‌کند. رمزهای مرتبط با هر مضمون نیز از فرضیات و مؤلفه‌های نظریه مد نظر استخراج می‌شوند.

روش قیاسی با استفاده از نظریه‌ها و رویه‌های موجود، تجربه‌ها یا دانش متخصصان و تحقیقات پیشین آغاز می‌شود. مفهوم‌ها و متغیرها، مقوله‌ها، رمزها و روابط میان آنها و سازه‌های تحلیل، پیش از ورود به متن و تحلیل داده‌ها، بر اساس این پیشینه تعریف و تدوین می‌شوند. جنس استنتاج، قیاس است که اطلاعات و دانش موجود را برای فهم اشیا یا شکل دادن به آراء به‌کار می‌گیرد، از کلی به جزئی حرکت می‌کند و هدف آن آزمون و ارزیابی مجدد داده‌ها یا نظریه‌ها، کاربرد آنها در موقعیت‌های متفاوت و بالایش، گسترش یا غنای بیشتر نظریه‌هاست (محسنی و سلیمی، ۱۳۹۱، ص ۱۴۱).

۷-۱-۴. تمرکز بر یک قلمرو ویژه، جامع و ویژگی‌های مورد مطالعه

در روش «تحلیل مضمون» تمرکز پژوهشگر در یک حوزه مطالعاتی خاص، اهمیت زیادی دارد. این نوع پژوهش با ژرفانگری همراه است.

۷-۱-۵. نمونه‌گیری از افراد، رفتارها یا وقایع

نمونه‌گیری در این روش با رویکرد موارد خاص انجام می‌شود. اگر اندازه نمونه نسبتاً کوچک باشد، تحلیل مضمون راهگشا خواهد بود. اما اگر اندازه نمونه گسترده باشد، پژوهشگر در لابه‌لای متون و محتواها، به سمت تحلیل‌های کلی گرایش پیدا کرده، از ژرف‌کاری دور می‌شود.

۷-۲. گردآوری داده‌ها

۷-۲-۱. تعیین نحوه مشارکت پژوهشگر در پژوهش

روش پژوهش «تحلیل مضمون» فرصتی برای ابراز خلاقیت پژوهشگر در جریان داده‌کاوی مهیا می‌سازد. پژوهشگر در این روش، نه تنها مسئول جمع‌آوری و تحلیل داده‌هاست، بلکه در شیوه اجرا و تفسیر یافته‌ها نیز نقش مؤثر و خلاقانه‌ای ایفا می‌کند.

در تحلیل مضمون، پژوهشگر نقش بسیار فعالی در فرایند پژوهش دارد. او می‌تواند مسیر پژوهش را بر اساس ویژگی‌های داده‌ها و اهداف تحقیق طراحی کند و بر غنای این روش بیفزاید.

۷-۲-۲. تعیین روش گردآوری اطلاعات

داده‌های مورد تحلیل در روش «تحلیل مضمون» عمدتاً داده‌های متنی، مصاحبه‌ها و داده‌های مشاهده‌ای هستند که به صورت متن پیاده‌سازی می‌شوند.

انتخاب روش گردآوری داده‌ها به صورت مستقیم با ماهیت پژوهش، اهداف آن و نوع اطلاعات مورد نیاز مرتبط است. پژوهشگر باید مشخص کند که داده‌ها از طریق مصاحبه، مشاهده، بررسی اسناد، یا ترکیبی از این روش‌ها گردآوری خواهد شد. این تصمیم‌گیری تأثیر مستقیمی بر کیفیت تحلیل نهایی دارد.

۷-۲-۳. آماده‌سازی ابزار و گردآوری اطلاعات

ابزار گردآوری داده‌ها در روش «تحلیل مضمون»، بسته به نوع و گستردگی اطلاعات، متفاوت خواهد بود:

الف) مصاحبه: در این روش، مصاحبه‌های عمیق، نیمه‌ساختاریافته یا کاملاً ساختاریافته می‌توانند داده‌های مفیدی ارائه دهند.

ب) مشاهده: در برخی پژوهش‌ها، تحلیل رفتارها و تعاملات از طریق مشاهده مستقیم، داده‌های ارزشمندی فراهم می‌کند.

ج) اسناد مکتوب و آرشیوی: تحلیل نوشته‌ها، گزارش‌ها، و منابع مکتوب می‌تواند مکمل داده‌های اولیه باشد. داده‌های حاصل از هر روش، باید به صورت یادداشت‌های متنی ثبت شده، سپس فرایند تحلیل مضمون بر روی آنها انجام شود.

۷-۲-۴. بازنگری اسناد و رونویسی

در آغاز تحلیل مضمون، پژوهشگر ممکن است نیاز داشته باشد داده‌ها را مکتوب کند. در این مرحله، اسناد، مصاحبه‌ها و یادداشت‌ها با دقت بررسی شده، در سطح مناسبی از جزئیات رونویسی می‌شوند.

هدف از این مرحله، حفظ دقت اطلاعات و اطمینان از صحت رونوشت‌هاست تا داده‌ها برای مراحل بعدی تحلیل آماده شوند.

۷-۳. تجزیه و تحلیل داده‌ها

۷-۳-۱. آشنا شدن با داده‌ها

پژوهشگر باید با داده‌ها به‌گونه‌ای تعامل داشته باشد که درک عمیق و همه‌جانبه‌ای از محتوا حاصل شود. این فرایند شامل بازخوانی مکرر داده‌ها، خواندن فعالانه و جست‌وجوی معانی و الگوهاست.

پژوهشگر باید هنگام مطالعه داده‌ها، نکات ذیل را در نظر داشته باشد: تشخیص مفاهیم کلیدی؛ بررسی ارتباطات بین مفاهیم؛ و درک ساختار معنایی داده‌ها.

۷-۳-۲. ایجاد رمزهای اولیه و رمزگذاری

این مرحله زمانی آغاز می‌شود که پژوهشگر داده‌ها را مطالعه کرده و به فهرستی اولیه از انگاره‌های موجود در داده‌ها و نکات برجسته آنها دست یافته باشد.

در این گام، رمزگذاری اولیه داده‌ها صورت می‌گیرد و داده‌ها بر اساس مضمون‌ها سازماندهی می‌شوند. رمزهای اولیه، داده‌های متنی را به واحدهای فهمیدنی (مانند بند، عبارت، کلمه) و قابل استفاده تقسیم می‌کنند. این رمزها باید مشخص، تعریف‌شده و غیرتکراری باشند. همچنین رمزها باید محدود به قلمرو پژوهش باشند و به طور روشن بر موضوع تمرکز داشته باشند تا از رمزگذاری‌های غیرضروری در هر جمله از متن اصلی اجتناب شود (Attride & Stirling, 2001, p394).

۷-۳-۳. جست‌وجو و شناخت مضامین

این مرحله زمانی آغاز می‌شود که داده‌ها گردآوری و رمزگذاری اولیه شده باشند. در این گام، رمزهای مختلف در قالب مضامین مرتب شده و تمام داده‌های مرتبط با هر مضمون، گردآوری شده، تحلیل می‌شوند. پژوهشگر می‌تواند از نمودارها، جدول‌ها، نقشه‌های ذهنی یا یادداشت‌های کاغذی برای سازماندهی مضامین بهره‌برد.

۷-۳-۴. ترسیم شبکه مضامین

پس از شناسایی مضامین، پژوهشگر اقدام به پالایش و سازمان‌دهی مضامین می‌کند. اگر داده‌ها تنوع زیاد یا کمبود اطلاعات داشته باشند، ممکن است مضامین به‌صورت همپوشانی ظاهر شوند. در این شرایط، پژوهشگر باید مضامین تکراری را تلفیق کند، مضامین پیچیده را ساده‌سازی نماید و مضامین کلی را به زیرمضمون‌های دقیق‌تر تفکیک کند.

۷-۳-۵. تحلیل شبکه مضامین

این مرحله زمانی آغاز می‌شود که پژوهشگر به شبکه مضامین رضایت‌بخشی دست یافته باشد. در این حالت، می‌توان مضمون‌های پیشنهادشده برای تحلیل داده‌ها را تعریف، تعدیل و داده‌ها را بر اساس آنها تحلیل کرد. در این گام،

شبکه مضمون‌های رسم‌شده، بررسی و تجزیه و تحلیل می‌شوند. این شبکه‌ها به پژوهشگر کمک می‌کنند تا به درک عمیق‌تری از معانی متون برسد و بتواند مضمون‌های به‌دست آمده را تشریح کند و الگوهای آنها را بشناسد. پس از ایجاد شبکه‌های مضمون‌ها، پژوهشگر باید مجدداً به متن اصلی مراجعه و آن را به کمک این شبکه‌ها تفسیر کند (Attride & Stirling, 2001, p394).

پژوهشگر در این مرحله، مضمون‌هایی را که برای تحلیل ارائه کرده، تعریف نموده، بازبینی می‌کند و داده‌های موجود در آنها را تحلیل می‌نماید. به‌وسیله تعریف و بازبینی مضمون‌ها، می‌توان درباره ماهیت آنچه یک مضمون درباره آن بحث می‌کند، اظهار نظر نمود. مهم این است که پژوهشگر در پایان این مرحله بتواند مضمون‌های شناخته‌شده را به‌روشنی تعریف کند. پژوهشگر در این مرحله باید به مضمون‌های خود، عنوان مشخصی بدهد و نام‌هایی را که در تحلیل نهایی خود می‌خواهد بیاورد، ذکر کند. هر مضمون باید دارای نام مختصر باشد تا به ذهن خواننده القا کند که آن مضمون درباره چیست.

۶-۳-۷. ادغام و یکپارچه‌سازی متن

در این مرحله، علاوه بر تلخیص شبکه مضامین، نتایج تحلیل با سؤالات پژوهش و مبانی نظری مرتبط می‌شوند. پژوهشگر باید اطمینان حاصل کند که تحلیل‌های انجام‌شده با اهداف پژوهش هماهنگ بوده، تصویری روشن از یافته‌ها ارائه می‌کنند.

۴-۷. ارائه نتایج، تهیه گزارش و ارزیابی پژوهش

۱-۴-۷. نوشتن یافته‌ها و تجزیه و تحلیل نگارش

نگارش تحلیل از همان مرحله نخست آغاز می‌شود و تدوین گزارش نهایی زمانی صورت می‌گیرد که مجموعه‌ای کامل از مضمون‌های استخراج‌شده فراهم باشد. این مرحله شامل پردازش دقیق یافته‌ها، تنظیم ساختار منطقی گزارش، و ارائه نتایج به‌گونه‌ای است که خواننده بتواند درباره اعتبار و صلاحیت تحلیل پژوهشگر قضاوت کند.

هدف از نوشتن تحلیل مضمون، ارائه گزارشی جامع از مضمون‌های موجود در داده‌ها به شکلی منسجم، دقیق و روشمند است. مهم این است که تحلیل ساختاری منطقی و بی‌تکرار داشته باشد و بتواند در قالب مضمون‌ها، درک روشنی از اطلاعات فراهم کند. همچنین هر مضمون باید با شواهد کافی و داده‌های مناسب پشتیبانی شود تا استنتاج‌های ارائه‌شده اعتبار لازم را داشته باشند.

۲-۴-۷. نوشتن نتیجه‌گیری‌ها و مفاهیم

در این مرحله، تمام استنتاج‌های حاصل از شبکه‌های مضامین، همراه با نظریه‌های مرتبط، به‌صورت خلاصه ارائه می‌شوند تا مضامین، مفاهیم، الگوها و ساختارهای برجسته استخراج‌شده از متن تبیین گردند. هدف از این فرایند

بررسی مجدد سؤالات پژوهش و بازبینی علایق نظری نهفته در آنهاست. با انجام تحلیل عمیق بر اساس الگوهای به‌دست‌آمده از داده‌ها، تلاش می‌شود به پرسش‌های اصلی پژوهش پاسخ داده شود. این بررسی به پژوهشگر امکان می‌دهد تا روابط میان مضامین را به‌دقت مشخص کرده، یافته‌ها را در چارچوب نظری مستحکم‌تری ارائه دهد (Attride & Stirling, 2001, p401).

۳-۴-۷. تهیه پیش‌نویس، پرداخت متن و انتشار

در این مرحله، فرضیات تحلیل مضمون باید به‌روشنی توضیح داده شوند و روش به‌کار رفته در پژوهش با تحلیل گزارش‌شده سازگار باشد (Braun & Clark, 2006, p24).

۴-۴-۷. ارزیابی کیفیت پژوهش

معیارهای ارزیابی پژوهش‌های مبتنی بر تحلیل مضمون، مشابه معیارهای پژوهش‌های کیفی است پارکر و رافی (Parker & Roffey)، چهار معیار اولیه برای ارزیابی کیفیت پژوهش‌های کیفی ارائه نموده‌اند:

۱. **تطبیق:** آیا مفاهیم از داده‌های بررسی‌شده استخراج شده‌اند؟

۲. **قابلیت فهم:** آیا مفاهیم به شکلی نظام‌مند تنظیم شده‌اند و پیوندهای معناداری میان آنها وجود دارد؟

۳. **قابلیت تعمیم:** آیا نظریه ایجاد شده شرایط مختلف را دربر می‌گیرد؟

۴. **پایش:** آیا پژوهش یافته‌های نظری بااهمیتی ارائه داده است؟ (Parker & Roffey, 1997, p234)

از معیارهای ارزیابی پژوهش‌های کیفی می‌توان برای ارزیابی روش تحلیل مضمون نیز استفاده کرد. چهار فرایند ارزیابی تحلیل مضمون عبارت‌اند از:

الف. استفاده از رمزگذاران مستقل: اعضای درون یا بیرون گروه پژوهش و آشنا با موضوع و روش تحلیل موضوع با هدف اجتناب از عدم عینیت تحلیل‌گر؛

ب. دریافت بازخورد: از پاسخ‌دهندگان درباره میزان همخوانی و تناسب میان تفاسیر تحلیل‌گر و تجربیات آنها؛

ج. به‌کارگیری تطابق همگونی: جمع‌آوری داده‌های مختلف یا بهره‌گیری از منابع مختلف به‌منظور مطالعه پدیده‌های خاص؛

د. عرضه توصیفی غنی و ثبت سوابق ممیزی: پژوهشگر کیفی باید شرح مفصلي از پدیده مورد مطالعه و بافت و زمینه آن عرضه کند تا مخاطب بتواند درباره همخوانی تفسیر و تحلیل پژوهشگر از داده‌ها با آنچه در متن داده‌هاست قضاوت کند. توصیف غنی به خواننده کمک می‌کند تا نحوه دستیابی پژوهشگر از داده‌ها به نتایج را به‌خوبی بفهمد (King & Horrocks, 2010, p164).

براون و کلارک (۲۰۰۶) نیز معیارهایی را برای ارزیابی پژوهش‌های مبتنی بر تحلیل مضمون شناسایی و معرفی کرده‌اند که متناسب با مراحل انجام تحلیل مضمون تنظیم شده‌اند:

یک. مرحله توصیف: آیا داده‌ها در سطحی مناسب از تفصیل و دقت توصیف شده‌اند؟

دو. مرحله رمزگذاری: آیا در فرایند رمزگذاری به همه انواع داده‌ها توجه یکسانی شده است؟ آیا مضامین از تعداد اندکی داده شکل گرفته‌اند یا طی فرایند رمزگذاری کامل، جامع و فراگیر به دست آمده‌اند؟ آیا همه داده‌های مستخرج مرتبط با هر مضمون، جمع‌آوری شده‌اند؟ آیا مضامین با یکدیگر مقایسه شده و مجموعه داده‌های اصلی آنها را حمایت می‌کند؟ آیا مضامین دارای انسجام، همخوانی و تمایز درونی هستند؟

سه. مرحله تحلیل: آیا داده‌ها به جای اینکه صرفاً توصیف یا تشریح شوند، تحلیل و تفسیر و تعبیر شده‌اند؟ آیا تحلیل‌ها و داده‌ها با یکدیگر همخوانی دارند؟ آیا تحلیل، حکایتی متقاعدکننده و به خوبی سازماندهی شده درباره داده‌ها و موضوع پژوهش است؟ آیا تعادل خوبی میان نوشته‌های تحلیلی و داده‌های مستخرج برقرار است؟

چهار. مرحله نوشتن گزارش: آیا مفروضات و رویکرد خاص تحلیل مضمون به طور آشکار تبیین شده است؟ آیا میان ادعای پژوهشگر با آنچه تحلیل‌ها نشان می‌دهد، تناسب خوبی وجود دارد؟ آیا روش تحلیل معرفی شده با تحلیل گزارش شده همخوانی دارد؟ آیا زبان و مفاهیم به کار گرفته شده در گزارش با جایگاه معرفت‌شناسی تحلیل همخوانی دارد؟ آیا پژوهشگر نقش فعالی در فرایند تحلیل ایفا می‌کند؟ آیا مضامین به‌خودی‌خود آشکار نمی‌شوند؟

پنج. تمام فرایند تحلیل: آیا زمان کافی برای تکمیل همه مراحل تحلیل اختصاص یافته و تحلیل‌ها بدون عجله تهیه شده‌اند؟ (Braun & Clarke, 2006, p36)

۸. نمونه‌ای از کاربرد روش «تحلیل مضمون» در تحقیقات علمی

در سال‌های اخیر، استفاده از روش «تحلیل مضمون» در تحقیقات علمی، به‌ویژه در حوزه علوم انسانی، افزایش یافته است. یکی از نمونه‌های کاربرد این روش، پژوهشی با عنوان «تحلیل و تبیین تربیت زیبایی‌شناختی بر اساس آیات قرآن کریم» است.

این پژوهش در زمره تحقیقات کیفی متنی قرار دارد و محیط پژوهش، کلیه آیات قرآن کریم است. آیاتی که حاوی واژگان مرتبط با مفهوم «زیبایی» و عناصر مرتبط با تربیت زیبایی‌شناختی هستند، به روش «نمونه‌گیری هدفمند» انتخاب شده‌اند.

مراحل اجرای روش «تحلیل مضمون» در این پژوهش به قرار ذیل است:

۸-۱. مراحل اجرا

۸-۱-۱. طرح مسئله، تبیین موضوع و آشناسدن با متن

درک کافی از موضوع و بررسی متون مرتبط؛ مکتوب کردن آیات مرتبط با تربیت زیبایی‌شناختی؛ مطالعه مقدماتی آیات قرآن کریم و نگارش انگاره‌های اولیه.

۲-۱-۸. ایجاد رمزهای اولیه و رمزگذاری

تهیه چارچوب رمزگذاری و قالب مضامین (شامل مضامین پایه واژگانی نظیر حسن، جمیل، نصرت، زینت، زخرف، حلیه، حبک، بهجت، تسویل، طیب، قدر، وزن، خیر، الوان، نور و تسویل)، مضامین سازمان‌دهنده (مبانی، اهداف، اصول و روش‌های تربیت زیبایی‌شناختی) و مضامین فراگیر (مؤلفه‌های تربیت زیبایی‌شناختی در قرآن کریم)؛ تفکیک داده‌های متنی (آیات قرآن) به بخش‌های کوچک‌تر (مانند عبارات‌ها و کلمات).

۳-۱-۸. جست‌وجو و شناخت مضامین و بررسی دلالت داده‌ها

تطبیق دادن رمزها با قالب مضامین؛ استخراج مضامین از بخش‌های رمزگذاری‌شده متن؛ بررسی و پالایش مضامین؛ تفکیک مضامین اصلی و فرعی.

برای مثال، محور و موضوع عبارت است از: ماهیت زیبایی بر اساس آیات قرآن کریم و مضامین اصلی عبارت‌اند از: واژه‌های اصلی در تعریف «ماهیت زیبایی» (مضامین فرعی: حسن، جمیل یا جمال، نصرت، زینت، زخرف، حلیه، حبک و بهجت)؛ مؤلفه‌ها و معیارهای زیبایی (مضامین فرعی: طیب، قدر، وزن، خیر، الوان و نور) و زیبایی غیرحقیقی (مضامین فرعی: تسویل).

۴-۱-۸. تحلیل داده‌ها از نظر سازگاری درونی و بیرونی

بررسی هماهنگی یافته‌ها با اصول تفسیری؛ استفاده از تفاسیر معتبر (نظیر تفسیر المیزان و تفسیر نمونه).

۵-۱-۸. ترسیم شبکه مضامین

بررسی همخوانی مضامین با رمزهای استخراج‌شده؛ مرتب‌سازی و انتخاب مضامین پایه، سازمان‌دهنده و فراگیر؛ اصلاح و تأیید شبکه‌های مضامین.

۶-۱-۸. تحلیل شبکه مضامین

تعریف و نام‌گذاری مضامین؛ توصیف شبکه مضامین و بررسی ارتباط میان آنها.

۷-۱-۸. ارائه گزارش و نتیجه‌گیری نهایی

تلخیص شبکه مضامین و ارائه نتایج به‌صورت جدول، ماتریس و متن تحلیلی؛ مرتبط کردن تحلیل‌ها با سؤالات پژوهش و مبانی نظری.

۹. ابزارهای اجرای روش تحلیل مضمون

برای اجرای روش «تحلیل مضمون»، پژوهشگران می‌توانند از نرم‌افزارهای تحلیل محتوای کیفی استفاده کنند. برخی از نرم‌افزارهای کاربردی در این زمینه عبارت‌اند از:

- اطلس تی‌آی (Atlas.ti)؛

- مکس کیودا (Maxqda)؛

نرم‌افزارهای پژوهشی عمدتاً در سازماندهی و بازیابی داده‌ها پژوهشگر را یاری می‌کنند، اما از لحاظ تحلیل محتوایی معنا و مفاهیم توان محدودی دارند. استفاده از این نرم‌افزارها به پژوهشگر امکان می‌دهد تا به صورت کارآمد با مضامین پیچیده و حجم زیادی از داده‌های رمزگذاری شده کار کند.

این نرم‌افزارها قابلیت‌هایی همچون تولید جدول، ارائه طرح‌های گرافیکی و مدیریت تارنما در اختیار پژوهشگر قرار داده، امکان تحلیل مضامین موجود در متن را فراهم می‌کنند. ازجمله نرم‌افزارهای پرکاربرد در این حوزه می‌توان به «ان‌ویوو» و «اطلس تی‌آی» اشاره کرد. هر یک از این ابزارها، امکانات و ابزارهای متنوعی را ارائه می‌دهند، ازجمله:

- رمزگذاری متن و تخصیص رمزها به مضامین؛

- ایجاد ارتباط میان یادداشت‌های پژوهشگر و رمزهای تخصیص‌یافته؛

- امکان جست‌وجوی پیشرفته و بازخوانی داده‌های رمزگذاری شده.

نرم‌افزار «ان‌ویوو» امکان تحلیل‌های گوناگونی را فراهم می‌سازد؛ مانند ترسیم شبکه مضمون‌ها، تحلیل روابط میان مضمون‌ها، شمارش و تلخیص داده‌های کیفی، تهیه جدول‌های توافقی و شناسایی و تحلیل رمزهای مشترک میان مضمون‌ها.

در مقابل، «اطلس تی‌آی» محیط کاربری ساده‌تری دارد و تحلیل داده‌ها را بدون فدا کردن انعطاف‌پذیری تسهیل می‌کند. این نرم‌افزار پژوهشگر را قادر می‌سازد تا بر جنبه‌های خلاقانه‌تر تحلیل تمرکز کند. هدف اصلی طراحی «اطلس تی‌آی» ایجاد ابزاری است که مفسران را در دستیابی مؤثر به منابع پژوهشی، یادداشت‌ها و نظریه‌های مرتبط یاری کند.

با این حال، اطلس تی‌آی صرفاً یک ابزار کمکی است و وظایفی نظیر تفکر، قضاوت، تصمیم‌گیری و تفسیر داده‌ها همچنان بر عهده پژوهشگر باقی می‌ماند. رایانه نمی‌تواند تصمیمات مفهومی اتخاذ کند (مانند تعیین کلمات یا موضوعات محوری پژوهش و انتخاب گام‌های بعدی تحلیل) و این وظایف تحلیلی همچنان به عهده پژوهشگر است.

۱۰. معایب و مزایای روش «تحلیل مضمون»

«تحلیل مضمون» مانند سایر روش‌های پژوهش، دارای جنبه‌های مثبت و منفی است که باید در کاربرد این روش مد نظر قرار گیرد. از ویژگی‌های تحلیل مضمون می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

- این روش مضامین را مستقیماً از منابع استخراج می‌کند، ولی از یک الگوواره تعیین شده برای توسعه و گسترش مضامین استفاده نمی‌کند.

- مضامین را با توجه به طیف‌های مشخص تعریف می‌نماید.
- معمولاً چهار سطح از مضامین را استخراج می‌کند: سطح اسمی، سطح توصیفی، سطح مرکزی و سطح هسته‌ای.
- مضامین مرکزی و هسته‌ای بر اساس سطح انتزاعی تعیین می‌شوند، نه تناوب و تکرار آنها.
- تصویری پویا از چگونگی ایجاد مضامین در دوره‌های مختلف ارائه می‌دهد، نه تصویری ثابت از ایجاد مضامین در یک زمان مشخص.

این روش را می‌توان در طیف گسترده‌ای از شرایط انسانی به کار برد (کمالی، ۱۳۹۷، ص ۱۹۳).
روش «تحلیل مضمون» مزایایی دارد؛ ازجمله:

- انعطاف‌پذیری در فرایند پژوهش؛
- یادگیری و اجرای نسبتاً آسان و سریع؛
- مناسب برای پژوهشگران تازه‌کار در حوزه تحقیقات کیفی؛
- ارائه نتایج قابل فهم و قابل استفاده برای عموم تحصیل‌کردگان؛
- مفید برای انجام تحقیقات مشارکتی با همکاران و شرکت‌کنندگان در پژوهش؛
- قابلیت تلخیص ویژگی‌های کلیدی متن یا ارائه توصیفی جامع از داده‌ها؛
- امکان برجسته کردن تفاوت‌ها و شباهت‌های موجود در مجموعه داده‌ها؛
- قابلیت مطرح کردن انگاره‌های پیش‌بینی‌ناپذیر؛
- امکان ارائه تفسیر اجتماعی یا روان‌شناختی از داده‌ها؛
- مناسب برای تحلیل‌های کیفی در تدوین سیاست‌های کلان (Braun & Clarke, 2006).

با این حال، تحلیل مضمون خالی از محدودیت نیست. اگرچه انعطاف‌پذیری این روش، طیف وسیعی از ابزارها و تحلیل‌ها را در اختیار پژوهشگر قرار می‌دهد، اما این انعطاف‌پذیری می‌تواند به یک چالش تبدیل شود؛ زیرا رهنمودهای مشخصی برای انجام تحلیل‌های سطح بالا ارائه نمی‌کند. بنابراین، پژوهشگر ممکن است ناگزیر شود شخصاً تصمیم بگیرد که بر مواردی در داده‌ها تمرکز کند (عابدی و دیگران، ۱۳۹۰، ص ۱۹۳).

محدودیت‌های دیگر این روش در مقایسه با سایر روش‌های تحلیل کیفی آشکار می‌شود. برخلاف روش‌های روایت‌پژوهی یا شرح‌حال‌نویسی، پژوهشگر نمی‌تواند حالت تداوم و تناقض‌های موجود میان داده‌ها را به‌طور کامل حفظ کند. همچنین برخلاف روش‌های «تحلیل گفتمان» یا «تحلیل محتوا»، «تحلیل مضمون ساده» امکان بررسی زبان استفاده‌شده در متن را فراهم نمی‌کند.

بحث و نتیجه‌گیری

روش‌های کیفی در دهه گذشته در سراسر علوم اجتماعی از محبوبیت زیادی برخوردار شده‌اند و استفاده از این روش

تحقیق به سرعت در حال افزایش است. این رویکرد گامی مثبت در جهت درک عمیق‌تر رویدادها و پدیده‌های اجتماعی محسوب می‌شود.

«تحلیل مضمون» یکی از شیوه‌های متداول تحلیل محتوا و روشی برای تحلیل داده‌های کیفی حاصل از مصاحبه است. پژوهش با استفاده از روش «تحلیل مضمون»، به دو صورت «استقرایی» و «قیاسی» انجام می‌شود. در روش «استقرایی» یا مبتنی بر داده، مضامین شناخته‌شده ارتباط مستقیم و عمیقی با خود داده‌ها دارند. در روش «قیاسی»، تحلیل مضمون بر اساس علاقه نظری یا تحلیلی پژوهشگر به موضوع انجام می‌شود. در این رویکرد، پژوهشگر مضامین را در چارچوبی از پیش تعیین‌شده تحلیل می‌کند.

چون «تحلیل مضمون» روشی نظام‌مند برای استخراج الگوها از داده‌های متنی است، صاحب‌نظران دسته‌بندی‌های مختلفی برای مضامین ارائه کرده‌اند. این طبقه‌بندی‌ها شامل موارد ذیل هستند: جایگاه مضمون در شبکه مضامین؛ زمان شناخت مضمون؛ سلسله‌مراتب مضمون در قالب مضامین؛ قابلیت مشاهده مضمون در متن؛ منشأ شناسایی مضمون؛ تثبیت موقعیت مضمون؛ ماهیت مضمون در متن؛ نقش مضمون در تحلیل.

فرایند تحلیل مضمون و تحلیل شبکه مضامین شامل مراحل ذیل است:

مرحله اول. تجزیه و توصیف متن

- آشنا شدن با متن: درک کافی از موضوع؛ مکتوب کردن داده‌ها؛ مطالعه اولیه داده‌ها و نگارش انگاره‌های اولیه.
- ایجاد رمزهای اولیه و رمزگذاری: تهیه چارچوب رمزگذاری و قالب مضامین شامل مضامین پایه؛ مضامین سازمان‌دهنده و مضمون فراگیر.

- تفکیک داده‌های متنی به بخش‌های کوچک‌تر: نظیر بند، عبارت و کلمات.

- جست‌وجو و شناخت مضامین: تطبیق دادن رمزها با قالب مضامین؛ استخراج مضامین از بخش‌های رمزگذاری‌شده متن؛ بررسی و پالایش مضامین؛ تفکیک مضامین اصلی و فرعی.

مرحله دوم. تشریح و تفسیر متن

- ترسیم شبکه مضامین: بررسی و پایش همخوانی مضامین با رمزهای مستخرج؛ مرتب کردن مضامین؛ انتخاب مضامین پایه، سازمان‌دهنده و فراگیر؛ ترسیم نقشه‌های مضامین؛ اصلاح و تأیید شبکه‌های مضامین.
- تحلیل شبکه مضامین: تعریف و نام‌گذاری مضامین؛ توصیف و توضیح شبکه مضامین.

مرحله سوم: ادغام و یکپارچه‌سازی متن و تدوین گزارش و یافته‌های تحقیق

- تلخیص شبکه مضامین و ارائه آن به صورت متن مشروح، ماتریس، جدول و شبکه مضامین؛
- مرتبط کردن نتایج تحلیل با سؤالات تحقیق و مبانی نظری؛ نوشتن گزارش علمی و تخصصی از تحلیل‌ها.

«تحلیل مضمون» مانند سایر روش‌های پژوهش، دارای ویژگی‌های مثبت و منفی است. ازجمله ویژگی‌های مثبت تحلیل مضمون می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد: انعطاف‌پذیری؛ یادگیری و اجرای نسبتاً آسان و سریع؛ قابل استفاده بودن برای پژوهشگران کم‌تجربه در تحقیقات کیفی؛ ارائه نتایج قابل فهم برای همه افراد تحصیل کرده؛ امکان انجام تحقیقات مشترک با همکاران و مشارکت‌کنندگان پژوهش؛ توانایی تلخیص مفید ویژگی‌های کلیدی متن با ارائه توصیفی جامع از مجموعه داده‌ها؛ برجسته‌سازی تفاوت‌ها و شباهت‌های موجود در داده‌ها؛ امکان مطرح شدن انگاره‌های پیش‌بینی‌ناپذیر؛ قابلیت تفسیر اجتماعی و روان‌شناختی از داده‌ها؛ روشی مناسب برای تحلیل‌های کیفی مرتبط با تدوین خط‌مشی.

با این حال، تحلیل مضمون چالش‌هایی نیز دارد؛ همچون: عدم ارائه رهنمودهای دقیق برای تحلیل‌های سطح بالاتر؛ محدودیت در بررسی تضادها و تناقض‌های موجود میان داده‌ها؛ نبود امکان تحلیل دقیق زبان استفاده‌شده در متن، برخلاف روش‌های «تحلیل محتوا» و «تحلیل گفتمان».

منابع

- ایمان، محمدتقی (۱۳۹۶). *فلسفه روش تحقیق در علوم انسانی*. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- حافظ‌نیا، محمدرضا (۱۳۹۱). *مقدمه‌ای بر روش تحقیق در علوم انسانی*. تهران: سمت.
- خنیفر، حسین و مسلمی، ناهید (۱۳۹۷). *اصول و مبانی روش‌های پژوهش کیفی*. تهران: نگاه دانش.
- عابدی، حسن و دیگران (۱۳۹۰). تحلیل مضمون و شبکه مضامین: روشی ساده و کارآمد برای تبیین الگوهای موجود در داده‌های کیفی. *اندیشه مدیریت راهبردی*، ۲(۵)، ۱۵۱-۱۹۸.
- کمالی، یحیی (۱۳۹۷). روش‌شناسی تحلیل مضمون و کاربرد آن در مطالعات سیاست‌گذاری عمومی. *سیاست‌گذاری عمومی*، ۴(۲)، ۱۸۹-۲۰۸.
- محسنی، علیرضا و سلیمی، علی (۱۳۹۱). تحلیل محتوای کیفی قیاسی و بهره‌گیری از آموزه‌های اسلامی در علوم اجتماعی. *روش‌شناسی علوم انسانی*، ۱۸(۷۲)، ۱۳۵-۱۵۹.
- Attride-Stirling, J. (2001). Thematic networks: An analytic tool for qualitative research. *Qualitative Research*, 1(3), 385-405.
- Boyatzis, R. E. (1998). *Transforming qualitative information: Thematic analysis and code development*. USA: Sage.
- Braun, V. & Clarke, V. (2006). Using thematic analysis in psychology. *Qualitative Research in Psychology*, 3(2), 77-101.
- King, N. & Horrocks, C. (2010). *Interviews in qualitative research*. USA: Sage.
- King, N. (2004). *Template analysis*. in G. Symon and C. Cassell (eds.) *Essential Guide To Qualitative Methods In Organizational Research*. London: SAGE Publications.
- Lincoln, Y. S. & Guba, E. G. (1985). *Naturalistic inquiry*. USA: Sage.
- Parker, L. D. & Roffey, B. H. (1997). Methodological theme: Back to the drawing board—Revisiting grounded theory and everyday accountants' and managers' reality. *Accounting, Auditing & Accountability Journal*, 10(2), 212-247.
- Ryan, G & Bernard, H.R. (2000). *Data Management And Analysis Methods*. In N. K. Richards, L. (2008). *Teach yourself NVivo 8: Tutorial by Lyn Richards*. Retrieved from www.lynrichards.org.
- Ryan, B. H. (2000). Data management and analysis methods. In N. K. Denzin & Y. S. Lincoln (Eds.), *Handbook of qualitative research* (2nd Ed.), 769-802.
- Smith, C. P. (1992). *Motivation and personality: Handbook of thematic content analysis*. Cambridge: Cambridge University Press.

Table of Contents

An Analysis of the Role of Tawhid and Its Levels in the Formation of Islamic Humanities from the Perspective of Ayatollah Misbah Yazdi / 7

Abuzar Rajabi / ﷞ Mozhdeh Noruzi Rahkani / Nasrin Noruzi Rahkani

An Inquiry into the Nature, Validity, Instances, and Application of Probabilistic Knowledge / 31

Ali Jaberi / ﷞ Mohammad Javad Ghasemi Asl

The Methodology of Discourse Analysis; Tools for Understanding Social Structures / 55

Fatemeh Mohajernia / ﷞ Seyfolah Fazlollahi Ghomshei

An Inquiry into the Philosophy of Science, the Semantics of "Foundation" and "Principle," and their Relationship / 77

Ahmad Reza Tahayori

Investigating Ambiguities in Measurement Scales in Research and Resolving them through the Properties and Laws of Mathematical Sciences / 97

﷞ Ahmad Hedayatpanah Shaldehi / Badriye Hedayatpanah / Ali Sefidi / Zahra Namvar Arabani / Marziye Hedayatpanah Shaldehi

An Examination of the Methodology of Thematic Analysis and Thematic Networks as a Qualitative Research Approach / 119

Zohre Kazemizadeh / Zahra Kazemizadeh / ﷞ Seyfollah Fazlollahi Ghomshei

In the Name of Allah

Research Methodology in the Human Sciences

Vol. 14, No. 2

An Academic Semiannual on Research

Fall & Winter, 2023-24

A Publication by Imam Khomeini Institute for Education and Research

Editor & Editor in Chief: *Ahmad Husein Sharifi*

Coordinator: *Rūhollāh Farīsābādi*

Editorial Board:

Hosein Bostan (Najafi): Assistant professor, Hawzah and University Research Center

Mahmud Rajabi: Professor IKI

Syyed Hosein Sharaf al-din: Professor, IKI

Ahmad Husein Sharifi: Professor IKI

Mohammad Fath Ali-Khani: Assistant Professor at the Research Institute of Hawzah and University

Saifullah Fazlollahi Qamshi: Associate Professor Qom Islamic Azad Uni

Nematollah Karamollahi: Associate professor Baqir Al-'Olum University

Address:

IKI

Amin Blvd., Jumhuri Islami Blvd., Qum, Iran

PO Box: 37185-186

Tel: +982532113468

Fax: +982532934483

www.iki.ac.ir

www.nashriyat.ir